

زایش چپ انقلابی، یا
چپ آنارشیست؟

از میان نامه های
رسیده

روایت دو سناریوی
امپریالیستی درباره
آینده عراق-۲

گوشه‌ای از عمل کرد
امپریالیسم
در عرصه‌ی جهان

۸ مارس، روز همبستگی
مبارزاتی زنان جهان
مبارک باد!

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در هاله‌ای از ابهامات!

انقلاب بهمن وارد ۲۹مین سالگرد خودش. انقلابی که با پرچم اصلی سرنگونی رژیم سلطنتی و تحقق شعار "استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی" شروع شده، دهها میلیون نفر سالها در به ثمر نشستن آن مبارزه کرده و هزاران نفر جان دادند، با قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رژیم سلطنتی را واژگون ساخت. گرچه امید به رهائی از زیر استعمار و ستم طبقاتی و آزادی و استقلال دردل تک تک میلیونها شرکت کننده در انقلاب، پیوسته شعله‌ور بود، اما در حوالی پیروزی انقلاب، پرچم "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" توسط مذهبپوین متعلق به جناحی از بورژوازی متوسط و خردبورژوازی در تظاهرات بالابرده شد و پرچم اصلی انقلاب به زور به زیر کشیده شد. زیرا توده

ها از رهبری راستین با اتوریته و قوی انقلابی برخوردار نبودند و بسیاری به دنباله روی از مذهبپوینی به رهبری خمینی افتادند که قصدشان به حاکمیت رساندن دین بردولت بود و خدمت به طبقات استعمارگر و ستمگر. نهایتاً از شعار مذهبپوین نیز "آزادی" در طلوع پیروزی انقلاب به مسلخ فرستاده شد، "استقلال" به صورت دم بریده باقی ماند، زیرا بدون آزادی تحقق استقلال ممکن نیست و اساساً این "جمهوری اسلامی" بود که مستقر شد. مردمی که در انقلاب شرکت کردند، به خاطر رساندن "اسلام" بر مسند قدرت نبود. چون که طی قرنهای، حاملان اسلام یعنی

۸ مارس، مطابق با ۱۸ اسفند امسال، روز همبستگی مبارزاتی زنان جهان است. تاریخ مبارزات زنان برای احقاق حقوق برابر خود با مردان، قدمتی چند هزار ساله دارد و از زمانی که مرد در خانواده موقعیت برتریافت و متعاقب آن جامعه‌ی طبقاتی به وجود آمد، زنان به مثابه ستم دیده‌ترین و استعمار شده‌ترین بخش بشر در طول تاریخ جوامع طبقاتی مورد انواع اجحافها قرار گرفته و علاوه مبارزاتی که زنان طی هزاران سال برای رهائی شان از قید مردسالاری و استعمار انجام داده‌اند، این مبارزات هنوز به نتیجه‌ی نهائی نرسیده‌است، هر چند که دست‌آوردهای این مبارزات طی این زمان

بقیه در صفحه چهارم

بقیه در صفحه دوم

برخی شاخصهای مهم اوضاع جهان و ایران

گزارش سیاسی پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب رنجبران ایران

۱- اوضاع جهان :

فروپاشی شوروی سوسیال - امپریالیستی و اردوگاه تحت سلطه‌ی آن، تغییر ماهیت چین از کشوری سوسیالیستی به کشوری سرمایه‌داری و شکل‌گیری اتحادیه‌ی اروپا، تغییری جدی در توازن قوا و رقابتهای و تبانیهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی به وجود آورد. بررسی ماهیت و عمل کرد امپریالیسم در عرصه‌ی جهان، نقش مهمی در درک حرکت تضادهای اساسی جهان، تأثیر این تضادها در آرایشهای طبقاتی

در هر کشور و مقابله با تجاوزات امپریالیسم به حقوق ملل ضعیف و غیره دارد:

۱- جهان دوقطبی نیمه دوم قرن بیستم به رهبری دوا بر قدرت آمریکا و شوروی در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، ظاهراً به جهان یک قطبی به سرکرده‌ی آمریکا تبدیل شد. برپایه‌ی این درک نادرست از اوضاع، امپریالیسم آمریکا به مثابه یگانه ابر قدرت و سوار یک‌تاز و قلدر جهان، برای استقرار امپراتوری جهانی سرمایه در زیر فرمان اش، پا به میدان گذاشت.

بقیه در صفحه ششم

مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی،
سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۶)

شیوه‌ی تولید، ساخت اجتماعی

عموماً هنگامی که از شیوه‌ی تولید سخن رانده می‌شود، منظور « شیوه‌ی تولید نعم مادی » است، یعنی شکل و طریقه‌ی به دست آوردن و تولید حوائج و وسایل لازم برای زنده‌گی (مثل غذا، پوشاک، مسکن، ابزار تولید و غیره)، در هر شرایط تاریخی معین. شیوه‌ی تولید نعم مادی پایه‌ی یک نظام یا ساخت اجتماعی را تشکیل می‌دهد. ایده‌های اجتماعی مسلط بر جامعه، نگرشهای سیاسی و سایر نهادهای جامعه در هر مرحله‌ی معین از تکامل آن، اساساً با چه‌گونه‌گی شیوه‌ی تولید جامعه در آن مرحله ارتباط دارد

بقیه در صفحه هجدهم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



انقلاب... بقیه از صفحه اول


روحانیت، به مثابه قدرتی دوگانه، در هدایت کشورها نقش داشتند و مردم هم هنری از روحانیت ندیده بودند. شرکت آنها در انقلاب، نه به خاطر گذاشتن شیخ به جای شاه، نظام ولایت فقیه، به جای نظام شاهنشاهی بود و نه به خاطر تداوم استبداد هزاران ساله‌ی حاکم برجامعه در شکل جدید - جمهوری اسلامی! به جز تعداد اندکی از روحانیون که با رژیم شاه مخالفت می کردند و این مخالفت نیز بیشتر جنبه‌ی سیاسی و نه صرفاً دینی داشت و همین امر مایه‌ی توهم آفرینی در میان توده‌ها شده بود، بقیه در عرصه‌ی اجتماعی به فعالیت مذهبی مشغول بودند و حتا از رژیم شاه حقوق می گرفتند! درست در همان زمان که اینان قدر و منزلتی در رژیم سابق داشتند و مساجد و منابر آنها دایر بود، شلاق جور و ستم بر بدن نوجوانان و جوانان مبارز صدر رژیم شاه در شکنجه‌گاه‌های ساواک وارد می شد، اعدامها و ترور آنها در روزنامه‌ها منعکس می شد و کار به جایی رسیده بود که از نوجوانان محصل گرفتار شکنجه ساواک سؤال می شد که مثلاً چرا کتاب "انسان چه گونه غول شد" را می خوانی و یا از کجا آورده‌ای؟، کتابی که صرفاً تاریخی و در مورد رشد علوم بود و حتا در بازار به طور علنی فروخته می شد!!!

اما مردم در عمل گول رهبری قدرت طلب و حیل‌گری را خوردند که یک روز می خواست پس از انقلاب طلبه بماند و کاری به کار سیاست نداشته باشد و روز دیگر برجای‌گاه شاه تکیه زد. این رهبری اعتقاد به تحقق "استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی"، نداشت که لازم و ملزوم یک دیگر بودند و عمل نکردن به هر کدام از آنها به ترمز کردن پیشروی و تحقق اهداف انقلاب می انجامید. این رهبری به دنبال تحقق حاکمیت جناحی از سرمایه‌داری بود و دگمهای هزار و اندی ساله‌ی مذهبی در حاکمیت نیز، ایده‌نولوژی هدایت کننده‌ی آن را جهت گول زدن مردم تشکیل می داد و بی گانه نسبت به دست‌آوردهای بشریت مدرن و مترقی! این رهبری با چسبیدن به اربابه‌ی زنگ زده‌ی گذشته، از همان گام اول جامعه و مردمان آن را در باتلاق توهمات اسلامی گیرانداخت و تلاش کرد تا حرکت جامعه را به سوی آزادی و رهائی متوقف سازد. نوزادی به نام انقلاب، هنگام تولد دچار نقص عضو شد. زیرا رهبری به مثابه ماما، نوزاد

تدریجاً متحقق نشود، این معنائی جز ماهیت منحرف و به قول خود اسلامیها "منافق" مراجع انقلاب، ندارد.

ادعای می شود که مردم انقلاب کردند تا حکومتی اسلامی بر سر کار بیاید! این دروغ شاخ‌دار آشکاری است. در نظام پادشاهی هیچ انسانی به جرم داشتن مذهب فلان یا بیسار مورد مواخذه قرار نمی گرفت. چون که آن رژیم به حمایت مذهب نیاز داشت. وانگهی طی هزارواندی سال در هیچ کشوری با جمعیتی اکثریت مسلمان، اسلام نشان نداده بود که رهائی بخش است. برعکس کشورهای اسلامی جزو عقب مانده‌ترین و بی حقوق ترین کشورهای جهان بوده و هستند. لذا فکر هدایت کننده‌ی مذهبیون که در اس انقلاب قرار گرفتند، ناعادلانه، مستبدانه، ناکافی و غیر علمی برای پیش برد جامعه‌ای بعد از هزارواندی سال بود. این نه فقط مربوط به اسلام که مربوط به کلیه‌ی نظرات و ادیانی می شود که متعلق به گذشته‌های دور می باشند و هم راه رشد جوامع بشری تغییر و تحول نیافته‌اند.

نظردیگری مدعی است که در انقلاب بهمن "گل برگلوه پیروزشد"! این حاوی پیام غلطی است که گویا تحقق "انقلاب" به طور مسالمت آمیز ممکن است - به خصوص اگر رنگ و لعاب مذهبی و اسلامی هم داشته باشد! این نظر همان اندازه خطرناک است که ادعا شود، انواع "انقلابات مخملی"، که در سالهای اخیر در اروپای شرقی بروز کرده‌اند، به راستی انقلابند، چون که "گل برگلوه پیروزشد"! حاملان این نظر بر اساس همین ادعای فوق، توافقات کشورهای بزرگ امپریالیستی در نشست گوادولوپ قبل از انقلاب در ایجاد نوارسبز به دور شوروی را که شامل ایران نیز می شد، نادیده می گیرند. آنها تلاشی را که امپریالیسم آمریکا به کار بست تا "محترمانه" شاه را کنار بگذارد و توافقی که در میان سران ارتش با توصیه‌ی امپریالیستها در عدم مداخله در سرکوب صورت گرفت را ناشی از هنرمندی انقلاب بهمن می دانند.

اگر تابدان حد درایت در رهبری این انقلاب بود که "گل را برگلوه پیروز گرداند" پس چه‌گونه شد که انقلابی که با این همه توانائی پیش رفت و نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کرد، هنوز پای‌کوبی پیروزی‌اش به پایان نرسیده بود، زمام امور را به دست کسانی داد که دمار از روزگار مردم در آوردند و "خون را بر گل پیروز گرداندند؟! این ادعا ارزشی بیشتر از "کوسه و ریش" 

انقلاب را معلول زیاناند و توده‌های مردم که با فشار نوزاد را به سوی جهان بیرونی می راندند از عدم مهارت ماما در تولد سالم آن آگاه نبودند.

به انقلاب سیاسی دموکراتیک بهمن، لقب "انقلاب اسلامی" داده شد. آن چه که تعیین کننده‌ی هر انقلابی است نه اسم آن، بلکه ماهیت رهبری و به دست گرفتن قدرت توسط طبقه‌ای است که آن انقلاب را هدایت می کند و نتایج عملی فعالیت‌های آن بعد از پیروزی انقلاب. در انقلاب بهمن، قدرت در درون یک طبقه‌ی اجتماعی استنمارگر دست به دست شد. بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم کنار زده شد، تا بورژوازی متوسط و خرده‌بورژوازی جای آن را بگیرد. اینان با دست یافتن به قدرت، خود به بورژوازی بزرگ تبدیل شدند و خود را به شیوه‌های حکم رانی آن مجهز نمودند.

قبل، در آستانه‌ی و تآمدتی بعد از انقلاب، سخن از "آزادی" بود. خمینی از "همه باهم"، از "کمونیستها هم بیایند!" و از عدالت اجتماعی حرف می زد. "میزان رای ملت است" را به میان می کشید. دفاع از "مستضعفان!" و "خدا هم کارگر است" سخن روزا بود! روحانیون سخن از "مجانی شدن آب و برق" و دهها وعده‌ی دیگر می زدند. اما هنوز خون مبارزان انقلابی که در تسخیر مراکز نظامی و شکنجه‌گاه‌های رژیم، بر روی زمین لخته شده بود، سخن از "وحدت کلمه" شد، آزادی جای خود را به "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله!" داد. "میزان رای روحانیت شد". بر این پایه در تمامی عرصه‌های فعالیت جامعه، انسانهای متعهد و کاردان از کار برکنار شدند. آخوندها و حزب الهی‌های دُچار جمود فکری و نادان با عمل کردی لومپنی در سطوح مختلف برمسند ریاست تکیه زدند. تلاش برای حاکم نمودن بینش علمی پیش برد جامعه، جای خود را به تلاش برای استقرار بینش عقب مانده و دگماتیک اسلامی داد. خود این امر نشان می دهد که اگر دیروز ناشی از عدم دقت در ماهیت رهبری انقلاب، انسانها دچار توهم شده بودند، امروز و پس از گذشت قریب به سه دهه از انقلاب، هر انسان منصفی باید در ماهیت آنانی که خود را رهبری انقلاب می دانستند، شک کرده و زیر علامت سؤال ببرد. انقلاب کردن مفهومی مترقی و پیشرو دارد یعنی حل تضادهای طبقاتی یا ملی موجود در جامعه به نفع طبقات محکوم و تحت ستم و استنمار. اگر چنین آینده‌ای از فردای پیروزی انقلاب

حاکمیت استبدادی سرمایه در ایران، به دست کارگران متشکل و آگاه پایان می یابد!



پهن"، ندارد!

باتحمیل حاکمیت اسلامی بر جامعه، بورژوازی متوسط مذهبی و خرده بورژوازی فرصت طلب باحرص و ولع بی‌مانندی برای پرکردن جیبهای خود - قبل از آن‌که دیر شده‌باشد! - دست به کار شدند. دیگر خدا کارگر نبود، بلکه آقاها و آقا زاده‌ها دوست خدا شدند. خدا ثروت را بر سلطان خراسان ارزانی کرد و شفقت را بر ۴۶ مین ثروتمند جهان و دیگر سلطانان شکر و چای و مونتاز اتوموبیل واردات بی حساب و کتاب و غیره! و چون خدا اینان را دوست می‌داشت، پیوسته مانع از آن شده‌است تا پرونده‌ی این حضرات رو شده و ثروت‌های بادآورده‌شان در انظار عمومی قرار گیرد. اگر اینان حسابشان پاک باشد، از محاسبه نباید ترسی به دل راه دهند!

خدا حتا با کارگر شروع به دشمنی کرد و گفت اگر برای دفاع از حقوق خودت، اعتراض و تظاهرات بکنی، جوابت با سرب داغ داده‌خواهد و چنین شد و کارگران مس سرچشمه در خاتون آباد خونشان بر زمین جاری گشت و هزاران کارگر به شکنجه گاهها و زندان کشیده شدند! خدا حتا دست‌ور داد که هر کسی به دفاع از حقوق کارگر برخیزد سرنوشتی بهتر از کارگران فعال نخواهد داشت که به جرم شرکت در جشن اول ماه مه و یا درست کردن سندیکای مستقل کارگران در زندانها زجر کش می‌شوند! آری این خدا، چیزی جز خدای سرمایه نیست که برای گول زدن کارگر مدتی خود را کارگر دوست جلوه داد، تا سرفرصت تمامی حقوق کارگر را پایمال کند. در ۲۹ مین سال‌گرد انقلاب بیش از ۷۰٪ کارگران از استخدام رسمی بودن به استخدام موقت کشانده شده‌اند - آن‌هم استخدام موقت از نوع هفته‌ای اش! و مزدش هم ماهها و سالها پرداخت نمی‌گردد - مزدی که حتا در سطح بخور و نمیر هم نیست و سطح زندگی خانواده‌های کارگری به زیر خط فقر تنزل داده شده‌اند!

چرا زنان به مثابه نیمی از افراد جامعه به کنج خانه‌ها فرستاده شدند؟ جز به حکم احکام اسلامی! چرا تلاش برای جداسازی زن و مرد که بنابر ماهیت انسانی‌شان یار و یاور هم در جامعه هستند، آغاز گردید تا سنت پلید مردسالاری و اعمال استبداد بر نیمی از اعضای جامعه همچنان زنده بماند و مجازات‌های وحشیانه‌ی سنگ سار و اتهامات ردیالنه به مادران، خواهان و دختران ما پشتوانه‌ی آن گردید؟ چرا به‌جای گسترش

کمی و کیفی مراکز علمی، ساختن مساجد و نمازخانه و تبدیل فضای سبز دانشگاهها به قبرستان "شهداء" در پیش گرفته‌شد؟ چرا به‌جای ایجاد محیط گرم تبادل نظر و بررسی عقاید، کتاب سوزان مد روز شد و در مقابل حل المسائل‌های آیات عظام که بحث "علمی" آنها را، رفتن با پای راست و یا چپ به مستراح جایز است یا مکروه، تشکیل می‌داد، جای آنها را گرفت که در هزاران نسخه چاپ و پخش گردید؟ چرا خرافات اکنون تا بدان حد بر جامعه مستولی شده که مردم به سرچاه جماران می‌روند تا عریضه شان را به مهدی موعود بفرستند؟! نتیجه آن که ایران به زندان زنان، دانشگاهها به پادگان، کارخانه‌ها به محل دزدی افسارگسیخته و کشیدن ز الوصفتانه‌ی ثمرات کار کارگران وی حقوقی نزدیک به مطلق آنان، مدارس به محل تدریس خرافه‌ها و تفتیش عقاید و دستگاه قضائی اسلامی به سلاخ خانه و... تبدیل شدند.

نظرات دیگری به تخطئه‌ی کامل انقلاب پرداخته و به نوعی یا از موضع دفاع از رژیم سلطنتی این نظر را پیش می‌کشند و یا از موضع "چپ" دفاع از طبقات زحمت کش و دفاع از انقلاب. انقلاب بهمن انقلابی سیاسی بود و نه اجتماعی که با شرکت میلیونها انسان به ثمر نشست. اما در این انقلاب، به‌جز برچیده شدن بساط سلطنت و وابسته به امپریالیسم و بریده شدن دست امپریالیسم آمریکا از دخالت در امور ایران، تغییری در مناسبات طبقاتی و زیر بنای جامعه صورت نگرفت. برعکس مشکلی به آن اضافه شد که همانا حاکمیت دین بر دولت و امور جامعه بود.

شکست انقلاب بهمن نیز، درست همانند شکست انقلاب مشروطیت بود. هیچ انقلابی بدون داشتن رهبری آگاه، توانا، پیشرو، سازمان یافته و دارای خط سیاسی از پیش تعیین شده و در معرض افکار عمومی قرار گرفته، قادر به پیروزی واقعی نیست. سخن معروف "اقتصاد مال خر است" نشان دهنده‌ی درک رهبری انقلاب از اقتصاد به مثابه زیربنای جامعه بود.

باید توجه داشت که تخریب همیشه ساده‌تر از ساختمان است. در تخریب دانش دست اندرکاران از حد استفاده ابزاری که به کمک آنها باید تخریب صورت گیرد و اراده برای انجام آن، احتیاج به عوامل دیگری نیست. اما در ساختمان سازی، نقشه، دانش، ابزار مناسب و درعین حال مهارت، نیرو و اراده اجتناب

ناپذیرند. رهبری انقلاب بهمن فقط تخریب را خوب فراگرفته بود و نه ساختمان را! پس باید خشت اول بنای انقلاب جدید در ایران را بر مبنای ساختن رهبری آگاه، مبارز، فعال و پیش رو، گذاشت و کورکورانه حرکت نکرد.

همین امروز هم که صحبت از وجود بحران در جامعه، بحران در سطح حاکمیت و غیره می‌شود، برخی مردم را برای انجام اعتصاب عمومی و قیام دعوت می‌کنند. آیا اینان نباید از خود بپرسند که مردم تحت رهبری کدام نیروی آگاه و توانای متحد با اکثریت اعضای جامعه باید دست به چنین عمل سترکی بزنند و اگر زدند چه تضمینی هست که انقلاب سوم در ایران هم گرفتاری به مراتب بیشتری از انقلاب اول و دوم پیدا نکند؟! این امر نشان می‌دهد که هنوز آگاهی لازم در مورد دو نکته‌ی اساسی از درسه‌های انقلاب ایران، در میان بسیاری از نیروهای سیاسی موجود نیست. اول این که دوانقلاب فوق و

حتا ملی شدن صنعت نفت توسط نیروهای بورژوازی رهبری شدند و هیچ کدام از این دوانقلاب باموفقیت هم راه نگردیدند. حتا ملی شدن صنعت نفت هم علارغم پیروزیهای اولیه‌اش با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دچار خفه‌گی شد و رهبری ملی شدن صنعت نفت به ایستاده‌گی در برابر کودتا نپرداخت! پس بعد از امتحان صدساله‌ی عمل‌کرد بورژوازی ایران و دیدن نا تواناییهای آن، هم به خاطر استنمارگری و تنگ نظری طبقاتی‌اش و هم در عدم جسارتش در حرکت مستقلانه از امپریالیسم برای ساختن ایرانی آزاد، آباد، مستقل و پیش‌رو و فاقد استنمار و ستم طبقاتی، باید بپذیریم که عصر انقلابات دموکراتیک به رهبری بورژوازی گذشته است و مناسبات بورژوائی با تمام عقب مانده‌گی‌هایش سالهاست که در ایران غالب شده‌است، و بورژوازی و خرده‌بورژوازی رسالت هدایت انقلاب ایران را ندارند و هزار بار هم دست به انقلابات سیاسی بزنند، درب جامعه به روال کنونی، بر استقرار مجدد دیکتاتوری طبقاتی بورژوائی خواهد چرخید.

دوم این که چه در انقلاب مشروطیت و چه در انقلاب بهمن ۵۷، نیروهای چپ سوسیال دموکرات و کمونیست نقش فعالی داشتند، اما قادر به کسب رهبری آن انقلاب نشدند، چون که نسبت به دیگر نیروهای شرکت کننده در انقلاب ضعیف بودند و پس از انقلاب هم سرکوب شدند. امری



نیست. به همین علت کارگران نیز در دفاع از حقوق زنان و از جمله در طرد مردسالاری باید پیشگام شوند و با قاطعیت از خواسته‌های به حق زنان دفاع کنند.

درسالی که گذشت، مبارزات زنان ایران در جهت کسب حقوق پای‌مال شده‌شان ادامه یافت. رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یکی از مردسالارترین و درعین حال استثمارگر و ستمکارترین دولت طبقاتی متکی بر ایده‌نولوژی مذهبی، رذیلانه‌ترین و شنیع‌ترین ستمها را بر زنان ایران اعمال نمود. اعدام زنان جوانی که قربانی تجاوزات مردسالارانه بوده‌اند؛ زندانی کردن زنانی که برای احقاق ابتدائی‌ترین حقوق خود دست به مبارزه زدند - حتا در چارچوب همان قانون مردسالار جمهوری اسلامی - ؛ فروتری موقعیت زنان در بازار کار نسبت به مردان که خود نیز از بی‌کاری

بالائی رنج می‌برند و این رقم در برخی نواحی ایران نظیر سیستان و بلوچستان و یا برخی شهرهای کردستان از مرز ۲۵٪ نیز تجاوز می‌کند؛ جداسازی زنان و مردان از یک دیگر در پهنه‌ی اجتماع - گوئی که اینان دشمن هم‌دیگرند و اگر در کنار هم قرار گیرند، هم دیگر را نابود می‌سازند!! - تحمیل پوشش اجباری و تجاوز دمنشانه به زنان به خاطر حجاب که روزمره در کوچه و بازار صورت گرفته و شخصیت و حرمت انسانی زنان را خورد می‌کند؛ تبعیض مردان نسبت به زنان در بی‌دادگاه‌های اسلامی و در هر پرونده‌ی مربوط به مناسبات مرد و زن؛ و انواع تجاوز دیگر نسبت به حقوق زنان، یکی از بزرگترین و درعین حال نفرت‌انگیزترین فاجعه‌هایی است که رژیم جمهوری اسلامی طی حیات ۲۹ ساله‌اش در حق مادران، خواهران و دختران ما روا داشته‌است؛ کشانده‌شدن زنان به فحشاء برای امرارمعاش فرزندان‌شان؛ فروختن دختران کم سن و سال و یا گول زدن آنها جهت فرستادن به کشورهای جنوب خلیج فارس، توسط مافیای، رواج چندهمسری و زن صیغه‌ای در هر تعدادی که مرد تشخیص دهد سنگ سار دختر توسط پدر به خاطر "دفاع از شرف خانواده‌گی" و غیره اتفاقاتی هستند که قلب هرانسان آزاده‌ای را به شدت به دردمی‌آورد.

بنا به دلایل فوق، ضروری است زنان ایران در هر کجا که هستند و در پیشاپیش آنان زنان کارگر و کمونیست باید در صف اول مبارزه برای پایان دادن به تجاوزات رژیم اسلامی نسبت به حقوق زنان و پایان دادن به سلطه‌ی طبقاتی آن،

۸ مارس ... بقیه از صفحه اول

طولانی نیز قابل ملاحظه بوده‌اند. مبارزات زنان طی ۲۰۰ سال اخیر و به ویژه در ۱۰۰ سال اخیر، همراه با مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای پایان دادن به مناسبات تولیدی استثمارگرانه و روابط اجتماعی ناعادلانه، رو به افزایش نهاد. زنان مبارز سوسیالیست نظیر کلاراز تکین و کولونتای، از پیشگامان مبارزه برای آزادی زنان بودند که کوشیدند تا ۸ مارس روزبه خون کشیده‌شدن تظاهرات زنان کارگر نساجی در آمریکا را به مثابه سمبل مبارزاتی زنان در تاریخ ثبت کنند. جنبش زنان جهان برای رهائی پیوسته و در پیوندی فشرده با جنبش کارگری و جنبش کمونیستی قرار داشته و توانسته‌است به دستاوردهای کنونی‌اش برسد.

زنان در تاریخ انقلابات جهان نقش رزمنده و فعالی داشته و از جمله در ایجاد کمون پاریس (۱۸۷۱)، انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) در روسیه، انقلاب دموکراتیک نوین چین (۱۹۴۹) و دیگر انقلابات ضدامپریالیستی و دموکراتیک و از جمله انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در صرف اول مبارزه قرار گرفتند. اما در کشورهایی که طبقه‌ی کارگر و در رأس آن احزاب کمونیست راستین توانستند به قدرت برسند، حقوق اجتماعی برابر زنان با مردان در قوانین اساسی این کشورها به رسمیت شناخته شد و زمینه برای رهائی زنان از قید مردسالاری و استثمار و ستم طبقاتی مهیا گردید.

بنابراین جد کردن جنبش و مبارزات زنان از جنبش و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان و ایجاد خیال واهی که گوئی بدون این همبستگی مبارزاتی، زنان می‌توانند تمامی حقوق پای‌مال شده‌ی خود را به دست آورند، امری محال است. چنین خطی بیشتر از جانب زنانی پیش برده‌می‌شود که مبین منافع طبقات استثمارگر می‌باشند و می‌خواهند جنبش رادیکال و باشکوه زنان را از پشتیبانی خیل عظیم جنبش کارگری و کمونیستی، محروم سازند.

درعین حال وجود ستم مضاعف مردسالاری، ستمی که به ظاهر مشخص و مربوط به زنان است، دراصل مربوط به مردان نیز می‌باشد. اگر طبقه‌ی کارگر می‌خواهد خود را از قید استثمار و ستم کارمزدی رها سازد، زنان کارگر به مثابه نیمی از کارگران که شدیدتر از مردان استثمار می‌شوند، باید به‌طور جدی به حساب آورده شوند. بدون شرکت آنان در مبارزه برای پایان دادن به سلطه‌ی طبقاتی، رهائی کارگران ممکن

که نشان داد، کمونیستها بدون داشتن صف مستقل و قوی و صاحب نفوذ در میان توده‌ها، قادر به هدایت انقلاب نشده و انقلابات احتمالی در آینده نیز دچار همان سرنوشت انقلابات گذشته خواهند شد.

این که نیروهای مختلف کمونیست در تشکلهای جداگانه و در نتیجه با توانهای ضعیف تشکیلاتی موجودند و حاضر نیستند قاطعانه پوسته‌ی سکتاریسم موجود در جنبش کمونیستی را بشکنند، حاکی از آن است که اینان هنوز به طور کامل از ایده‌نولوژی فرد گرایانه و فرقه‌گرایانه‌ی متعلق به طبقات غیرپرولتری نبریده‌اند. به همین علت ابتکار عمل در دست نیروهای غیرپرولتری می‌افتد.

و این یکی از درسهای مهم دیگری است که انقلابهای صورت گرفته در ایران صحت آن را با خون هزاران انسان انقلابی نوشته و امضاء کرده‌اند. از این تجارب که تأییدی است بر تجارب جهانی طبقه‌ی کارگر و انقلابات پرولتری، باید بیاموزیم و در پی خانه‌تکانی جدی باشیم.

امروز نه تنها جناحهای بورژوازی در قدرت در حفظ رژیم جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند، بلکه هم‌آهنگ با آن، بورژوازی دراپوزیسیون نیز ضدیت با کمونیستها و طبقه‌ی کارگر و آزادی و رهائی اکثریت محکوم و محروم جامعه را در دستور کار خود قرار داده‌است. حمله به کمونیستها، نفی دستاوردهای کمونیسم در جهان، نفی مبارزات قهرمانانه‌ی کمونیستها در ایران، صرفاً برای حفظ یا کسب قدرت به هر تقدیر توسط بورژوازی، صورت می‌گیرد و هرچه با ادامه‌ی بحران در کشور، مبارزات کارگران و زحمت‌کشان افزایش یافته و خطر بروز شورشها و مبارزات انقلابی افزایش نشان‌دهد، به همان نسبت حمله به کمونیستها در صدر تبلیغات بورژوازی ایران - اعم از حاکم و یا دراپوزیسیون - و محافل تبلیغاتی آن قرار می‌گیرد. این امر هشجاری فراوانی را از جانب کمونیستها طلب می‌کند. انقلاب بهمن مرد! زنده‌باد انقلاب سوسیالیستی ایران!

۲۲ بهمن ۱۳۸۶ - ک. ابراهیم





ایران فحشاء کمتر از کشورهای اروپایی شکوفان نباشد. در این رابطه، به سختی می توان تهران امروزی [۱۳۰۱] را از پایتخت های اروپایی عقب دانست. طبیعتاً استثمار و انقیاد زنان، همزمان با این گسترش می یابد. در شهرهای تهران و تبریز - اگر نخواستیم باشیم از توانگران سختی به میان آوریم - غالباً با خانواده های متوسط الحالی برمی خوریم که در مقابل پرداخت چند قران دو یا سه خدمتکار استخدام می کنند. هیئت خدمتکاران یکی از زمینداران بزرگ در تهران به ۴۰۰ تن بالغ می شود که نیمی از آنان از زنان اند. در کشتزارهای برنج، تنباکو و غیره زنان روزانه ۱۲ ساعت کار می کنند و در مقابل آن دستمزد محنت بار و ناچیزی دریافت می دارند.

در زمینه های سیاسی - حقوقی موقعیت زن باز هم وخیمتر است. بنابر مقررات حاکم، وی تقریباً برده شوهر است که می تواند در هر لحظه ای که بخواهد او را از خانه بیرون راند. لکن قوانین مقدس اسلام مانع از آن می شود که زن ایرانی شوهرش را بدون رضایت وی ترک گوید. این مخلوق بدبخت دیگر اجازه ندارد با صورت ناپوشیده به جهان نظر افکند، زیرا طبق قوانین حاکم وی از این سن به بعد می تواند به عقد درآید. نپوشیدن نقاب [رو بند] مستوجب جرایم نظمیه [پلیس] است. تنها در پایتخت است که مقررات در این رابطه به اشد به مورد اجرا گذاشته نمی شوند.

در ایران آموزش زنان نیز از سطحی عالی برخوردار نیست. به استثنای پایتخت، به ندرت مدرسه دخترانه خوبی می توان یافت. دختران تا سن ده یا یازده سالگی به مدارس مذهبی [مکتب] می روند و در آنجا به همان سبک مرسوم هزار ساله به قرائت و آموختن قرآن می پردازند.

دختران این مدارس را زمانی ترک می گویند که هنوز کاملاً بی سوادند. تنها در تهران و دو سه شهر دیگر است که چند دبستان نسبتاً خوب برای دختران موجود است. مدارس میسیونرهای [مذهبی] فرانسوی و آمریکائی که در بسیاری از شهرهای بزرگ یافت می شوند، به مراتب بهتراند [البته صرفنظر از خدمت شان به استعمارگران] در این مدارس جوانان دست کم دروس زبانهای فرانسه و انگلیسی را با هم در کلاسهای مختلط می آموزند. بسیاری از زنان که به این مدارس رفته اند، نمی توانند با

خوانندهگان رنجبر در مقایسه با وضعیت زنان ایران در بیش از ۷۵ سال پیش و اکنون و دست آوردهای زنان، متوجه شوند که در جامعه طبقاتی در زمینه های اساسی مربوط به رهائی زنان، درب برپاشنه ی ستم و بی حقوقی زن و مردسالاری می چرخد و رهائی زنان درگرو رهائی کل استثمارشوندهگان و ستم دیدهگان جامعه ی ایران و جهان می باشد. هیئت تحریریه.

موقعیت زن ایرانی *



در میان کشورهای اسلامی، ایران را می توان از لحاظ استثمار و انقیاد زنان در مقام نخست به شمار آورد. موافق فرامین پیغمبر [اسلام]، هر مرد مؤمن می تواند تا «چهار زن مشروع» [عقدی] و بنابر میلش تعدادی زن نامشروع [صیغه] اختیار کند.

شاهزادگان و زمینداران توانگر و غیره چون پیروان وفادار اسلام از این قوانین حداکثر استفاده را برده اند و نادر نبوده اند مواردی که تعداد زنان شاهزاده یا سلطانی به ۱۰۰، ۲۰۰ یا حتی ۳۰۰ بالغ گشته است. اما هنگامی که به دنبال انکشاف مناسبات سرمایه داری محصولات کشاورزی در بازار ارزش معینی یافتند و تجملات - به سبک اروپائی - امکانات مالی کلانی را می طلبید، بی حاصلی [نگهداری] گله ای از زنان خود را بر زمیندار ایرانی آشکار ساخت.

نتایج بحران اقتصادی گسترش یابنده پس از جنگ [جهانی اول]، به ویژه برای طبقات متوسط، مانع از آن شد که از حق تعدد زوجات استفاده گردد. برای اهالی زحمتکش ایران حتی یک زن نیز جزو تجملات به حساب می آمد. این امر به آنجا انجامیده است که در

قرار گرفته و فریاد حق طلبانه ی خود را به گوش زنان و مردان تحت استثمار و ستم و آزادی خواه جهان برسانند. کارگران و تشکلهای مدافع طبقه ی کارگر نیز در سراسر جهان باید با تمام نیرو به پشتیبانی از این مبارزات به حرکت درآیند.

در شرایطی که نفیرشوم جنگ تجاوزکارانه ی امپریالیستی در خاورمیانه از هر طرف به گوش می رسد و قربانیان اولی آن نیز زنان و کودکان در ابعاد صدها هزار و میلیونی هستند، زنان ایران باید متحد و یک پارچه صدای رسای اعتراضی خود را علیه جنگهای خانمان سوز بلندکنند و در هم آهنگی با کلیه ی مردان آزادی خواه فریاد زنند: دست تجاوزگر امپریالیستها از دخالت در امور کشورهای خاورمیانه کوتاه!"

بدون تردید در سایه ی مبارزات متحد و متشکل و همبستگی مبارزاتی است که رژیم سرمایه داری متکی بر حاکمیت دین بر دولت روزی از جامعه به دور ریخته خواهد شد، دست دخالتگر امپریالیسم قطع خواهد گردید و زنان خواهند توانست با تمام خلاقیت و ابتکار عملی که دارند دوش به دوش مردان، در ساختن ایرانی آزاد، آباد، مرفه، شکوفان و فارغ از هرگونه استثمار و ستم طبقاتی نقش شایسته ای ایفا کنند.

گرانی باد ۸ مارس، روز هم بستگی مبارزاتی زنان جهان علیه استثمار و مردسالاری!

کارگران و زحمت کشان، به دفاع قاطعانه از مبارزات رهائی بخش زنان برخیزید! دست جنایت کار مذهب از دخالت در امور زنان کوتاه!

دست دخالتگر امپریالیسم از تجاوز به خاورمیانه کوتاه باد!

آزادی زنان سیاسی زندانی را هم راه با آزادی کلیه ی زندانیان سیاسی فریادزنیم! انحلال بی دادگاههای اسلامی را به رژیم تحمیل کنیم!

رهائی زنان درگرو تحقق سوسیالیسم است!

۱۱ اسفند ۱۳۸۶، مطابق اول مارس ۲۰۰۸

حزب رنجبران ایران

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن، مقاله ای از سلطانزاده از رهبران حزب کمونیست ایران را در زیر می آوریم تا



بردگی که به ایشان تحمیل شده است، سازگاری داشته باشند. زنان تهران به منظور مجتمع ساختن خود و سایر زنان ناراضی، چندین بار از دولت خواسته اند که در راه خروج از حجاب آنان سنگ اندازی نشود. مع الوصف دولت فنودال - مرتجع با تکیه به ممنوعیت [صادره از جانب] علمای اسلامی سرسختانه این تقاضا را رد می کنند. به این امر هم اکتفا نشده است؛ در پانزدهم گذشته مجله نسبتاً محبوب زنان «عالم زنان» را که غالباً زنان پیشرو تهران تنظیم و منتشر می ساختند، توقیف کرد. جالب است که در توقیف این مجله اتحادیه اجتماعیهون اسلامی که می خواهند سوسیالیسم را بنابر اصول قرآن محمدی تحقق بخشند، دست داشت. پس از مدتی، زنان بار دیگر هفته نامه تازه ای به نام «لسان زنان» منتشر ساختند که به شکرانه تغییر کابینه فعلاً برقرار است. نشریات مشابهی در شهرستانها منتشر می شود. (۱) ولی همه آنها تحت پیگرد دائمی مقامات دولتی قرار دارند. این جنبش [زنان متعلق به] محافل توانگر را دربر می گیرد. عناصر پرولتری در حال حاضر در آن شرکتی ندارند.

رهائی نهائی زنان ایران از هر گونه بردگی را تنها انقلاب پرولتری جهانی میسر خواهد ساخت.

سلطانزاده

(ترجمه میم شین از آلمانی)

۱- مقصود رفیق سلطانزاده «پیک سعادت» رشت است که خانم روشنگر نوع دوست مؤسس مدرسه سعادت رشت منتشر می ساخت و «زنان ایران» خانم صدیقه دولت آبادی در اصفهان، و نیز «زنان ایران» منتشره توسط خانم شهنواز آزاد است که در اثر حمله به دولت در نشریه خود حتی به زندان افکنده شد.

[] - از مترجم وهیئت تحریریه

* منبع:

Die Stellung der persischen Frau", "Inprekorr, No. 78. 27 Mai 1922; Seite 591



اوضاع ... بقیه از صفحه اول

سریع روبه گسترش نهاده و به دلیل ارزان بودن نیروی کار چند صد میلیونی و کالاهای ارزان اش، به نفوذ خود در بازارهای جهان حدت بخشید و به صورت رقیب بالقوه ای درآمد که می رود تا در آینده ای نه چندان دور به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شود. حتا هندوستان و برزیل نیز از رشد اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بوده و در آینده به عنوان قدرتهای رقیب از نظر نفوذ در بازار جهانی باید به حساب آورده شوند.

بدین ترتیب در دهه های آغازین قرن بیست و یکم، سیمای عمومی سیاست غالب بر جهان، در برترو رقابت و تبتانی قطبهای امپریالیستی، شدت یابی رقابتها و در عین حال تلاش آمریکا برای حفظ سرکرده گی اش بر جهان، باید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

۲- از آنجا که قدرت اقتصادی، به مثابه پایه ای مادی، در کسب و اعمال هژمونی در جهان امپریالیستی نقش برتری دارد و همان طور که دیدیم رشد اقتصادی در جهان امپریالیستی به طور ناموزون پیش می رود، آنچه که امروز شاهدان هستیم پائین رفتن روزافزون وزنه ای اقتصادی امپریالیسم آمریکا و در جازدن اقتصاد اتحادیه ای اروپا و عروج کشورهای جدید نظیر چین، هندوستان، برزیل، روسیه و غیره از یک سو و رشد مبارزات و مقاومت در کشورهای پیرامونی جهان علیه مداخله گری و زورگویی کشورهای امپریالیستی از سوی دیگر، می باشد. این امر باعث شده است که امپریالیسم آمریکا با تکیه به برتری نظامی خود و گرفتن حالتی تهاجمی و تجاوزکارانه، برای تامین سرکرده گی خود بر جهان، به طور افسارگسیخته ای اقدام کند.

این حرکت طبعاً با مخالفت قطبهای دیگر سرمایه روبرو شده است که آنها نیز سهم خود را از کیک به عظمت کشورهای پیرامونی، با منابع طبیعی غنی و نیروی کار ارزان، طلب کنند. به طوری که اکنون در تضادهای درون نظام جهانی سرمایه داری رقابت بین قطبها جنبه ای غالب گرفته و در عین حال تلاش مشخصی پیش برده می شود تا این رقابتها از طریق سازش قطبهای باهم، علیه قطبها یا کشورهای دیگر، فشرده تر شده و نیروی بیشتری از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی وارد میدان رقابتها گردد.

در همین ارتباط توافقاتی که در دهه های ۱۹۷۰ بین دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در زمینه ای محدود کردن کلاهکهای هسته ای، موشکهای دوربرد و

امپریالیسم آمریکا با طرح استقرار "نظم نوین جهانی" و "استراتژی امنیت آمریکا" در عرصه ی سیاسی، تلاش برای دادن موقعیت برتر به موسسات اقتصادی جهانی تحت هدایت آمریکا (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت) در عرصه ی اقتصادی و بسط و گسترش ناتو به سوی مرزهای روسیه و ایجاد پایگاههای نظامی جدید در سراسر جهان، گسیل نیرو و تجاوز به کشورهای جهان برای تامین هژمونی خود، در سطح نظامی را در دستور کار خویش قرار داد.

بهبهانه برای چنین تجاوزی نیز از طریق دروغ بافی در مورد "دفاع از دموکراسی" در کشورهای که خود به وجود آورنده ی دیکتاتورها و مستبدین به قدرت در آن کشورها بوده و یا "مبارزه علیه تروریسم" - که خود به مثابه بزرگترین قدرت جهانی تروریستی، خالق گروههای تروریست در خدمت منافع اش است - ویا برچیدن "سلاحهای کشتار جمعی" در کشورهای ضعیف - که خود کشورهای امپریالیستی هم سازنده و هم به کاربرنده ی این سلاحها پیوسته و در ابعادی جهانی بوده اند - پیش برده می شود.

اما از آنجا که بقای نظام سرمایه داری بر دو پایه ای انباشت مداوم و رقابت سرمایه داران جهت کسب موقعیتی برتر در بازارهای عرضه و تقاضا، استوار است، امری که باعث رشد ناموزون انحصارات و کشورهای امپریالیستی می گردد، رویای امپریالیسم آمریکا در اعمال سرکرده گی بر جهان، باتوجه به ضعف روزافزون موقعیت اقتصادی اش در تناسب با دیگر قطبها و کشورهای جهان، تدریجاً به سرابی در واقعیت تبدیل شده و به تحقق نیویست.

اتحادیه ای اروپا به مثابه یک قطب امپریالیستی در دهه های پایانی قرن بیستم خود را گسترش داد و در بازارهای جهانی نیز به رقابت با دیگر قطبها (آمریکا و ژاپن) ادامه داد. روسیه که پس از فروپاشی شوروی دچار تضعیف و بحران داخلی بود و دیگر قطبهای امپریالیستی به ویژه آمریکا و اتحادیه ای اروپا در پاره پاره کردن مناطق زیر نفوذ آن (چه در شرق روسیه و چه در غرب آن) دست به کار شده بودند، در آغاز قرن ۲۱ توانست تاحدی بر ضعفهای خود غلبه کند و وارد عرصه ی رقابتهای جهانی شود. مناسبات سرمایه داری در چین نیز با آهنگی

آزادی زنان، بدون آزادی بشریت از استثمار وستم طبقاتی ممکن نیست!

گرفته



بود، حنا دردهی ۱۹۸۰ و با روی کار آمدن رانالد ریگان به عنوان رئیس جمهور آمریکا، تدریجا کنار گذاشته شد و تولید موشکهای ضد موشک (معروف به جنگ ستارگان) و ساختن سلاحهای هسته‌ای نظیر بمبهای نوترونی و یا سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی و استفاده از اورانیوم تضعیف شده در بدنه‌ی بمبها و موشکهای کلاسیک، آغاز گردید.

مردم جهان اثر مخرب سلاحهای آغشته به اورانیوم تضعیف شده را در جنگ تجاوزی امپریالیستی مقدماتا در عراق و سپس در جنگهای دریوگوسلاوی، افغانستان و عراق شاهد بوده‌اند، که تاثیر طولانی مدت آن بر سلامتی انسانها کمتر از خطر بمبهای اتمی قبلا آزمایش شده توسط آمریکا در ژاپون نیست.

۳- نظام سرمایه‌داری به‌طور عام و نظام سرمایه‌داری انحصاری فراملی امپریالیستی به‌طور مشخص، ناشی از هرج و مرج موجود در تولید و رقابت سرمایه‌ها، پیوسته با بحران اقتصادی ادواری روبه رو بوده‌است. این نظام گنبدیده‌ی استثماری، راه حل خروج از بحران را در جنگ و نابودی هر چه که بشریت کارو زحمت ساخته، می‌بیند. به دنبال هر جنگ جهانی برای دوره‌ای محدود رونق اقتصادی پدید می‌آید و این رونق تدریجا با رقابت در بازارها، به تنزل نرخ سود سرمایه‌ها انجامیده و رکود و بحران جدیدی آغاز می‌شود که نهایتا هم راه است با جنگ جهانی جدیدی برای گذار از بحران! گرچه با دخالت دولت در اقتصاد و تزریق

پول در بازار (کینزیانیسم) از یک سو و ترس از بروز انقلابات جدید پرولتری، نظام امپریالیستی بعد از جنگ جهانی دوم توانست تا حدودی خود را تثبیت کند، اما در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، دوران رونق سرمایه داری جای خود را به رکود و بحران جدیدی داد. این امر به علاوه ناشی از صدماتی بود که امپریالیسم آمریکا به‌مثابه ابر قدرت اقتصادی - نظامی جهان، پس از جنگ جهانی دوم در ادامه دادن به قلدری و ایفای نقش ژاندارمی در جهان، از انقلابات کشورهای پیرامونی و مشخصا در هندوچین دیده بود. متعاقب آن، در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ با تضعیف موقعیت اقتصادی آمریکا، دلاری که در اواخر جنگ جهانی دوم طبق قرارداد برتن - وودز ارزشی معادل طلا یافته بود، به صورت ارزی شناور و هم ردیف ارزهای دیگر کشورها درآمد. در عین حال سیاست کینزگرایی جای خود را به پول گرایی داد که فاسدترین شکل دست یابی به پول است. بورسها و بانکها نقش تعیین کننده‌ای را در به دست گرفتن اقتصاد جهان بر این پایه، یافتند. بازی با بورسها و بالا و پائین بردن سهام در آنها، افزایش بهای کالاها و کم کردن مزد کارگران به‌دل خواه، هزاران میلیارد دلار از پول مردم را به چاه ویل بورسها و بانکها سرازیر نمود. به علاوه حرکت انباشتی سرمایه احتیاج به ادغام سرمایه‌های مختلف در سطحی فراملی و جهانی داشت که به صورت "گلوبالیزاسیون" سرمایه و یا پیش بردن سیاست "نئولیبرالیستی" از طریق از بین بردن محدودیتهای مرزی برای نفوذ سرمایه‌های انحصاری در هر سوراخ و سنبه‌ای از جهان برای کسب ابرسودهای بی‌کران، معرفی شد.

اما این ترسند نیز سرمایه‌داری را به تنبانی و همکاری سرمایه‌داران در عرصه‌ی جهانی نگشاند و گذار به وضعیت رونق اقتصادی را در بر نداشت. تسلسل و تعدد بحرانهای ادواری شدت بیشتری یافت که نشان از بحران عمومی غیر قابل علاج نظام سرمایه‌داری بود.

برای حفظ موجودیت و حاکمیت سرمایه، راهی جز بی‌کار سازی و ایجاد ارتش جهانی بی‌کاران، استفاده‌ی حداکثر از نیروی کار ارزان، پائین بردن رفاه عمومی که طی دهها سال مبارزه‌ی کارگران و زحمت‌کشان به‌ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری کسب شده بود، محدود کردن امکانات بیمه و بهداشت و درمان، محدود کردن حقوق باز نشستگی و تلاش برای بالابردن سن بازنشستگی، گسترش فشارهای نظیر

کنترل شهروندان، رشد فاشیسم، خارجی ستیزی، ایجاد اختناق در محیط کار و سلب حق هرگونه اعتراض به تجاوزات سرمایه به حقوق نیروی کار، به‌راه انداختن جنگهای داخلی در کشورهای پیرامونی جهت تامین نفوذ در آن کشورها و غیره، نداشت.

در ۲۲ و ۲۳ ژانویه امسال به دلیل رکود در بازار خرید و فروش خانه در آمریکا، چنان تکان شدیدی بر بورسهای جهان وارد شد که بعد از سقوط بورسها پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بزرگترین سقوط بورسها را نشان داد.

بدین ترتیب، درهم ریخته‌گی بازار بورس جهانی که با نوسانات شدیدی همراه است و نشانی است از رکود اقتصادی جهان امپریالیستی، زمینه را برای بروز بحران و حل مشکل از طریق جنگ، فراهم می‌سازد.

۴- ضعف عمومی امپریالیسم نه تنها ریشه در مناسبات طبقاتی به غایت استثماری و ستمگرانه‌ی آن دارد، بلکه ناشی از مبارزات انقلابی مردم جهان در صد سال گذشته و دست‌آوردهای آن نیز می‌باشد.

درست است که فروپاشی شوروی، انحراف چین از حرکت درجاده‌ی سوسیالیسم، کشاندن جنبش کارگری و کمونیستی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به رفرمیسم و سازش طبقاتی و عمق نیافتن انقلابات در کشورهای پیرامونی، از عوامل منفی در رشد انقلاب جهانی بوده‌اند، اما نباید فراموش کرد که پیروزی انقلابات متعدد سوسیالیستی، دموکراتیک نوین و ضد استعماری، شکست فاشیسم به دست توانای ارتشهای سرخ تحت رهبری احزاب کمونیست در اروپا و آسیا، درهم شکسته شدن استعمار کهن در آسیا و آفریقا، مبارزات طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و مبارزات ملل آمریکای لاتین در رهاساختن خود از زیر سلطه‌ی امپریالیسم آمریکا، رشد اطلاعات تکنیکی و تبدیل جهان به دهکده‌ی اطلاعاتی، همه و همه به رشد آگاهی مردم جهان از عملکرد استثمارگرانه و ستمگرانه‌ی نظام جهانی سرمایه انجامیده‌است. در عین حال کشورهای پیرامونی به‌حدی از توان و رشد اقتصادی رسیده‌اند که بورژوازی آنها دیگر حاضر به رفتن زیر قیمومیت بی‌قید و شرط سرمایه‌های انحصاری و کشورهای امپریالیستی نیستند.

گرچه بدون رهبری مبارزات مردم توسط پرولتاریا و احزاب انقلابی کمونیست، صحبت از رهائی ملل کشورهای

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.



شهر را ویران کرده و ۲۸ میلیون انسان را نابود کند، پیشنهاد ۵ ژنرال ناتو (از ۵ کشور آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و هلند) دایر بر این که ناتو باید بتواند دست به حملات پیشگیرانه‌ی اتمی بزند و غیره، حرفهای بی مقدار جهت شانتاژ سیاسی و یا حیل‌های تاکتیکی نیستند که از دهان عده‌ای غیرمسئول بیرون می‌آید. این حرفها باید جدی گرفته شده و برای مقابله با کلیه‌ی دولتها و ارتشهای امپریالیستی که مردم جهان را به بازی گرفته‌اند، مشت محکمی بردهان آنها کوبید، تا دیگر این جانیان بدتر از هیتلر و ترومن، جرئت برزبان راندن و دست زدن به این گونه بازیها را که سرنوشت بشریت را به نیستی تهدید می‌کند، نداشته باشند.

متاسفانه در شرایط کنونی و فقدان احزاب کمونیست با اتوریته - از نوع احزابی که سالها قبل از دو جنگ جهانی اول و دوم، خطر جنگ را گوشزد کرده و برای مقابله با آن تدارک دیدند - و وجود تفرقه و پراکنده‌گی در جنبش کمونیستی و غالب بودن خط رفرمیستی و انفعالی در جنبش کارگری، اوضاع به گونه‌ای پیش می‌رود که ابر قدرت افکار عمومی جهان در مقابله با جنگ افروزان، به دلیل عدم سازمان‌یافته‌گی، نتواند نقش شایسته‌ی خود را ایفا نماید.

در چنین راستائی است که کمونیستها به جای بحثهای پایان ناپذیر در مورد مسائلی که تعیین کننده‌ی تغییر اوضاع در شرایط کنونی نیستند، باید مجدانه برای متحد شدن بر اساس کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک - که اگر فرقه‌گرایی اخلاص نکند به میزان زیادی در برنامه‌های تشکلهای موجودند - هر چه زودتر اقدام کنند تا جنبش کمونیستی و کارگری جهان در صفی متحد و مستقل، در مقابل جنگ افروزان، با وحدت با توده‌های میلیاردری مردم گرسنه‌ی جهان، در مقابل وحشی‌گری نظام امپریالیستی سرمایه‌های انحصاری فراملی یک پارچه بلند شده و کل ساختارهای اقتصادی و جنگی امپریالیسم را فلج نمایند. که از قدیم گفته‌اند: علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

۲ - شاخصهای مهم اوضاع ایران :

بررسی اوضاع ایران، بدون در نظر گرفتن حرکت جهانی سرمایه و عملکرد آن در ایران، همان اندازه بی موضوع است که بررسی وضعیت جزیره‌ای در اقیانوسی، بدون آگاهی از سونامی‌ای که به زودی می‌تواند آن را در هم کوبیده و چه بسا به قعر اقیانوس کشد. جهانی

داشتن جنبش کمونیستی و کارگری جهان در وضعیت کاملاً دفاعی، تدریجاً جای خود را به وضعیت تعرضی محدودی داده و احزاب کمونیست می‌روند تا با پایان دادن به تفرقه و تشتت، در مصاف با بورژوازی امپریالیستی و کلیه‌ی مرتجعین جهان با آماده‌گی بیشتری در صحنه‌های گوناگون مبارزات طبقاتی وارد نبرد شوند.

۶- امپریالیسم بدون جنگ قابل تبیین نیست. رکود اقتصادی و تلاطم در بازارهای بورس، هم‌راه با هژمونی طلبی امپریالیستی از طریق گام گذاشتن در گسیل نیرو و تجاوز به کشورهای ضعیف، تلاشی است برای فائق آمدن بر بحران اقتصادی با دست اندازی هر چه عریان‌تر به منابع معدنی و استثمار نیروی کار ارزان این کشورها. اما رقابت بین قطبهای امپریالیستی بر سر تقسیم همان بازارها، نشان می‌دهد که سرشکن کردن بحران جهان امپریالیستی بر روی کشورهای ضعیف و تقسیم مسالمت آمیز بازارهای این کشورها بین خودشان، ممکن نیست. رقابت بین انحصارات مانع از انجام این تبانی به صورتی درازمدت است. به همین علت چنانچه مردم کشورهای پیرامونی قادر به رهاساختن خود از زیر سلطه‌ی امپریالیستها نشوند، دست اندازی به این کشورها احتمالاً مقدمه‌ای خواهد بود برای تعیین تکلیف هژمونی بر جهان و تقسیم مجدد بازارها بین امپریالیستها از طریق جنگ؛ جنگی که باتوجه به رشد خطرناک تکنولوژی جنگی در صورت بروز می‌تواند صدها و چه بسا هزاران میلیون انسان را همراه با زیربنایهای جوامع جهانی به نابودی بکشاند.

تهدید بوش رئیس جمهور کنونی آمریکا دایر به استفاده از سلاح هسته‌ای در صورت حمله به اسرائیل، تهدید شیراک رئیس جمهور سابق فرانسه دایر بر استفاده از سلاح هسته‌ای در صورت مورد تهدید قرار گرفتن فرانسه، تلاش آمریکا برای استقرار پایگاه موشکی و رادار در لهستان و جمهوری چک به بهانه‌ی جلوگیری از حملات موشکی ایران! - تصمیمی که اعتراض شدید ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه را در پی داشت و هنوز مسئله به‌طور نهائی حل و فصل نشده است - تهدید ژنرالهای روسیه دایر بر این که هرگونه حمله‌ی احتمالی هسته‌ای به روسیه و هم‌پیمانانش، متقابلاً با استفاده از سلاح هسته‌ای جواب خواهد گرفت، تهدید ایران توسط ژنرالهای اسرائیل دایر بر این که اسرائیل قادر است با حمله به ایران دهها

پیرامونی از سلطه‌ی امپریالیسم نمی‌توان کرد، اما جنبش موجود در جهان به ویژه در کشورهای آمریکای لاتین و تاحدی در کشورهای "اسلامی" در زمینه‌ی استقلال طلبی و کلا مقاومت مردمی در این کشورها در برابر تجاوزات نظامی، مخالفت با سیاستهای امپریالیستی در موسسات بین‌المللی نظیر سازمان ملل، سازمان جهانی تجارت و غیره نشان می‌دهد که امپریالیستها در پیشبردن خواستهای تهاجمی و تجاوزگرانه‌ی خود به این کشورها، با مقاومت روبه رو بوده و بیش از گذشته مجبور به چانه‌زنی و کنار آمدن با آنها شده‌اند. به خصوص که رقابت امپریالیستها در این کشورها نیز به چنین وضعی کمک کرده است. اما، مادام که حاکمیت در کشورهای پیرامونی در دست بورژوازی بماند، "استقلال طلبی" در کشورهای پیرامونی به معنای بریدن از نظام جهانی سرمایه نیست و جنبه‌ی مترقی و یا انقلابی و به سود توده‌های کار و زحمت، ندارد.

۵- جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش و جنبش کمونیستی در پیشاپیش آنها، پس از گذشت سه دهه از تجربه‌ی شکست و عقب نشینی، علارغم فشار فوق‌العاده‌ای که سرمایه‌های فراملی و نئولیبرال در استثمار افسارگسیخته‌ی کارگران و زحمت کشان جهان، پیش بردند که به گسترش فقر و تعمیق هرچه بیشتر شکاف بین فقر و ثروت انجامیده است - به ویژه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، بسیاری از دست‌آوردهای مبارزاتی گذشته‌ی طبقه‌ی کارگر، از دست آن گرفته شده است - و حملات ایدئولوژیک ضد کمونیستی در تخریب چهره‌ی انقلابی و رهائی بخش کمونیسم که تاحدی به تضعیف این جنبش و بروز تفرقه و تشتت نظری و سازمانی، به منظور امتیزه کردن آن، منجر شد، بار دیگر فعالتر وارد صحنه‌ی مبارزات طبقاتی شده است.

احزاب انقلابی کمونیست در جهان که حامل تجارب گرانبهای طبقه‌ی کارگر و تئوری انقلابی آن کمونیسم علمی هستند، در حال رشد و حتا بعضاً کسب پیروزیهای قابل تحسین در جلب طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش به سوی خود و پیش برد مبارزات انقلابی شده و با تحکیم پیوند با جنبشهای کارگری، جنبش رهائی بخش زنان و جنبشهای اعتراضی جوانان، می‌روند تا نقش موثرتری در مقابله با نظام سرمایه‌داری جهانی به عهده بگیرند. می‌توان گفت که دوران عقب نشینی و قرار



شدن هرچه بیشتر سرمایه و تضاد های درونی آن اجبارا در تک تک کشورها تاثیر خود را به جا می‌گذارد. کافی است به پدیده‌هایی که روزمره در جهان رخ می‌دهند، نظری دقیق بیانداریم تا دست مداخله‌گر جهانی امپریالیسم را در امور تک تک آن کشورها مشاهده کنیم.

۱- نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، به رهبری روحانیت که با توافق امپریالیستها برای جانشینی نظام پادشاهی در ایران مستقر شد، ۲۹ سال است که با تکیه به ایده‌نولوژی اسلامی "ولایت فقیه" و بادیستی آهین نه تنها دست‌آوردهای انقلاب سیاسی ضد امپریالیستی و دموکراتیک بهمن ۱۳۵۷ را به دور ریخت، بلکه دریای مال کردن حقوق کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، ملیت‌های تحت ستم ایران از هیچ جنابیتی کوتاهی نکرده است. پیروزی انقلاب بهمن ضربه‌ی محکمی بر نفوذ امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه وارد نمود و تلاش آن برای برگرداندن ایران به زیر نفوذ مجدد خود، طی ۳۰ سال گذشته پیوسته ادامه داشته است. اکنون مداخله‌ی مستقیم نظامی امپریالیسم آمریکا و متحدین‌اش به خاورمیانه، همراه با صهیونیسم اسرائیل که مکررا با شقاوتی هیتلری حقوق مردم فلسطین و دیگر کشورهای عربی را به زیر پا می‌نهد، و تهدید نظامی ایران توسط امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل، هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی را با بحران داخلی جدی روبه رو کرده است.

جناحی که از همکاری محافظه‌کاران به رهبری رفسنجانی، "اصلاح‌طلبان" به رهبری خاتمی و بخشی از روحانیون به رهبری کروبی که روی خط پیش بردن سیاست نئولیبرالیستی در ایران متحد شده‌اند، و گروه‌های دیگری نظیر مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی از ملی - مذهبی‌ها نظیر نهضت آزادی و حتا جناحی از توده‌ایها، اکثریتی‌ها و نیروهائی که در ظاهر چپ و در باطن شیفته‌ی رسیدن به قدرت از طریق حمله‌ی آمریکا و متحدین‌اش به ایران هستند - نظیر آنچه که در عراق روی داد - در کنار آنها قرار گرفته و خواستار سازش با آمریکا و کلا با غرب امپریالیستی برای حفظ جمهوری اسلامی هستند، بدون این که در نظر بگیرند که تجاوز آمریکا و متحدین‌اش به خاورمیانه در چارچوب پیشبرد استراتژی جهانی آن قرار داشته و با "انشاءالله گریه‌است" گفتن عواقب تلخ و ضدبشری آن را نمی‌توان پوشاند. امپریالیسم آمریکا مصمم است تا اولاً سالیان سال در عراق و ایران

شده و داغ‌دار باقی بماند و ثروتهای انرژی‌تیک آن را بشکه بشکه کشیده و به غارت ببرد. ثانیاً به ادامه‌ی دخالت در امور خاورمیانه از طریق تجاوز مستقیم نظامی و یا برپائی "انقلابات نوع مخملی" پرداخته و تا آنجا که بتواند برای تامین هژمونی خود در منطقه خاورمیانه تلاش کند.

اینان از سرمایه داران بزرگ و بخشی از سرمایه داران متوسط نماینده‌ی می‌کنند و در ایجاد توهم نسبت به حل مشکلات اقتصادی و سیاسی ایران از طریق پذیرش سیاست اقتصادی نئولیبرالیستی، در بین افشاری از دولتیان، روشن‌فکران و دانش‌جویان، نقش مهمی دارند. اینان به صورت گران در لباس میش، با ادعای این‌که از ظلم و ستم و استثمار افسارگسیخته‌ی وارد شده به کارگران و فقدان آزادیهای دموکراتیک و اجحاف شرم‌آور به حقوق زنان و غیره، ناراحت هستند، تلاش می‌کنند تا این طبقات و افشار تحت ستم و استثمار را به سوی خود جلب کنند.

جناح دیگری که اصول‌گرایان نامیده می‌شوند و در انتخابات نهم ریاست جمهوری توانستند با تکیه به شعارهای پوپولیستی و ترفندهای مشکوک انتخاباتی، احمدی نژاد را به قدرت برسانند و از نظر بینشی شدیداً به ترویج خرافات اسلامی مشغولند، گرچه نسبت به سه سال پیش و در برخورد به "رادیکالیسم" جناح احمدی نژاد متحدانده‌اند، ولی کلا موافق تسلیم شدن به خواستهای امپریالیستها نبوده و سازش با آنها را منوط به به رسمیت شناخته شدن جمهوری اسلامی و کنار گذاشتن تلاش آمریکا در تغییر رژیم اسلامی حاکم می‌دانند. هم آمریکا و هم هیئت حاکمه‌ی ایران، سیاست‌هایی که در پیش می‌گیرند از منافع تنگ نظرانه شان برمی‌خیزد. مشکل امپریالیسم آمریکا و متحدین‌اش، "حاکمیت دین بردولت" و یا "دفاع از دموکراسی" در ایران نیست. مشکل آنها همسو نمودن و کنار آمدن رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکاست که در دستور روز آن می‌باشد. مشکل رژیم اسلامی حاکم بر ایران نیز نه نفس مخلفت با سرمایه‌داری، بلکه به رسمیت شناخته شدن حق حاکمیت‌اش توسط امپریالیسم آمریکا است.

مستولی شدن وضعیت جنگی در خاورمیانه و تهدیدهای مکرر سردمداران آمریکا دایر به تجاوز نظامی به ایران و تحریکاتی که آنها به خصوص در میان ملیت‌های تحت ستم ایران پیش می‌برند، از یک سو و رشد مبارزات کارگران و زحمت کشان، زنان، جوانان، دانش‌جویان، معلمان، روزنامه نگاران،

نویسندگان و ملیت‌های ساکن ایران از سوی دیگر، زنگ خطر برای رژیم را سالهاست که به صدا درآورده و جناح حاکم کنونی، برای حفظ موقعیت برتر خود در تقسیم قدرت در ایران، به نظامی کردن کشور و حاکم نمودن مافیای نظامی - مالی (که اساساً جنبه‌ی تجاری دارد) بر آن روی آورده است. اینان عمدتاً از جناحی از بورژوازی متوسط و بوروکراتیک و خرده‌بورژوازی قشر بالا نماینده‌ی نموده و برای تقویت موقعیت خود، ضمن مغالزه با غرب، اساساً رو به شرق و شمال (چین و روسیه) و جنوب (کوبا، ونزوئلا، بولیوی و نیکاراگوئا و...) دارند.

شعارهایی به این مفهوم که با اسرائیل باید کنار آمد، مبارزات فلسطینیان ربطی به ما ندارد، قطع‌نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل را باید پذیرفت و رابطه با آمریکای لاتینی‌ها به درد ما نمی‌خورد، روسها در تاریخ پیوسته به ایران تجاوز کرده‌اند و غیره که توسط جناح محافظه‌کار - اصلاح طلب در جنبشهای کارگری و دانش‌جویی رسوخ داده می‌شوند، نشان از توهم پراکنی و عوام‌فریبی آنها در تطهیر چهره‌ی خونین امپریالیست‌های غربی و اهداف شوم تجاوزگرایانه‌ی امپریالیستی - صهیونیستی در منطقه می‌باشد و کشاندن مجدد پای اینان به ایران. این به روشنی تامین کننده‌ی منافع طبقات بالای جامعه به منظور حل مناسبات رژیم با غرب می‌باشد.

در مقابل، مخالفت جناح احمدی نژاد با آمریکا و اسرائیل و دفاع از جنبش فلسطین و حزب الله لبنان، از یک سو به منظور به تاخیر انداختن تجاوز احتمالی آمریکا و اسرائیل به ایران صورت می‌گیرد و از سوی دیگر برای بالابردن نفوذ ایران در منطقه است تا در صورت سازش با آمریکا از اتوی قوی برخوردار باشد.

تشدید سرکوب حرکت‌های کارگران، دانش‌جویان، زنان، نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران و ملیت‌های تحت ستم ساکن ایران و اعدامها و شکنجه‌ها و زندانی کردن‌های در ابعاد وسیع مخالفان در دوران حاکمیت اینان، نشان می‌دهد که این مرتجعین نیز اهدافی بیمارگونه نظیر اهداف بوش و امثالهم در منطقه دارند و لذا فاقد سمت‌گیری حقا رقیقی به سوی استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان جامعه، می‌باشند.

۲- فقر روزافزون کارگران و زحمت کشان و گسترش شکاف بین فقر و ثروت در ایران از یک سو و سرکوب وحشیانه‌ی



کدام دردی را از مردم دوانکرده‌است. آنها گرچه برسر تقسیم ثروت و قدرت در ایران باهم تضاد دارند، اما در سرکوب کارگران و زحمت کشان و کلیه‌ی ستم‌دیده‌گان جامعه پیوسته متحدانه عمل کرده‌اند.

با توجه به این اوضاع، نظرهایی مانند این که "باید در انتخابات شرکت کرد، چون که تحریم عملی منفعلانه است!"، یا "باید به نفع این یا آن جناح رای داد، چون که می‌تواند راهگشای انقلاب باشد!" و غیره به ویژه در صفوف اپوزیسیون، نشان از آن دارد که باوجود تجربه‌ی ۲۹ سال اخیر، آنها هنوز مشغول انتخاب بین بد و بدتر هستند و از تاریخ چیزی نیاموخته‌اند. این هم حاکی است از عدم بلوغ فکری و عملی آنها و هم از دست دادن انگیزه‌ی دفاع از آزادی و رهائی مردم محروم ایران که درصاف اپوزیسیون بی‌داد می‌کند.

رقابت جناحهای حاکم باهم، تنها در صورتی می‌تواند مورد استفاده‌ی محکومان جامعه قرارگیرد که اینان متشکل شده و مستقل عمل کنند. در غیر این صورت تقویت یکی از آنها به معنای تبدیل شدن به گوشت دم توپ جناحی از بورژوازی حاکم می‌باشد. تجربه‌ی سالهای اول پس از پیروزی انقلاب و توهم برخی از نیروهای چپ به حاکمان گواه شاهدهی است بر این مدعا!

تا زمانی که پارلمان و انتخابات نوع پارلمانی وجود داشته باشد، از نظر اصولی کمونیستها با شرکت در انتخابات، از این نهاد برای رساندن صدای آزادی‌خواهان و رهائی بخش خود به توده‌ها، باید استفاده کنند. اما زمانی که انتخابات در ایران به‌حدی قشری شده‌است که جز نماینده‌گان اقلیت حاکم و حتا جز نماینده‌گان جناحهای به‌خصوصی که دست بالا را درحاکمیت دارند، کسی دیگر نمی‌تواند کاندید شود و به مجلس راهیابد، در چنین صورتی شرکت در پارلمان به مفهوم گردن گذاشتن به سیاستهای جناحهایی از حاکمین است که جزو دشمنان سوگندخورده‌ی طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان می‌باشند و لذا عملی است کورکورانه که بر بنیاد صوفی‌گرایی‌های "تونیکی میکن و درجله انداز- که ایزد دربیابانت دهد باز!" قرار دارد. تاکتیکی است منفعل و سازش‌کارانه، به‌خاطر امید واهی رهائی!

۴- گرچه به دلیل بروز اختلافات

درجهت کسب قدرت و براندازی نظام گنبدیده‌ی سرمایه‌داری متکی بر "ولایت فقیه" در ایران، کمکی جدی بنمایند.

گرچه شدت فشار رژیم به کمونیستها و آزادی‌خواهان و به‌کارگران و زحمت کشان حتا برای یک روزهم قطع نشده‌است، اما جنبشهای کارگری، دانش‌جویان، زنان، معلمان و ملیتهای تحت ستم، نیز برای کسب حقوق پای‌مال شده‌شان، پیوسته ادامه یافته و رشد کرده است. این مبارزات به مرور زمان رشد بیشتری یافته و عوارغم این که هنوز انسجام تشکیلاتی نیافته‌اند، اما خطری جدی برای حاکمان به‌وجودآورده‌اند. در عین حال چنانچه این حرکتها تحت رهبری انقلابی و کمونیستی پیش برده‌نشوند، درآستانه‌ی تغییرات احتمالی در ایران، این حرکتها تنها در عمل درخدمت جناحهای مختلف حاکم و یا امپریالیسم قرار گرفته و بار دیگر درب به همان پاشنه‌ی سابق خواهدچرخید. کما این که طی ۲۵ سال پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، مبارزه علیه رژیم سلطنتی وابسته‌به امپریالیسم را کارگران و زحمت کشان و تشکلهای صنفی و سیاسی آنان انجام داده، قربانیان زیاد و صدمات عظیمی را تحمل کردند و نهایتاً جامعه را به سوی پیروزی انقلاب بهمن کشاندند، اما حاصل قیام آنها را روحانیون به تاراج بردند، زیرا طبقات تحت استثمار و ستم متشکل و سازمان یافته و تحت رهبری انقلابی و کمونیستی قرار نداشتند.

۳- هم اکنون درآستانه‌ی انتخابات دوره‌ی هشتم مجلس شورای اسلامی قرارداریم. تلاش جناحهای حاکم، عوارغم رقابتها و قیچی کردن نام کاندیداهای جناح رقیب، صرف کشاندن مردم به پای صندوقهای رای می‌شود. چراکه بدون گرم نگاه‌داشتن بازار انتخاباتی، رژیم جمهوری اسلامی مشروعیت خود را درجهان از دست می‌دهد و ضربه پذیرتر می‌شود که به نفع هیچ‌کدام از این جناحها نیست. گرچه جناح حاکم سعی خواهدکرد تا مجلس را در اختیار خود بگیرد، اما به فرض این‌که جناح رقیب بتواند در مجلس اکثریت به دست آورد، تغییری محسوس در پی نخواهدداشت. چراکه جناح حاکم نیزهم اکنون مذاکره برسر حل اختلافات با آمریکا را به‌صورتی کج دار و مریز ادامه می‌دهد. به علاوه تجربه‌ی دوران سی ساله‌ی اخیرحاکمان اسلامی، نشان می‌دهد که چه قدرت یک دست و چه قدرت تقسیم شده بین جناحهای حاکم، هیچ

ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک اکثریت عظیم مردم ایران از سوی دیگر باعث شده‌است که تا آنجا که به پائینی‌های جامعه برمی‌گردد، بخش عمده‌ی فعالیت اینان در تلاش معاش صرف در آوردن لقمه‌ی نانی شده و مع الوصف فقر و فاقه در میان اینان بی‌دادمی‌کند. طبقات متوسط و بالای جامعه نیز ناشی از عدم امنیت موجود، از هرگونه دست یازیدن به فساد و رشوه‌گیری و پامال کردن حقوق توده‌های کارگر و زحمت، برای بستن بار خود، دریغ نمی‌کنند. گرایش به غرب و غرب زده‌گی در میان این اقشار که به نوعی با شیوه‌های اسلامی اعمال شده حاکمیت نیز در تضاد هستند، به وضوح دیده می‌شود. تلاش رژیم جمهوری اسلامی نیز از ابتدای استقرارش تا به امروز بر این پایه متکی بوده است تا مردم را دچار روزمرگی کرده و چنان در تنگنا قرار دهد که فرصت سرخاراندن نداشته‌باشند، تا از طریق سیاست زده‌گی و غرق شدن در مسائل خصوصی، وضعیتی مطلوب برای حفظ حاکمیت ظالمانه‌ی خود فراهم سازد.

بر این اساس نه احزاب رنگارنگ رسمی که مدافع جمهوری اسلامی هستند و نه احزاب و تشکلهای سیاسی در اپوزیسیون که به علت سرکوب وحشیانه به غایت ضعیف شده‌اند، هیچ کدامشان از اقبال توده‌های وسیع مردم برخوردار نیستند. تفرقه و تشتت نظری و سازمانی - به همان‌گونه که در سطح جهانی شاهد آن هستیم - در ایران بین نماینده‌گان سیاسی طبقات و اقشار مختلف مردم، حرف اول را می‌زند و این امر به مصداق "دزد بازار آشفته می‌خواهد" کمک بزرگی کرده است تا دزدان حاکم از وجود این آشفته‌گی در میان مردم نهایت سود را برده و بر اریکه‌ی قدرت تکیه‌زنند و امپریالیسم نیز در شکار و جلب گروههای مختلف، به ویژه در اقشار بالائی جامعه دست بازتری بیابد.

صحبت از وحدت‌های ممکن طبقاتی - تشکیلاتی و یا سیاسی - جبهه‌ای برای ایجاد تغییر در جامعه، کم شنیده می‌شود. ولی حرف زدن از اختلاف و تفرقه همه جا موجود است و "پسندیده" جلوه می‌کند. نتیجه آن که باوجودی که در ۲۹ سال اخیر طبقات و اقشار پائین جامعه بزرگترین صدمه را از دست نظام اسلامی حاکم دیده‌اند، اما در براندازی این نظام خون‌خوار، نیروهای متشکل سیاسی و در پیشاپیش آنها تشکلهای کمونیستی نتوانسته‌اند با وحدت نظری و عملی خود، به مبارزات کارگران و زحمت‌کشان

شکنجه و زندانی کردن فعالان کارگری موقوف!



جدی در سطح هیئت حاکمه‌ی آمریکا بر سر ادامه دادن به جنگ افروزی و یا رسوخ در خاورمیانه با استفاده از شیوه‌های دیگری نظیر "انقلابات مخملی"، هنوز ادامه دارد و انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر امسال تاحدی دست و پای جناح جنگ طلب را در تشدید تجاوز نظامی در خاورمیانه بسته است، مع الوصف هنوز به طور قطع نمی‌توان گفت که خطر تجاوز نظامی کاملاً از بین رفته است. بنابراین مخالفت با جنگ افروزی و دفاع از صلح که باید با مبارزه برای بیرون رفتن ارتشهای متجاوز امپریالیستی از خاورمیانه هم راه باشد و ایجاد جبهه‌ی وسیعی از مخالفان تجاوز به ایران، مستقل از جناحهای حاکم و بسیج توده‌ها حول شعار "قطع دست تجاوزگر امپریالیسم از خاورمیانه و ایران" کماکان باید در دستور کار مدافعان این شعار قرار گیرد.

ممکن است برخی از طرفداران حاکمان ادعا کنند که آنها نیز طرفدار چنین شعاری هستند، پس چرا نباید در درون این جبهه قرار گیرند؟ این ادعا به معنای راه دادن گرگ و پلنگ تیز دندان در صف گوسفندان است. مادام که رژیم حاکم حقوق دموکراتیک مردم را به رسمیت نشناسد و در سرکوب آنها هارتراز گذشته عمل کند - امری که در تاریخ ۳۰ ساله‌ی حاکمیت رژیم پیوسته صورت گرفته است - هرگونه توهم و نادقتی در این زمینه و نزدیک شدن به حاکمان جمهوری اسلامی، به معنای بی‌اعتنائی به خواست توده‌های مردم است که قربانی سیاستهای ضدانقلابی و ددمنشانه‌ی حاکمان در طی ۲۹ سال اخیر بوده‌اند.

به دیگر سخن تشکیل هرگونه جبهه‌ی متحدی در ارتباط با حل هر تضاد مشخصی که در پیش باشد، در صورتی قابل دفاع است که شرکت کنندگان در جبهه به حقوق یکدیگر در حدی که در حالتی باید مشخص شود، احترام بگذارند از جمله حق استقلال و عدم وابستگی در درون جبهه. در عین حال شرکت در هر جبهه‌ای منوط به داشتن نیروی لازم است، وگرنه نتیجه‌ی کار به نفع آن نیروهائی تمام می‌شود که از قدرت بیشتری در درون آن برخوردارند. تاکتیک کمونیستها در قبال تضادهای موجود باید مبتنی بر این اصول و نه التقاطی، ناب گرایانه و یا نفی گرایانه استوار باشد. این بیان دیدگاه کمونیسم علمی است که انعطاف ناپذیری در اصول و نرمش پذیری در تاکتیک را در پیشبرد مبارزات سیاسی، توصیه می‌کند.

۵- رشد آگاهی مردم در ایران، رشد جنبشهای توده‌ای و مطرح شدن مجدد چپ در ایران که ترس هیئت حاکمه را برانگیخته و نتولیب‌الهای وطنی با نتولیب‌الیم جهانی و بنیادگرایان عقب افتاده‌ی اسلامی که پیشرفت خود را نه در مبارزه‌ی قاطع با امپریالیسم و سرمایه‌داری هارحاکم بر ایران، بلکه در مبارزه با کمونیسم می‌دانند، در هراس از آن می‌کوشند تا در سرکوب جنبش کمونیستی ایران و جهان در هم‌آهنگی با هم عمل کنند. این بدان معنا است که کمونیستها با احساس مسئولیت بیشتری در مقابل دشمنان داخلی و خارجی طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان، باید با طرد فرقه‌گرایی و پلورالیسم تشکیلاتی برای ایجاد ستاد رزمنده‌ی واحد طبقه‌ی کارگر به صورت ضرورتی مبرم دست به کار شوند، تا ابتکار عمل را در هدایت مبارزات طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان در ایران از دست ندهند.

مسائل حل نشده در جلو جنبش کمونیستی ایران فراوانند. اما حل نهائی آنها هم به کار مشترک و رقیفانه و رسیدن به وحدت نظر شان بسته‌گی دارد. در عین حال دیدگاههای مشترک مورد قبول در خطوط کلی تا بدان حد است که این می‌تواند زمینه ساز وحدت آنها در حزبی واحد گردند. به همین علت آنچه که جنبش کمونیستی ایران از نظر ذهنی و عملی بیش از هر چیز بدان نیازمند است، حرکت باشکوهی است در جمع نیروی ذهنی و عینی موجود خود در تشکیلاتی واحد بر اساس وحدت روی اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک. عدول از این اصل به معنای آن است که جنبش کمونیستی هنوز در لابیرنهای ایدئولوژی طبقات دیگر و به ویژه فرقه‌گرایی خرده‌بورژوائی خود را اسیر کرده و به ضرورت‌های اساسی در پیشبرد امر انقلاب پرولتاریائی در ایران، جواب شایسته‌را نیافته است. باید شکاف بزرگی که بین حرف و عمل کمونیستها به وجود آمده از طریق ایجاد سازمان واحد پیشرو و رزمنده‌ی پرولتاریا از بین برد.

"پرولتاریای همه‌ی کشورها متحد شوید!" چنین است پرچم کمونیستی که باید ما در رابطه با جنبش کمونیستی ایران برافراشته نگه‌داریم.

بهمن ماه ۱۳۷۶



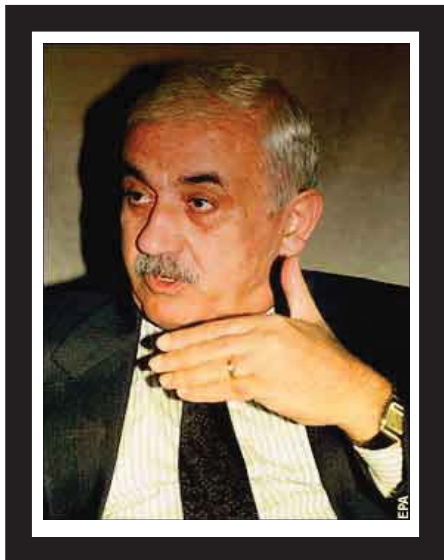
از نامه های ... بقیه از صفحه آخر

که اگر هدف چپ انقلاب اجتماعی است باید تاکتیک متناسب با آن به کار گرفته شود. لنین در درسهای قیام مسکو نوشته بود: «تتها گروه بندی درباره شعارهای سیاسی کافی نیست، در مورد قیام مسلحانه نیز گروه بندی لازم است. هر کس با آن مخالف است، هر کس که خود را برای آن حاضر نمی‌کند، او را باید بی‌رحمانه از صف هواداران انقلاب بیرون کرد، او را باید به نزد مخالفین انقلاب و خائنین یا ترسوها انداخت، زیرا نزدیک است آن روزی که سیر حوادث و شرایط مبارزه ما را مجبور کند دوست و دشمن را از روی این علامت تشخیص دهیم.» البته هنوز لحظه قیام مسلحانه یا نبرد نهایی فرا نرسیده است. ولی این به آن معنی نیست که نباید خود را برای آن حاضر کرد زیرا اگر چنین نکنیم و به انتظار گذشت ایام بنشینیم، لحظه قیام هرگز فرا نخواهد رسید. وقتی رژیم به یک ضربت ۴۰ نفر فعال چپ را بازداشت می‌کند، این نشان می‌دهد که شیوه کار و سازمان‌دهی دانش‌جویان دستگیر شده به کلی غلط بوده است. به نظر من به جای فعالیت علنی یا انتشار نشریات «رسمی»، باید رو به فعالیت انقلابی و غیر علنی آورد. برای مثال انتشار و پخش اعلامیه و روزنامه مخفی یا شعار نویسی می‌توانند روشهایی باشند که نه تنها از پی‌گرد دستگاه سرکوب رژیم می‌گذرند، بلکه کارایی آنها در مورد جذب و آگاه سازی دانش‌جویان، خیلی بیشتر از نشریه «رسمی» که برای حفظ موجودیتش مجبور به خود سانسوری است یا یک وبلاگ چپ در انبوه وبلاگهای رنگارنگ و سردرگم چپ و غیرچپ می‌باشد. در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ نیز هنگامی که گروههای چریکی به ارزیابی از دلایل شکست پرداختند، به چنین نتایجی رسیده بودند هر چند که به دلیل سرکوب شدید و جوئی که نیروهای مذهبی به وجود آورده بودند نتوانستند خط مشی صحیح را به اجرا بگذارند.

در مورد «انتخابات» پیش رو نیز خیلی چیزها از هم اکنون واضح هستند. احتمالاً حلقه به گوش ترین مجلس تاریخ جمهوری اسلامی بر سر کار خواهد آمد و شاید هم اصلاح طلبان در آن حتی نقش دکور مجلس را نیز نداشته‌باشند. این البته به این معنی نیست که رژیم اصلاح طلبان را دور خواهد انداخت. آنها به صورت کنترل شده و خارج از حاکمیت حفظ خواهند شد تا اگر در آینده رژیم با بحران داخلی یا خارجی حادی



داری، خواهان وحدت اصولی جنبش کمونیستی ایران هستیم
حزب رنجبران ایران
۲۰۰۸/۱/۲۸



به رهبری جبهه خلق برای آزادی فلسطین

جرج حبش، بنیانگذار و رهبر برجسته «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» و یکی از مبارزان فراموش نشدنی جنبش رهائی بخش خلق قهرمان فلسطین و یار تمام مبارزان منطقه و از جمله مبارزان خلقهای ایران بود. او با «سازمان انقلابی» که پرچم مبارزه قهرآمیز را علیه نظام سلطنتی شاه بر فراشته بود، رابطه گرمی داشت و از هرگونه کمک به پیشبرد امر مبارزه دریغ نمی کرد. او در یکی از آخرین مصاحبه های خود گفت «اوضاع فلسطین زمانی آرام می گیرد و مردم به خواست های خود می رسند که رهبران امروزین جهان عرب جای خود را به رهبران مردمی بدهند».

از دست دادن این مبارز سازش ناپذیر در شرایطی که ارتجاع منطقه در حال قربانی کردن منافع خلق فلسطین می باشد، ضایعه ای بس گران نه تنها برای مبارزان راه آزادی مردم زحمتکش فلسطین، بلکه مردم تمام منطقه خاورمیانه می باشد.

حزب رنجبران ایران یار رفیق جرج حبش را گرامی می دارد. بدون شک یاد و مبارزات این انقلابی بزرگ در خاطره مردم قهرمان فلسطین و همه مبارزان راه آزادی و رهائی زنده خواهند ماند.

حزب رنجبران ایران

۲۰۰۸/۱/۳۰



گونگون نشان می دهد که مبارزات متشکل سیاسی پیشرو در ایران با تشنت فکری و سازمانی روبهرو است. در عین حال نمی توان اشکال مختلف مبارزه را اعم از مخفی و علنی نفی کرد. اتفاقا این دومبارزه لازم و ملزوم یکدیگرند و باهم باید پیش برده شوند با آگاهی از این که مبارزه ی علنی اگر به پشتوانه ی مبارزه ی مخفی پیش برده نشود، به ناکجا آبادی می رسد که هم اکنون در ایران شاهدش هستیم و معرف حاکمیت آنارشیسم نظری و سازمانی بر جنبش چپ موجود می باشد. اما هر دو نوع مبارزه ی علنی و پامخفی هم قانونمندیهای ویژه ی خود را دارند. پیش برد امر انقلاب به سان پیش برد وظیفه ی یک ارکستر و یا نواختن یک قطعه موسیقی با پیانو است که تمامی حرکتهای باید دقیقاً محاسبه شده و به موقع باشند تا سمفونی دلنوازی شنیده شود. متأسفانه فقدان حزب رهبری کننده ی واحد پیشرو طبقه ی کارگر زمینه را برای ارائه ی انواع سیاستها، تشکیلاتها و سبک کارهای غلط و غیر کمونیستی داده است. جنبش کمونیستی ایران بدون فائق آمدن بر این نواقص و ایجاد تمرکز فکری و عملی، قادر به هدایت جنبش کارگری و جنبشهای توده ای نخواهد بود و می بینیم که گفتارهای زیادی هم در کمین نشسته اند تا این جنبشها را به کج راه سازش و تسلیم به بورژوازی کشانده و به شکست هدایت کنند. موفق باشید

روز کومه

رفقای عزیز کومه له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

باتشکر از دعوتنامه ای که برای شرکت در جشن روز کومه له فرستاده بودید، ۲۶ بهمن ۲۹ مین سالگرد اعلام فعالیت علنی کومه له را به شما تبریک می گوئیم.

تاسیس کومه له به مثابه یک سازمان کمونیستی در سال ۱۳۴۸ توسط رهبران جان باخته ای چون محمد حسین کریمی و مصطفی فواد سلطانی اقدام مهمی در تاریخ انقلابی و دموکراتیک خلق کرد از جمله برای کسب حق تعیین سرنوشت آن، بود.

کومه له از ابتدای موجودیتش در مبارزه انقلابی و مسلحانه علیه دورژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی ایران مورد احترام و پشتیبانی توده های زحمت کش خلق کرد و اکثر نیروهای جنبش کمونیستی ایران بوده است. ما ضمن آرزوی موفقیت هر چه بیشتر برای شما در جهت سرنگونی نظام سرمایه

مواجه شد، بار دیگر بر سر کار آورده شوند تا در صورت کارساز نبودن سلاح سرکوب و قلدری، سلاح فریب و دروغ باردیگر امتحان شود. در مورد تعداد شرکت کنندگان هم مثل همیشه دروغ گفته خواهد شد. تا آنجایی که در جامعه مشاهده کرده ایم حداقل در تهران و شهرهای بزرگ مردم نسبت به این نمایشات بی تفاوت هستند. نه کسی به خاطر رد صلاحیت اصلاح طلبان ناراحت می شود و نه کسی انتظاری از اصولگرایان دارد. اکثر مردم مخالف کلیت رژیم هستند اما مهم این است که این مخالفت بالقوه به مخالفت بالفعل تبدیل بشود در غیر این صورت رأی ندادن به تنهایی دردی را دوا نمی کند. موفق باشید.

* * *

دوست گرامی باتشکر از نامه ای که در بر خورد به نشریه ی رنجبر ارگان حزب رنجبران نوشته بودید، در مورد یک نکته لازم است توضیح دهیم که مبارزه ی طبقاتی در عرصه های گوناگون و با شیوه های گوناگون جریان می یابد اما مهم آن است که سمت اصلی آن پیوسته باید کاملاً روشن باشد که به کجای خواهد ختم شود و در عین حال در هر شرایطی روی چه بخشی از مبارزه باید توجه بیشتری نمود و راهکارهای مناسب بآن را پیدا کرد: مثلاً در عرصه ی ایدئولوژیک کدام دیدگاه باید بر جنبش کارگری و کمونیستی به مثابه افکار هدایت کننده غالب باشد تا مبارزه هر چه آگاهانه تر پیش برده شود. آیا تکیه به نظرات گذشته گان بدون توجه به تجارب جمع بندی شده ی موجود بعد از آنان می تواند راهگشا باشد؟ یا در عرصه ی سیاسی، کدام خط، درست و منطبق با شرایط مشخص جامعه و جهان، امکان هدایت و پیش بردن انقلاب را دارد، نظیر شناخت از مرحله ی انقلاب ایران و دوستان و دشمنان آن و این که خط سیاسی در هر مرحله ی مشخص واحد است یا هزار چهره؟ یا در عرصه ی تشکیلاتی، طبقه ی کارگر در کلیت اش به چه شکل یا «تشکلات» سیاسی پیشرو نیازمند است. آیا به عنوان کمونیستی که قصد نابودی نظام استثمارکارمزدی و پایان دادن به نظام مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله را دارد و برای براندازی این نظام مبارزه می کند و مبارزه نیز احتیاج به تمرکز نیرو دارد، وحدت تشکیلاتی شرطی لازم و میرم برای او در پیشبرد مبارزه هست یا نه؟

این مسایل هنوز به دقت در ایران توسط عناصر پیشرو طبقه ی کارگر حل نشده اند. در عین حال وجود نظرات و گروههای



روایت... بقیه از صفحه ۲۷

جهان را بعد از بالکانیزاسیون به سکوی پرش در جهت سبطه کامل نظامی خود بر جهان، تبدیل سازند.

در این نوشته بعد از توضیح مختصر نکات مهم این سناریوی دو سره (از آشفته‌گی کنترل شده تا امپراتوری آشوب) به بررسی نقش هر یک از بازیگران مهم این سناریو (عراق ، ترکیه ، ایران ، سوریه ، عربستان سعودی و مصر) می پردازیم.

خلاصه سناریوی دو سره

در این سناریوی دو سره ، آمریکا خود بازیگر نیست بلکه او در راس نظام جهانی سرمایه به عنوان "معمار" و "کارگردان" این سناریو نقش کلیدی در هدایت ، کیفیت عمل کرد و آینده هر یک از بازیگران این سناریو ایفاء می کند. روشن است که آمریکا هر آن امکان نظامی دارد آشفته‌گی و آشوب را در کشورهای همسایه عراق گسترش دهد. در حال حاضر ، تشدید جنگ داخلی از یک سو و افزایش جنگ های نیابتی در قلمرو عراق از سوی دیگر، شرایط را برای گسترش آشفته‌گی ها و ناامنی ها به کشورهای همجوار آماده می سازد. امکان زیادی هست که گستره ای این آشفته‌گی و آشوب حتی به کشورهای که هم مرز عراق نیستند ، (مثل پاکستان و مصر) نیز بسط یابد. در این سناریو ، که آشوب و آشفته‌گی روزانه، بی ثباتی و ناامنی را در کشورهای همسایه عراق گسترش می دهند، برنده‌گان واقعی شرکت های فراملی بزرگ سرمایه حاکم نظام جهانی و طبقات کمپرادور بومی می باشند. طبیعتا ، در این سناریو بازنده‌گان اصلی توده های زحمتکش این کشورها هستند که تحقیقا ۸۵٪ جمعیت این کشورها را تشکیل می دهند. این مردم که قربانیان اصلی فاز گلوبالیزاسیون سرمایه هستند ، با دو مسئله اساسی روبه‌رو هستند. آنها از یک سو از طرف رژیم های حاکم در آن کشورها نمایندگی نمی شوند و از سوی دیگر فاقد سازمانهای رهائی بخش ملی هستند که از طریق آنها در یک پروسه مبارزاتی موفق به کسب حق تعیین سرنوشت خویش گردند. وظیفه و هدف اصلی رژیم های موجود حاکم در منطقه، چسبیدن به قدرت و حفظ خود است. آنها از حمایت مردم خود برای ایجاد اتحاد و موازنه ای استراتژی های قدرت که برای محدود کردن جنگ داخلی در عراق ضروری است ، محروم هستند. بدون تردید

نقش عراق

سرنوشت این رژیم ها چه آنهایی که از نوع استبداد مذهبی (ایران) و چه از نوع استبداد سکولار (سوریه) و یا از نوع استبدادهای سنتی (مصر، عربستان سعودی و...) هستند ، با فعل و انفعالات حرکت سرمایه و عمل کرد پروژه آمریکا در منطقه، گره خورده است. در حال حاضر از آنجا که تمایل رژیم های حاکم در همسایه‌گی عراق برای درگیریهای مستقیم دولت با دولت محدود و حتی به خاطر حضور نظامی آمریکا در عراق ناممکن است ، در نتیجه بسیاری از آنها از "همدستان" تحت نفوذ خود در عراق برای ضربه زدن و کسب امتیاز استفاده می کنند. این نوع درگیریهای "نیابتی" بین بازیگران مختلف برای کسب نفوذ و کنترل باعث ازدیاد رقابت بین رژیم های کشورهای همجوار عراق می گردد. با شیوع و گسترش نزاع های فرقه ای ، انتیکی و مافیائی از عراق به خارج از مرزهای عراق ، که بخشی از سیاست نو محافظه کاران است ، حضور فعال آمریکا به ویژه در گستره ای نظامی در منطقه، افزایش می یابد. حضور دائمی آمریکا در عراق و کشورهای خلیج فارس ، افغانستان و پاکستان و .. به روند بی ثباتی و عدم امنیت و تبعات ناشی از آنها - بی خانمانی ، بی کاریها و گسترش پدیده های پناهنده‌گی و تغییرات دموگرافیکی- دامن زده و امکان دارد که آشفته‌گی و آشوب را به کلیه منطقه سرایت دهد. در این شرایط ، رخدادهای نسبتا پیش بینی نشده (مثل رادیکالیزه شدن توده های مردم کشورهای خاورمیانه به موازات شکل گیری جنبش های اجتماعی و ظهور احزاب و سازمانهای سیاسی و فراگیر و سراسری) ممکن است ، به سرعت چشم انداز سیاسی را در سطح خاورمیانه دستخوش تغییر قرار داده و اولویت های سیاست های خارجی دولت های بزرگ و کوچک را در منطقه به ترتیب دیگری در آورد. این رخداد ها اگر در جهت دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی کارگران و دیگر زحمتکشان این کشورها ، استقرار دموکراسی و تامین حاکمیت ملی (که هر سه ای این مولفه ها در یک انگاشت جدانپذیری در هم تنیده اند) به حرکت در آمده و هدایت گردند، در آن صورت احتمال دارد که عوض این که حریق آشفته‌گی و آشوب منطقه را به نفع نو محافظه کاران جهانی کند ، به شکست پروژه نظامی آمریکا در خاورمیانه منجر گردد.

عراق نقش کلیدی در این سناریو، عراق نقش میدان کشتار را بازی می کند. دولت تحت حمایت نیروهای نظامی آمریکا که روند آشفته‌گی و آشوب را کنترل می کند ، نه تنها نمی تواند در مقابل نفوذ ایران مقاومت کرده و مرزهایش را کنترل کند، بلکه با دولت ایران رابطه ی بسیار نزدیک سیاسی ، دیپلماتیک و تجاری دارد. نوری المالکی ، آیت الله العزیز حکیم و دیگر رهبران شیعه در عراق (چه مذهبی و چه سکولار) از طرف جناح های مختلف درون حاکمیت جمهوری اسلامی کمک های مالی سیاسی و نظامی دریافت می کنند. جنگ های خیابانی بین میلیشیا های نظامی بین لشکر البدر ، لشکر المهدی و دیگر میلیشیا های شیعه در شهرهای جنوب عراق، به ویژه در نجف و کربلا ، نمونه هایی از جنگ های نیابتی هستند که در یک سال گذشته در عراق افزایش یافته اند. ازدیاد این جنگ ها ، گسترش گانگستریسم و فعالیت های مافیائی و ریزش شدید در مشروعیت و پرستیژ علمای مرجع و آیات عظام (آیت الله سیستانی ، آیت الله محمد سعید الحکیم و...). در دو سال گذشته بالاخره منجر به رادیکالیزه شدن توده های مردم در عراق مشخصا در نواحی شیعه نشین خواهند شد. از هم اکنون ناظرین در عراق گزارش از افزایش دل سردیها ، نارضایتی و توهم زدائی ها در بین توده های مردم نسبت به میلیشیا های شیعه می دهند. مردم به طور کلی از نبود امنیت ، الکتریسته ، آب آشامیدنی و افزایش بی کاری و فقر به تنگ آمده و علنا می گویند که از "چاله نم" (ستم رژیم صدام حسین) بیرون آمده و به "چاه تاریک" (بی امنیتی و آشوبهای ساخت گانگسترها و میلیشیا های شیعه) افتاده اند. در سناریوی سیاه "آشفته‌گی کنترل شده" پدیده های مهاجرت و پناهنده‌گی "داخلی" (از نواحی شیعه نشین به نواحی سنی نشین و بالعکس و از نواحی کردنشین شمال عراق به ایالت های مرکزی و جنوبی عراق و بالعکس) همراه با مهاجرت و پناهنده‌گی میلیونها عراقی به خارج از مرزهای عراق، نقش بزرگی در شکست "آشفته‌گی کنترل شده" و انتخاب گزینه "گسترش آشفته‌گی" به خارج از مرزهای عراق ایفاء می کند. این موج ، در مقام مقایسه با امواج مهاجرت های اجباری و پناهنده‌گی های صد سال گذشته خاورمیانه "بی سابقه" و "بی نظیر" اعلام گشته و به ویران سازترین و خانمان سوزترین کوچ های اجباری معروف گشته است.

طبق گزارش ناظرین در پنج سال

گذشته نزدیک به پنجاه در صد



جناح های درون حاکمیت ایران - نیز می‌تواند یک محرک عمده در اقدام دولت ایران باشد. سیاست های اصول‌گرایان حاکم در ایران که بر مبنای دیدگاههای مصباح یزدی شکل گرفته و اخیرا توسط احمدی نژاد در سیاست خارجی ایران پیاده می‌شوند ، ممکن است صدور انقلاب را به عنوان تنها راه حل برای غلبه بر "سنی ها" تلقی کرده و تجاوز به خاک عراق را از سوی ایران توجیه سازند. به‌رحال حمله نامحدود و گسترده ارتش ترکیه به شمال عراق از یک سو و عکس العمل دولت جمهوری اسلامی مبنی بر جدائی جنوب از بدنه عراق از سوی دیگر نه تنها تقسیم عراق را به سه بخش مجزا از هم حتمی می‌سازد، بلکه شرایط را برای بالکانیزه شدن عراق و سرایت آن به همسایه های عراق مهیا می‌سازد. آیا این بخش از سناریو دقیقا خواست آمریکا در خاورمیانه و قدمی محکم در جهت ایجاد "امپراتوری آشوب" توسط نومحافظه کاران نیست؟ امر مسلم این است که این فعل و انفعالات باعث ازدیاد نفوذ و حضور فعال نظامی آمریکا در منطقه گشته و پروسه‌ی بالکانیزه کردن کشورهای دیگر منطقه را نیز میسر خواهد ساخت.

نقش سوریه

مجموعه‌ی گوناگونی از عوامل و متغیرها می‌تواند سوریه را در این سناریو دست‌خوش "آشفته‌گی کنترل شده" و سپس در سراشیب بی‌ثباتی و آشوب سرتاسری قرار دهد. با عناصر مختلفی چون اخوان المسلمین ، شاخه القاعده و طرفداران "تغییر رژیم" که در داخل سوریه فعالیت می‌کنند این کشور نیز می‌تواند عرصه‌ی دیگری برای ظهور و گسترش "جنگ های نیابتی" باشد. طرفداران تغییر رژیم که عمدتا به‌طور مستقیم از سوی نومحافظه کاران تغذیه می‌شوند، می‌توانند با استفاده از حس آزار و محدودیت سنی ها که اکثریت جمعیت مسلمان نشین آن کشور را تشکیل می‌دهند ، شورش سنی ها را در برابر رژیم سکولار بشار اسد که اکثر رهبران او به فرقه علوی تعلق دارند، برانگیزانند. مضافا ، باید در نظر گرفت که سوریه میزبان نزدیک به یک میلیون آواره عراقی است که اکثریت آنها سنی مذهب هستند. با این‌که در صد قابل توجهی از سوریه ای ها که سنی مذهب هستند ، از سکولار بودن دولت اسد راضی به نظر می‌رسند، ولی احتمال برانگیخته شدن آنها توسط سلفیست های وهابی مذهب

که در سناریوی گسترش آشفته‌گی کنترل شده ، نومحافظه کاران می‌توانند به‌نحو موثری از این برخوردهای نظامی برای پیشبرد پروژه خود در خاورمیانه که یکی از ابعاد آن "بالکانیزه کردن" خاورمیانه در جهت کنترل بیشتر است ، سود جویند. نفوذ و حضور نظامی وسیع آمریکا در عراق و ترکیه در حال حاضر ارتشیان عالی‌رتبه‌ی ترک را از فرارفتن وسیع و گسترده نظامی از مرزهای جنوبی ترکیه به شمال عراق باز داشته است ، اما همان‌طور که در روزهای ۱۶ تا ۲۴ دسامبر شاهد بودیم ، ارتشیان ترکیه با ملعبه قرار دادن فشار افکار عمومی مردم ترکیه ، با عنایت و حمایت آمریکا از مرزهای شمال عراق عبور کرده و به قلع و قمع محدود دست زدند.

نقش ایران

در این سناریو، ایران با استفاده از "هم‌دستان" و یا "عاملانش" ، هم در عراق و هم در خارج از عراق (به‌ویژه در عربستان سعودی و کویت) به "آشفته‌گی کنترل شده" و تحریک اوضاع که ضرورتا به زیان نیت نومحافظه کاران در عراق و خاورمیانه نیست ، دامن می‌زند. در این راستا ، ایران در یک مقطع تاریخی نه چندان دور تصمیم می‌گیرد که به رقابت و چالش با ترکیه در کردستان دست بزند. در نگاه نخستین به نظر می‌رسد که دخالت و درگیری ترکیه در شمال عراق برای سرکوب کردن بلندپروازیهای کردها در داشتن دولت مستقل به نفع ایران باشد. این امر سابقه ای طولانی در تاریخ تباری طبقات بورژوا کمپرادور بومی دو کشور ترکیه و ایران دارد. با این حال باید بین موافقت حاکمان تهران با حملات مودی و "کنترل شده" به مواضع پ ک ک در عراق توسط ارتش ترکیه (که تحت حمایت و عنایت آمریکا صورت می‌پذیرد) با یک حمله سریع و نامحدود و قلع و قمع کامل از سوی ارتش ترکیه تمایز قائل شد. اگر ترکیه به اشغال کردستان (شمال عراق) دست بزند (و بدون تردید در این اقدام از رضایت و پشتیبانی سازمان ناتو، به‌ویژه آمریکا بهره مند خواهد بود) در آن صورت دولت جمهوری اسلامی نیاز پیدا خواهد کرد که با ورود رسمی و علنی خود به جنوب عراق تحت پوشش حمایت از جامعه شیعه در مقابل تعدی و تهاجم ترکیه آن منطقه را تحت نفوذ نظامی خود قرار دهد. تغییرات سیاسی چشمگیر در ساختار قدرت داخلی در جمهوری اسلامی - شفاف شدن خطوط و اولویت های درون

جمعیت ۲۵ میلیون نفری مردم عراق دچار بلای مهاجرت های اجباری و پناهنده‌گی "داخلی" و "خارجی" (شامل مهاجرت تقریبا پنج میلیون نفر عراقی به کشورهای همسایه ، هم‌جوار و دور دست عراق گشته اند). پدیده مهاجرت و پناهنده‌گی در عراق، نه تنها ترکیب دموگرافی آن کشور را شدیداً دست‌خوش تحول قرار داده، بلکه تبعات و پی‌آمدهای آن باعث تحولات متنوعی در ترکیب دموگرافی و تغییرات سیاسی و دولتی در کشورهای همسایه و هم‌جوار خواهد گشت که در حال حاضر مشکل است که آنها را واقع بینانه مورد تحلیل و پیش بینی قرار دهیم.

نقش ترکیه

برای پان ترکیست ها و اعضای دولت ترکیه، بزرگترین دغدغه و نگرانی در رویارویی با کردها است. با کسب "خودمختاری" بیشتر و بیشتر کردستان عراق از سوی دولت مرکزی بغداد ، این منطقه طبیعتا به پایگاه امنی برای حزب کارگران کردستان (پ ک ک) بدل می‌شود. اگر پ ک ک در این سناریو از حمایت موقتی نومحافظه کاران از یک سو و حمایت سازمان موساد اسرائیل بهره مند نبود ، ارتش انتقام جو و تشنه به خون ترکیه، با یک تهاجم خونین ، پ ک ک و دیگر عناصر خواهان استقلال را تا کنون قلع و قمع ساخته بود. ولی وابسته‌گی دولت رجب اردوغان به کاخ سفید و روابط نزدیک او با اسرائیل، به‌ویژه در دوره بعد از پایان "جنگ سرد" ، ارتشیان ترکیه را مجبور ساخته که به جای تصفیه و قلع و قمع ، سیاست "بزن و در رو" و تهاجمات نظامی محدود و کنترل شده را که خواست نومحافظه کاران نیز هست ، برگزینند. اگر جناح ناسیونالیست های کمالیست (که ضد امپریالیست ، ضد ناتو و مخالف الحاق به "اتحادیه اروپا" است) دست بالا را در ارتش اخذ کند که چنین امری در حال حاضر بعید به نظر می‌رسد ، آن وقت رخداد اشغال گسترده‌ی شمال عراق برای سرکوب و قلع و قمع کامل پ ک ک توسط ارتش ترکیه به تنش های تاریخی و رقابت های منطقه ای بین ایران و ترکیه دامن زده و موجب افزایش احتمالی نوعی برخورد بین کشورهای ترکیه و ایران خواهد گشت. همکاری این دو کشور، به‌ویژه در صد سال گذشته برای مقابله‌ی خونین با ملی گرایی کردی، نمی‌تواند تضمین کافی برای غیر محتمل شمردن این برخورد و درگیری باشد. شایان توجه است



ترکیبی از اخوان المسلمین و سلفیستها در مصر که تلاش می‌کنند به جای‌گاه‌های پائینی ارتش مصر راه یابند ، بنیادگرایان جدی ترین تاثیر را درگسترش آشفتگی عراق به کشورهای خاورمیانه خواهند داشت.

نتیجه گیری

۱ - دوام و ادامه سناریوی "آشفتگی کنترل شده" در طول زمان دشوار شده و آمریکای نومحافظه کاران را به سوی اتخاذ گسترش بحران و ایجاد "امپراتوری آشوب" در خاورمیانه جلب و ترغیب خواهد ساخت.

۲ - بازی‌گران منطقه ای در حال رقابت و اشتعال "جنگ های نیابتی" با یک دیگر و در شرایط نامنی و آشفتگی بیش از پیش به حضور نظامی آمریکا وابسته گشته و آشکارا نشان خواهند داد که در کنترل و محدود کردن درگیریهای بحران زا و جنگ های فرقه ای در عراق ناتوان هستند.

۳ - رژیم های منطقه به‌خاطر وابستگی بیشتر به آمریکا از یک سو و اعمال سیاستهای استبدادی (سکولار و مذهبی) از سوی دیگر نه تنها نامنی های اقتصادی و سیاسی را در کشورهای خود شاهد خواهند شد، بلکه به‌طور فزاینده ای به آهنگ نامحوبی و فقدان مشروعیت خود دامن خواهند زد.

۴ - در بخش های پایانی این سناریو میزان محبوبیت و پرستیژ آمریکا در میان افکار عمومی جهان، به‌ویژه توده های مردم خاورمیانه به پائین ترین حد ممکن خواهد رسید. این امر باعث خواهد شد که حضور فیزیکی هیولای نظامی آمریکا نفرت انگیزگشته و اعتبارش در بین کشورهای منطقه عمیقاً و بیش از پیش آسیب ببیند.

۵ - سناریوی "امپراتوری آشوب" نومحافظه کاران با تشدید تضادهای غیر قابل پیش بینی در بین جناحهای درون هیئت حاکمه آمریکا از یک سو و رادیکالیزه شدن توده های کشورهای خاورمیانه علیه دولتهای استبدادی و پدیده بنیادگرایی مذهبی از سوی دیگر ، به پایان خواهد رسید.

ژانویه ۲۰۰۸ - ن. ناظمی

پی نویسی توضیحی

۱- جنگ نیابتی یا نماینده گی ، جنگی است که در آن طرف های درگیر به‌جای

های نیابتی خود با ایران ، تلاش خواهد کرد که نفوذ و گسترش حضور وهابی گران سلفیست را فقط به کشور بحرین که اکثریت جمعیت آن شیعه هستند ، محدود نسازد. هم اکنون حاکمین سعودی ، دولت سوریه را برای کاستن حمایت از اپوزیسیون" ۸ مارس" در لبنان (که عمدتاً با حزب الله لبنان همسو است) زیر فشار قرار داده اند. در یک کلام ، اگر جناحهای درون حاکمیت جمهوری اسلامی عاملین اصلی توسعه و صدور"انقلاب اسلامی" نوع بنیادگرایی ، "امت شیعه" در خاورمیانه به شمار می‌روند ، بدون تردید حاکمین وهابی ملک سعودی عاملین اصلی گسترش و صدور بنیادگرایی وهابیت و "امت گرائی تسنن" در آن منطقه هستند. شایان توجه است که چه‌قدر حاکمین بنیادگرای این دو کشور در اشاعه اندیشه صف آرائی کاذب نومحافظه کاران (تقسیم مردم خاورمیانه به صف های قلبی "هلال شیعه" و "بلوک سنی") نقش مهم ایفاء کرده و در پیشبرد پروسه‌ی بالکانیزاسیون خاورمیانه به "هم‌دستان" موثر نظام جهانی سرمایه در آن منطقه بدل شده اند.

نقش مصر

به‌غیر از حاکمین ایران و عربستان ، سومین بازی‌گر مهم "صدور انقلاب" (امت‌گرائی سنی) اخوان المسلمین در مصر است. همکاری این جنبش سیاسی با نظام جهانی و بر علیه نیروهای سکولار دموکراتیک "وفد" در مصر به دهه های ۱۹۳۰-۱۹۵۰ میرسد. آنها در تضعیف پدیده ناصریسم در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۶۰ و سپس در اشاعه‌ی اندیشه های امت‌گرائی سنی در فلسطین ، سوریه و اردن در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ و سپس در ایجاد آشفتگی و پریشانی و بالاخره تفرقه و انشعاب در جنبش سکولار و ملی سازمان "سازمان آزادی‌بخش فلسطین- ساف" در دهه‌ی ۹۰ قرن بیستم و در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۲۰۰۰ نقش عمده داشتند. اگر فعالیت‌های اخوان المسلمین در مصر تداوم یابد و آنها به حکومت برسند ، امکان زیادی هست که بعد از آن مصر نیز مثل ایران و عربستان سعودی نقش بزرگتری در بی ثباتی عراق ایفاء کرده و در شیوع و گسترش ناآرامیها و آشفتگی‌ها در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا دخیل شود. آن عاملی که تا کنون مانع پیروزی اخوان المسلمین در مصر بوده و هست ، ارتش مصر است که مثل ارتش ترکیه علیرغم وابستگی اش به آمریکا ، نسبتاً سکولار مانده است. با ظهور و رشد

سعودی تحت حمایت و عنایت آمریکا، نمی تواند نادیده گرفته شود. در این راستا ، اتفاقات موازی در لبنان نیز قابل توجه است . جنگ‌جویان جهادی سنی مذهب، ممکن است فراسوی عراق پخش شده و برای استقرار حاکمیت سلفی وهابی ها در سوریه و لبنان به فعالیت مشغول شوند. آنها در برنامه های خود برای سوریه نه تنها نخبه‌گان علوی تبار رژیم اسد را که سکولار هستند، بلکه سنی ها و مسیحیان (که نزدیک به چهل سال است که در حاکمیت سوریه سهیم هستند و با علوی ها همکاری کرده اند) را نیز تهدید می‌کنند. البته اقدامات این مجموعه‌ی گوناگون از بازی‌گران، نمی تواند تهدیدی جدی علیه حاکمیت اسد در سوریه باشد. رژیم قادر است که مثل گذشته آنها را سرکوب سازد، مگر این‌که عناصر بازی‌گر با حمایت آمریکا وارد فاز درگیری با رژیم سوریه گردند.

نقش عربستان سعودی

با تداوم خشونت‌های فرقه ای و درون فرقه ای در عراق و گسترش درگیریهای نیابتی ، عربستان سعودی هم به عنوان یک بازی‌گر عامل بی ثبات کننده‌گی در عراق از طریق حمایت از بنیادگرایان سلفی - وهابی شده و نقش یکی از بازی‌گران مهم و مطمئن نومحافظه کاران در تبدیل "آشفتگی کنترل شده" به "امپراتوری آشوب" را در منطقه ایفاء خواهد کرد. سعودیها احتمال دارد که از بالکانیزه شدن عراق و به‌ویژه شهر بغداد (که دست‌خوش "پاکسازی فرقه ای" توسط میلیشیا‌های لشکر المهدی در نیمه دوم سال ۲۰۰۷ گشته است) سود جسته و اقلیت شیعه در شرق عربستان را که تحقیقا تحت تاثیر تحریکات جناحهای درون جمهوری اسلامی ایران نیستند ، مورد آزار و اذیت قرار دهند. عربستان سعودی همچنین چتر حمایتی برای طبقه حاکمه بحرین (که در نیمه دوم دسامبر ۲۰۰۷ از طرف شیعیان آن جزیره ، البته تحت تحریکات ایران به چالش طلبیده شده) فراهم آورد. اگر جنگ ها ، درگیریها و رقابتهای بین امت گرایان رژیم ایران و سلفی های وهابی گرجربستان سعودی در سال ۲۰۰۸ تداوم و گسترش یابند ، بعید به نظر نمی رسد که حاکمین در عربستان در تقابل با مداخله نظامی مستقیم و رسمی ایران در جنوب عراق ، بحرین را به بهانه درخواست کمک خارجی از سوی دولت بحرین تسخیر نظامی کرده و آنرا به استانی از کشور سعودیها بدل سازند. عربستان در تداوم جنگ



یک کشور چندملیتی مبارزه می‌کنیم".
- تجزیه طلبان متمایل به امپریالیسم و راسیستهای فاشیست موفق نخواهند شد!!!
- نیروهای چپ در دفاع از سرزمین مادری متحد شوید !!

(۱) سوکر پایتخت فرضی در بولیویا است. لایاز محلی است که در آن حکومت مرکزی مستقر است و بزرگترین شهر بولیویا است. ادعا می‌شود که سوکر "توانائی کامل" پای تخت شدن را داشته و باید محل تجمع قدرت گردد (در میان سایر خواستها)
(۲) فاشیسم کریوللو: فاشیسمی محلی است.

(۳) برانکو مارینکوویچ اوستازی: اوستازی گروه نازیستی در کروآسی بود. برانکو مارینکوویچ: یکی از رهبران کمیته‌ی فاشیستی غیرنظامی در سانتاکروز می‌باشد.

* * *



فساد امپریالیستی !

شرکتهای نفتی آمریکا ۵ میلیون دلار برای هر عضو پارلمان عراق می‌دهند تا به لایحه‌ی مربوط به نفت رای دهند.

۲۹ ژانویه ۲۰۰۸: گزارشی از روزنامه اخبار خلیج

یک نماینده‌ی مجلس عراق که خواست نامش فاش نشود خبر مذاکرات محرمانه‌ی توسط نماینده‌گان شرکتهای نفتی آمریکا، حول پرداخت ۵ میلیون دلار برای نماینده‌گان مجلس که حاضر به رای دادن به لایحه‌ی نفت و گاز باشند را منتشر نمود.

میزان پولی که برای گذراندن لایحه پرداخت خواهد شد، چنان چه به هر نماینده ۵ میلیون دلار پرداخت شود، از ۱۵۰ میلیون دلار تجاوز نخواهد کرد. تصویب لایحه‌ی نفت احتیاج به ۱۳۸ رای دارد. آمریکائیا خواستار تصویب آن به هر قیمتی هستند حتی از طریق خرید رای و یا تهدید و ترساندن نماینده‌گان!

با عطف توجه به رهبری گروه‌های پارلمانی با نفوذ که می‌توانند تصویب لایحه را تضمین کنند و در درجه‌ی اول رای نماینده‌گان کرد، آمریکائیا در جست و جوی به دست آوردن رای کافی هستند تا هرچه زودتر لایحه به تصویب برسد.

www.uruknet.info?p=40634

* * *

درحالی که حکومت فعلی اولین حکومتی در تاریخ کشور بولیویا است که خط دفاع از حق حاکمیت، استقلال و ضدیت با مداخله‌ی امپریالیسم را اتخاذ کرده است.

۴- فعالیت رسانه‌ای ارتجاعی، در سرهم بندی توطئه، نقش مهمی دارد. رسانه‌های عمومی یک صدا به دفاع از اپوزیسیون می‌پردازند. آنها بخش مهمی از روزنامه‌های‌شان را در اختیار مرتجعین دست راستی قرار می‌دهند. "تجاوز" به مردم بومی را سازمان می‌دهند، درحالی که این مردم خود قربانی نژادپرستی، طرد و به حاشیه رانده شدن هستند. رسانه‌های عمومی سهم بزرگی را در ایجاد چهره‌ای دموکراتیک از اپوزیسیون دست راستی داشته و چنان تبلیغ می‌کنند که اقلیت دموکرات است و اکثریت دیکتاتوری اعمال می‌کند. و یا این‌که بومیان متجاوز هستند و ارتجاعیون کیوتران بی‌گناهی هستند که برای "آزادی"، "دموکراسی" و "عدالت" مبارزه می‌کنند.

۵- آنها هم چنین کوشیده‌اند تا جو وحشت در رابطه با اقتصاد توده‌ای، "جنگی اقتصادی" به‌پا کنند. از آن جا که اولیگارش‌ی مستقر در سانتاکروز را صاحبان شرکتهای بزرگ تولید موادغذائی تشکیل می‌دهند، آنها قیمت مواد غذایی را برای مصرف کننده‌گان بالا می‌برند و نگرانی بزرگی را در خانواده‌ها فراهم می‌کنند. درحالی که دولت از طریق خرید مستقیم موادغذائی و ارائه‌ی آن به قیمت مناسب، مورد پشتیبانی مردم قرار گرفته است.

۶- ارتجاع دست راستی فاشیست به قصد گنج کردن مردم، دولت و سخن‌گویان آن را متهم به "فاشیست بودن" می‌کند. برانکو مارینکوویچ (۳) اوستازی حق صحبت کردن از فاشیسم را ندارد که خود از شجره‌ی فاشیستهای کروآسی و مهاجران آلمانی است که برای نیافتادن به دست ارتش سرخ شوروی که یوگوسلاوی را در سال ۱۹۴۵ آزاد کرد، فرار نمود.

و بالاخره ما پشتیبانی و حمایت کامل معنوی و مادی خود را از ادامه‌ی روند کنونی در کشور اعلام می‌کنیم. ما برای تعمیق روند آزادی ملی و اجتماعی خلقهای بولیویا که خواست "اتحاد انقلابی ضد امپریالیستی" نیز هست دنبال خواهیم کرد.

همان‌طور که اولین اعلام موضع ما بیان می‌کند: "ما برای رسیدن به سوسیالیسم مبارزه می‌کنیم که به معنای تحقق دموکراسی حقیقی است. ما علیه امپریالیسم مبارزه می‌کنیم که دشمن خلقها است. ما برای سرزمین واحد با مشخصات گوناگون مبارزه می‌کنیم. ما برای

مشارکت مستقیم، از طرف‌های سوم (یعنی نیروهای طرفدار خود) برای جنگ با یکدیگر استفاده می‌کنند. به‌طور نمونه جنگ‌های بین پاکستان و هندوستان در دوره "جنگ سرد" (۱۹۴۸-۱۹۹۱) جزء جنگ‌های نیابتی بین آمریکا و شوروی در آن دوره محسوب می‌شوند.



گوشه‌ای... بقیه از صفحه آخر

"مدافعین صادق دموکراسی" کردن درجهان، بزرگترین دروغی است تا به حال بیان شده‌است. این گروه‌های فاشیستی تمام غارتها و قتلها ی شهروندان را توسط "گلوله‌های اتفاقی" که ربطی هم به پلیس یا ارتش ندارند، صورت می‌دهند. اما ما می‌دانیم که این گلوله‌ها توسط افرادی زده می‌شوند که سیاه می‌فرستد، تا حکومت مورد سرزنش قرار گیرد.

آخرین حادثه در سوکر چهره‌ی واقعی فاشیسم کریوللو (۲) و پرچم زرد آن در مورد تغییر پایتخت از طریق بسیج مردم به صورتی تهاجمی در منطقه، تحت عنوان دفاع از "شرف" و "اخلاق" بود - مردمی که خواست منطقه‌ای ندارند. - متأسفانه مردم به‌خاطر هدفی بی‌هوده که در جهت تقویت مرتجعین دست راستی جهت انجام اهداف خرابکارانه‌شان بود، تحت تاثیر قرار گرفتند.

۲- سناریوی دیگر این توطئه، در سنای جمهوری جای گرفته که منظم از پذیرش لویجی به نفع مردم امتناع می‌کند که از مجلس نماینده‌گان به آن ارسال می‌شود. آنها قوانین رای گرفته شده در مجلس نماینده‌گان را از محتوای اصلی‌اش کاملاً تهی می‌کنند، همان‌طور که در مورد قوانین مربوط به بررسی دارائیا و غیره چنین کردند.

۳- در مورد سیاست بین‌المللی ارتجاع فاشیست تمرکز خود را در حمله به رفیق هوگوچاوز گذاشته که به کاملاً از سیاستهای دولت نو مورالس پشتیبانی می‌کند. اتفاقی نیست که این مرتجعین انواع دروغها را در مورد فعالیتهای هوگوچاوز سرهم بندی می‌کنند و در عین حال او را به مثابه کسی که در سیاستهای ملی ما دخالت می‌کند، معرفی می‌نمایند. درحالی که کاملاً شناخته شده‌است که آنها به دستور سیا و امپریالیسم آمریکا چنین می‌کنند. عمل مشابهی شروع شد وقتی که دولت مستقلاً تصمیم به برقرار کردن رابطه با کوبا و ایران گرفت.



اقتصاد آمریکا در حرکت به سوی رکود!

سمت گیری به سوی کساد
تام انگل هارد و مایکل کلار - ۳۱ ژانویه ۲۰۰۸

آخرین اخبار اقتصادی نشان از تصادم دارد. اقتصاد آمریکا به مرحله‌ی "ایستائی مجازی" رسیده است. حباب ترکیده است و بازارهای جهانی تنظیم شده بر اساس آن اقتصاد، نشان از دچار شدن به شوک دارند. با دیدن این که مصرف کننده‌گان آمریکا شاید مجبور شوند خرید کالاهای مصرفی مناسب را که طی دهه‌های طولانی به دست آورده‌اند، ترمز کنند. حبابهای اقتصادی در سطح جهانی لرزنده شده‌اند.

بدین ترتیب هر خواننده‌ی صفحات تجاری روزنامه‌ها حتما متوجه شده است که اخبار نفت، قراردادهای نفتی، و بهای نفت در صدرو مرکز اخبار بوده و به نقش نفت در شرایط جدید اقتصادی کم بها داده شده است. به سختی می‌توان پذیرفت که قیمت یک بشکه نفت خام به ۱۰۰ دلار برسد و اکنون در حد ۹۱ دلار است، باتوجه به این که هفته‌ی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بهای نفت پائین تر از ۲۰ دلار در هر بشکه بود. این هم یکی از دستاوردهای کوچک دولت بوش است که کمک کرد با حمله‌ی سریع به عراق، بهای نفت در بازار جهشی پروازگونه داشته باشد. طی بیش از ۶ سال جنگ در عراق، ما از حیطة ی نفت ارزان به حیطة ی نفت گران یا حتما "نفت سخت" وارد شده‌ایم، باید منتظر ضربه‌ی جدیدی نیز به پمپاز گاز، در اوایل بهار باشیم. نتیجه‌ای که در برابرمان است رشد فقر در کشور، کمرختی بازار مالی جهانی و جابه‌جائی قدرتها.

مایکل کلار برای طولانی مدت در راس منحنی بررسی وضعیت اقتصادی قرار داشته است. در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ او کتاب "جنگ منابع" در قرن آینده را نوشت؛ با ورود به قرن جدید کتاب جدید او "خون و نفت" به بازار آمد؛ و اکنون در شرایط جدید جهانی، آخرین کتاب او "عروج قدرتها، انقباض سیاره: سیاستهای جهانی تازه در مورد انرژی"، بزودی منتشر خواهد شد. می‌توان گفت که او بسیاری از روی داده‌ها را پیش بینی کرد. وی در این جا تاکید می‌کند که فقدان درک نقش انرژی در ترکیب حباب آمریکا اهمیت داشته است. تام.

بهای که باید بپردازیم!

ترجمه و تلخیص

چه‌گونه نفت، حباب آمریکا را ترکاند: مایکل تی. کلار استاد کالج همشایر در رشته صلح و مطالعه‌ی امنیت جهانی.

حباب عظیم اقتصادی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، زمانی که نفت ارزان و مناسب بود، پدیدار شد. میلیونها فامیل از طبقه‌ی متوسط آمریکا برای تحقق "رویای آمریکائی" به خرید خانه‌های سه تا چهار اتاق خوابه به قیمت مناسب در حومه‌ی شهرها که دارای مدارس خوب و وسایل تفریح بودند، روی آوردند.

تعداد کمی از این خانه‌های دوست داشتنی، آماده برای فروش و یا در حال ساختمان بودند که در مرحله‌هایی با دسترسی آسان به وسایل ارتباطی نظیر مترو و غیره قرار داشتند. به عنوان مثال در لوس آنجلس بهای خانه‌ها از ۲۹۰ هزار دلار در سال ۲۰۰۲ به ۴۴۶ هزار دلار در سال ۲۰۰۴ افزایش یافت...

خریداران این خانه‌ها در برابر دو انتخاب قرار داشتند: با رهن گذاشتنهای بزرگ که از توانائی آنها به دور بود، و قرض گرفتن از قرض دهنده‌گان بی مروت که فقط در فکر فربه کردن وضعیت مالی خود بودند؛ یا خریدن خانه‌هایی که ارزان، اما دور از محل کار بودند با این امید که قیمت بنزین پائین خواهد ماند...

نتیجه رشد سرطانی مناطق بیرون شهری بود... که برخی ۳۰، ۴۰ و حتی ۵۰ مایل یا بیشتر از محل کار دور بودند...

طبق آمار وزارت انرژی میزان مصرف کلی نفت از ۱۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ به ۲۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۴ با افزایشی ۲۴٪ هم راه شد که اساسا در راهها مصرف می‌شدند.

بگذارید دوران خوب تداوم یابد(در دوران شهرها)

در سال ۱۹۹۸، زمانی که حباب در حال شکل گیری بود بهای نفت خام ۱۱ دلار برای هر بشکه بود و آمریکا نیمی از مصرف نفت خود را تولید می‌کرد. اما از آن سال به بعد آمریکا بیش از ۵۰٪ احتیاج خود را وارد نمود و این مصرف در حال ازدیاد است که در ۲ ژانویه‌ی امسال بهایش به ۱۰۰ دلار برای هر بشکه نفت رسید...

توجه کنیم: در سال ۱۹۹۸ آمریکا حدودا ۴۵ میلیارد دلار برای واردات نفت می‌پرداخت؛ در سال ۲۰۰۷ این رقم به ۴۰۰ میلیارد دلار

یا بیشتر رسید. این به تنهایی بزرگترین رقم را در کسری تراز بازرگانی و انتقال قابل ملاحظه‌ی ثروت از اقتصاد آمریکا به سوی اقتصاد کشورهای تولیدکننده‌ی نفت است. در مقابل، این امر باعث تضعیف موقعیت دلار در برابر ارزهای دیگر به خصوص یورو و یین ژاپون گردید...

در عین حال دو عامل بحرانی دیگر باعث افزایش بهای نفت شد: خواست جهانی باور نکردنی نفت، ناشی از رشد چین و هندوستان به مثابه دو کشور عمده‌ی مصرف کننده‌ی نفت و پائین آمدن رشد مصرف جهانی ناشی از کمبود اکتشافات جهانی نفت و به وجود آمدن اختلالات در مناطق نفت خیز جهان...

با بالا رفتن واردات نفت، ارزش دلار پائین آمد، و فشارهای تورمی به وجود آمدند، بانک مرکزی آمریکا به طرز کلاسیک نرخ بهره بانکی را بالا برد. این طبعاً به پرداخت قرضهای ماهانه‌ی بیشتر توسط صاحبان خانه منجر شد... برای بسیاری از خانواده‌ها که در مرز امکانات خود قرار داشتند، این امر انفجار نهائی را باعث شد. ناتوان از پرداخت رهن، خانواده‌ها به سوی مقدمه‌ی بروز بحران از طریق سوراخ شدن حباب، رفتند....

بهای بالای نفت برای ستون اقتصادی دیگر نیز بد بود: صنعت خودروسازی. در حالی که شرکت‌های ژاپنی برای ساختن ماشینهای کوچک با سوخت غیرفسیلی یا با مصرف کم، تلاش می‌کردند، در تروییت به ساختن ماشینهای پرمصرفی پرداخته می‌شد که بیشترین سود را به سازنده رسانده بود... به عنوان مثال در سال ۱۹۹۹ فورد بیش از ۴۲۸ هزار ماشین با اندازه‌های متوسط ساخت. در حالی که این رقم در ۱۱ ماه اول سال ۲۰۰۷، به ۱۲۶۹۳۰ رسید... صنعت اتوموبیل سازی نیز رو به افول گذاشت که به معنای آن است که بسیاری از صنایع وابسته به این صنعت نیز دچار فاجعه خواهند شد.

ترکیدن حباب

رسیدن بهای نفت به ۱۰۰ دلار در پایان روز ۲ ژانویه‌ی ۲۰۰۷ بورس مبادلاتی نیویورک، خسارت را آشکار نمود. گلوله سربی بر بورس مبادلاتی نیویورک اصابت کرده بود و با بزرگترین زیانها در شروع سال، از زمان ۱۹۸۳ مواجه گردید. بهای طلا مرتبا بالا رفت که نشانی بود از اضطراب جهانی در مورد توانائی اقتصاد آمریکا.

از آن پس، بازارهای بورس در سراسر جهان به وحشت دچار شدند. تنها



ساخت ایدئولوژیکی (عقاید و فرهنگ مسلط ، سنن و غیره) در یک جامعه ممکن است چندین ساخت اجتماعی متضاد در کنار هم قرار گرفته باشند که نشان دهندهی وضعیت بغرنج موجود طبقاتی در آن جامعه می باشد (مثلا در نظام سرمایه‌داری بقایای مناسبات فئودالی و حتا برده‌داری را می توان مشاهده کرد). اما ساخت اجتماعی غالب (سرمایه‌داری) ماهیت و خصلت آن جامعه را تعیین می‌کند.

۱- ساخت اقتصادی مرکب که شامل مناسبات تولیدی گوناگون می باشد. در هر ساخت یا فرم‌اسیون اجتماعی کلاسیک (مانند سرمایه داری و فئودالی) همیشه یکی از انواع مناسبات تولیدی نقش مسلط را ایفا می کند. مناسبات تولیدی مسلط آن روابطی است که نقش و تأثیر تعیین کننده و قاطعی بر روی سایر مناسبات تولیدی موجود و به‌طور کلی بر روی روند حرکت جامعه دارد و قانونمندی خاص خود را بر ساخت اقتصادی مرکب جامعه تحمیل می نماید. سایر مناسبات تولیدی، تابعی از مناسبات تولیدی مسلط می باشند. به عنوان مثال، در فرم‌اسیون اجتماعی سرمایه داری که در آن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری (مثلا فئودالی) همچنان به زیست خود ادامه می دهند، مناسبات تولیدی سرمایه داری موضع مسلط را در ساخت اقتصادی جامعه اشغال می کند. وجود این روابط تولیدی مسلط به معنی این نیست که سایر مناسبات تولیدی به‌طور خود به خودی از بین می روند. سایر مناسبات تولیدی تا زمانی که روابط مسلط قصدنابودی کامل آنها را نداشته باشد، به حیات خود ادامه می دهند. اما به علت تسلط یک نوع روابط تولیدی معین (در این‌جا سرمایه داری)، مناسبات غیرمسلط تابعی از روابط تولیدی مسلط می شوند. لذا مناسبات تولیدی مسلط خصلت فرم‌اسیون اجتماعی را تعیین می کند.

۲- ساخت قضائی و سیاسی مرکب. این ساخت تسلط سیاسی و قضائی طبقات حاکم یا جناح های مختلف طبقه حاکمه را که مولود مناسبات تولیدی مختلف اند، تعیین و تضمین می کند. مع الوصف و علی القاعده تابعی است از مناسبات تولیدی غالب در جامعه. چنانچه ساخت قضائی - سیاسی ، با مناسبات تولیدی غالب هم‌آهنگ نباشد، عدم تعادلی در جامعه پدید می‌آید که نهایتا به سود مناسبات تولیدی مسلط تغییر می‌یابد. به عنوان مثال در دوران سلطنت سلسله‌ی قاجار در ایران مناسبات فئودالی حاکم بود. ولی با دخالت استعمارگران

حرکت اقتصادی می شود". او در یک مصاحبه ی مطبوعاتی گفت: "اگر اقتصاد رو به نزول بگذارد بشکته‌های کمتری خریده خواهدشد"....

لازم به توضیح نیست که رهبری عربستان سعودی این تهدید دری وری گوئی رقت انگیز را رد کرد. وزیر نفت عربستان سعودی علی النعیمی گفت که بالا بردن تولید "مستلزم توجه ضرورت آن توسط بازار است". با این سخن آنها مطلبی را بیان کردند که تمام جهانیان می‌دانند: حساب آمریکا ترکیده‌است و نفت باعث سوراخ کردن آن شده‌است....

www.uruknet.info?p=40739



مروری کوتاه.. بقیه از صفحه اول

و به وسیله آن تعیین می شود. هر شیوهی تولیدی برتر، بیانگر یک مرحله‌ی عالی تر در تاریخ تکامل بشریت است. مثلا شیوهی تولید فئودالی از شیوهی تولید برده داری متری تری بوده - هم به دلیل رشد ابزار تولیدی و هم به دلیل درآمدن انسانها از بی حقوقی نظام برده‌گی و تبدیل آنها به دهقانان وابسته به زمین و یا آزاد- و شیوهی تولید سرمایه داری نسبت به شیوهی تولیدی فئودالی مرحله عالی تری از تکامل بشری را نشان می دهد که مبتنی است بر فروش آزاد نیروی کار در بازار عرضه و تقاضا و تبدیل شدن آن به نوعی "کالا"!!

شیوهی تولید در نظام طبقاتی دارای دو وجه متضاد است: نیروهای مولده (به مثابه تعیین کننده در تولید) و مناسبات تولیدی (به مثابه تعیین کننده در توزیع و هدایت امر تولید).

رشد و تکامل شیوهی تولید و دگرگونی آن، نتیجه‌ی مبارزه بین این دو وجه متضاد و غالب شدن یکی بر دیگری، حاصل می شود

ساخت اجتماعی یک جامعه، از مجموعه‌ی شیوه تولید (پایه) و ساخت قضائی - سیاسی - ایدئولوژیکی آن ناشی می شود. به عبارت دیگر، ساخت اجتماعی شامل سه ساخت اساسی زیر می باشد:

ساخت اقتصادی (مجموع نیروهای مولد و مناسبات تولیدی)
ساخت قضائی و سیاسی (دولت، قوانین و غیره)

تصمیم ناگهانی بانک فدرال رزرو برای کم کردن نرخ بهرهی قرضه‌ها به اندازه‌ی سه چهارم واحد، قبل از باز شدن بورسهای جهان در ۲۲ ژانویه، حاکی از وضعیت فاجعه باری در قیمت‌های بورس بود. بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که کسادی اجتناب ناپذیر است - که احتمالا طولانی مدت و زجر دهنده خواهد بود. برخی حتا از رکود صحبت به میان می آورند... هر اتفاقی که بیافتد، اقتصاد آمریکا از این بحران ضعیفتر بیرون خواهد آمد که عمدتا ناشی از وابسته‌گی به وارد کردن نفت از خارج است. طی دهه‌ی اخیر، آمریکا حدودا ۵۰۰ میلیارد دلار نفت خریده است. بیشتر این نفت در مخزن اتوموبیل‌های نامناسب از نظر مصرف کم، و در راه رفت و آمد از حوالی شهرها به درون آنها و بالعکس به کار رفته است....

امروزه این وضع به تمرکز ثروت در دست قطبهای بزرگی نظیر بخش سرمایه‌گذاری کویت و ابوظبی انجامیده‌است... ارزیابی می شود که تا سال ۲۰۱۵ کشورهای نفتی درآمدی معادل ۱۲ هزار میلیارد دلار خواهند داشت.

موسسه‌ی سرمایه‌گذاری کویت اخیرا ۱۲ میلیارد دلار سهم در سیتی گروپ خرید و ۶ میلیارد دلار در مریل لینچ. موسسه‌ی سرمایه‌گذاری ابوظبی نیز ۷ میلیارد دلار سهم از سیتی گروپ خرید و موسسه‌ی رشد مبادله ابوظبی ۵.۱ میلیارد دلار سهم از گروه کارلیل خریده است.

این خریدها نشانی است کوچک از جابه‌جائی ثروت از آمریکا به کشورهای تولیدکنندهی نفت خاورمیانه و روسیهی ثروتمند. بر اساس گزارش صندوق بین المللی پول این کشورها در سال ۲۰۰۷ معادل ۷۵۰ میلیارد دلار و امسال و سالهای بعد شاید بیشتر درآمد داشته باشند. این نه تنها به معنای ضعیفتر شدن اقتصاد آمریکا، بلکه هم راه با آن نزول نفوذ سیاسی آمریکا در عرصه ی جهانی می‌باشد.

هیچ چیزی بهتر از سخنان تحقیرآمیز بوش در دیدار اخیرش در ریاض عربستان سعودی در رابطه با وابسته‌گی آمریکا به نفت نیست. او به حالتی ملتسمانه از پادشاه عربستان عبدالله خواست تا تولید نفت عربستان را بالا ببرد تا بهای نفت قدری پائین بیاید. "پیشنهاد من به اعلاحضرت این است که وقتی مصرف کننده گان به خاطر بهای گران نفت قدرت خرید کمتر داشته باشند، یا به سخن دیگر وقتی این امر تأثیر در خانواده‌های آنها می‌گذارد، آن وقت این امر باعث تنزل



در امور ایران و ایجاد پایگاه در درون بورژوازی (بورژوازی کمپرادور- وابسته به انگلستان و روسیه تزاری)، ساخت قضائی ایران کاملاً در دست نیروهای وابسته به فئودالیسم بود، در حالی که در سطح سیاسی بورژوازی کمپرادور و فئودالها با هم مشترکاً حکومت می‌کردند. انقلاب مشروطیت که توسط نیروهای بورژوازی متوسط هدایت می‌شد، برای تغییر ساخت قضائی - سیاسی به سود خود، صورت گرفت، قانون اساسی ظاهراً به حکومت مستبد سلطنتی پایان داد. اما ضعف قدرت اقتصادی و سیاسی نیروهای انقلابی تحت رهبری بورژوازی متوسط باعث شد تا این تغییرات در ساخت قضائی - سیاسی از مناسبات فئودالی به سرمایه‌داری به طور کاملی صورت نپذیرند. حدود نیم قرن پس از انقلاب مشروطیت، با رفرمهایی که رژیم سلطنتی مجبور به انجام آن شد، ساخت قضائی و سیاسی تا حدودی به نفع بورژوازی تغییر پیدا کرد و کشمکش بین دودیدگاه استقلال یا وابسته‌گی به امپریالیسم از یک سو و حفظ سنن فئودالی و مداخلات مذهب در امور دولت، در میان نیروهای بورژوائی در سطح روبنائی ادامه یافت.

۳- ساخت ایده‌نولوژیکی مرکب نیز شامل گرایش‌های ایده‌نولوژیکی مختلفی است. این گرایش‌ها به طبقات حاکم یا جناح‌های گوناگون طبقه حاکم تعلق دارند. اما جناح مسلط حاکم برای جلوگیری از تغییر مناسبات ناعادلانه‌ی تولیدی، تا آنجا که بتواند، از آن گرایش‌ها کهن برای تحکیم موقعیت خویش سود می‌جوید. نمونه‌ی مشخص آن در ایران کنونی این است که با وجودی که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری جنبه‌ی غالب در ایران یافته است، اما رژیم جمهوری اسلامی با تکیه به ایده‌نولوژی مذهبی که مٌخل رشد نیروهای مولده است، در خدمت تداوم نظام سرمایه‌داری، قرار دارد. توسل افرادی نظیر بوش و بلر و امثالهم به مذهب نیز نشان می‌دهد که بورژوازی اعم از بورژوازی کشورهای امپریالیستی پیش رفته تا بورژوازی عقب مانده کشورهای پیرامونی نظیر ایران، برای حفظ مناسبات گنبدیده‌ی سرمایه‌داری به مذهب متوسل می‌شوند!

زیربنا و روبنا

زیربنا یا پایه اقتصادی یک جامعه عبارت است از ساخت اقتصادی یا مجموعه روابط تولیدی جامعه در یک مرحله معین از تکامل آن. اصطلاحات: زیربنا، نظام اقتصادی، پایه اقتصادی و ساخت اقتصادی، همه به یک مفهوم بوده و مترادف یکدیگرند.

روبنا یا جامعه عبارت است از مجموع ساخت سیاسی - قضائی و ساخت ایده‌نولوژیکی (ایده‌نولوژی اجتماعی) که بر روی این پایه اقتصادی بنا می‌شود و اساساً با این زیربنای اقتصادی متناسب است (مثل دولت، نهادهای سیاسی، سیستم قضائی، ایده‌نولوژیهای سیاسی، هنر، فلسفه، مذهب و ...).

از وحدت یک زیربنای اقتصادی و یک روبنای معین اجتماعی، یک نظام اجتماعی معین که «فرماسیون اجتماعی» یا «سامان اجتماعی» نیز نامیده می‌شود به وجود می‌آید. رابطه‌ی میان زیربنای اقتصادی و روبنا یک رابطه‌ی دیالکتیکی است. به‌طور کلی، در یک فرماسیون اجتماعی، و تا زمانی که این فرماسیون در جامعه حاکم باشد، زیربنای اقتصادی کلاً نقش تعیین کننده را ایفا می‌کند. ماهیت زیربنای اقتصادی ماهیت روبنا را تعیین می‌کند. به زیربنای معینی، شکل معینی از روبنا تعلق می‌گیرد. مثلاً در جوامع برده داری، فئودالی یا سرمایه داری، طبقات استثمارگر در زندگی اقتصادی جامعه یک موقعیت مسلط و غالب را اشغال می‌نمایند و از این‌رو محتوای روبنای جامعه عبارت از سلطه‌ی سیاسی و ایده‌نولوژیکی همان طبقات استثمارگر خواهد بود. تغییر زیربنای اقتصادی جامعه، تغییر در روبنای آن را نیز فراهم می‌کند. وقتی یک زیربنای اقتصادی نوین جای‌گزین زیربنای اقتصادی کهن گردید، یک روبنای جدید نیز به شکلی اجتناب ناپذیر، ولی البته با سرعتی بیش یا کم، جای‌گزین روبنای قدیمی می‌گردد. این یک قانون عینی تکامل تاریخ بشری است. در عین حال، روبنا به شکل منفعل و غیرفعال به وسیله زیربنا تعیین نمی‌شود. روبنا نسبت به زیربنا دارای استقلال نسبی بوده و به نوبه خود بر آن تأثیر متقابل می‌گذارد. زمانی که زیربنای اقتصادی جامعه رشد کرده ولی روبنای سیاسی به دلیل حاکمیت یک نیروی ارتجاعی خود را با تغییرات زیربنا هماهنگ نسازد و حتا در صدد حفظ آن‌بخشی از زیربنا باشد که متعلق به مناسبات تولیدی کهن است و حتا به جلوگیری از تکامل زیربنای نوین بپردازد. در چنین حالتی تغییر روبنا از طریق انقلابی قهرآمیز توسط طبقات مدافع زیربنای نوین علیه طبقه‌ی حاکم، تعیین کننده می‌گردد. ایجاد یک روبنای پیشرفته و مترقی، شرایط مساعدی را برای از میان بردن زیربنای کهن و شکوفائی زیربنای نوین فراهم می‌آورد. این موضوع به ویژه در جامعه سوسیالیستی و تحت حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا اهمیت خاصی می‌یابد و ضرورت ادامه انقلاب و انقلاب در روبنا

و به‌طور کلی انقلاب فرهنگی را ایجاد می‌کند

تضادهای اساسی در جامعه‌ی طبقاتی

تضاد اصلی این جوامع عبارت است از تضادهای موجود میان نیروهای مولده پیشرو و مناسبات تولیدی عقب مانده، میان زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی. نیروهای مولده انقلابی‌ترین و فعال‌ترین عامل در تولید بوده و اغلب در حال دگرگونی و تکامل اند. وقتی که نیروهای مولده به درجه معینی از تکامل خود می‌رسند، روابط کهن تولیدی دیگر با آنها متناسب نبوده و به صورت عامل بازدارنده و سد کننده رشد و تکامل آنها درمی‌آید. نیروهای مولده جدید برای رشد و تکامل خود ضرورتاً دگرگونی روابط تولیدی کهن و جای‌گزینی زیربنای قدیمی اقتصادی را - که از مجموعه روابط تولیدی قدیمی تشکیل می‌شود - با روابط تولیدی و زیربنای اقتصادی نوین می‌طلبند. این زیربنای اقتصادی نوین به نوبه خود، ایجاد یک روبنای جدید را ضروری می‌سازد. زیرا روبنای قدیمی با زیربنای اقتصادی نوین نامتناسب بوده و اگر بر جای خود باقی بماند، رشد و تکامل زیربنای جدید را سد می‌نماید. مارکس می‌گوید:

«در مرحله معینی از تکامل خود، نیروهای مولده مادی جامعه با روابط تولیدی موجود، یا با بیان حقوقی آنها، با روابط مالکیت که تا این زمان در بطن روابط تولیدی موجود عمل می‌کردند، در تضاد قرار می‌گیرد. این روابط تولیدی که تاکنون شکلی از تکامل نیروهای مولده بودند، به صورت مانعی بر سر راه این تکامل درمی‌آیند. از این پس، عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود. تغییر در زیربنای اقتصادی با سرعتی کم و بیش، هر روبنای عظیمی را واژگون می‌کند.»

(۱)

حرکت متضاد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی، یک روند دائمی در جوامع طبقاتی است و دقیقاً به علت تأثیر همین حرکت متضاد است که تاریخ بشریت دگرگونی پیاپی نظام‌های اجتماعی مختلفی را به خود دیده و تکامل و ترقی جامعه بشری امکان پذیر گشته است. انعکاس تضاد اصلی و زیربنائی جامعه در سطح روبنا، به صورت تضادهای مختلفی در جوامع طبقاتی خود را بروز داده و مبارزات حاد طبقاتی در عرصه‌های گوناگونی ظاهر می‌شوند. زیرا طبقاتی که نماینده‌ی نیروهای مولده پیشرفته هستند، باید روابط تولیدی کهن و زیربنای اقتصادی کهن را نابود سازند. ◀



است، ایده‌نولوژی‌های متفاوت و اساساً متضادی شکل می‌گیرد. لنین در باره‌ی یک جامعه‌ی سرمایه‌داری چنین می‌نویسد:

«... قضیه فقط این‌طور می‌تواند طرح شود: یا ایده‌نولوژی بورژوازی یا ایده‌نولوژی سوسیالیستی. در این‌جا حد وسطی وجود ندارد (زیرا بشر ایده‌نولوژی «سومی» را به وجود نیاورده است و عموماً در جامعه‌ای که گرفتار تضادهای طبقاتی است هیچ‌گونه ایده‌نولوژی خارج از طبقات و یا مافوق طبقات هم نمی‌تواند وجود داشته باشد). بنابراین هر گونه کاهش از اهمیت ایده‌نولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن به خودی خود به معنای تقویت ایده‌نولوژی بورژوازی است.» (۱)

به‌طور کلی، در هر عصری، بینش‌های طبقات حاکمه یک موضع مسلط را اشغال می‌کنند و ایده‌های طبقات تحت سلطه همواره مورد سرکوب واقع می‌شوند. میان این دو گونه ایده، تضاد و مبارزه‌ای دائمی در سطوح مختلف در جریان است. آگاهی اجتماعی راستین، انقلابی و پیشرو همیشه در مبارزه علیه آگاهی اجتماعی دروغین، ارتجاعی و عقب‌گرا، رشد و تکامل می‌یابد. کلیه‌ی موعظه‌ها و سخنان بورژوازی و رویزیونیست‌های جدید درباره «ایده‌نولوژی ماوراء طبقه»، «ایده‌نولوژی تمام خلق» (مثل «دولت تمام خلقی»، «تمام انسانها در برابر حقیقت برابرند»، «آزادی دموکراتیک مجرد، عشق به انسانیت، هنر برای هنر و غیره) فقط برای فریب انسانهای زحمت‌کش و حفظ و تحکیم منافع طبقات ارتجاعی به کار می‌رود.

کلیه طبقات استثمارگر تاریخ تاکنون کوشش کرده‌اند ایده‌نولوژی طبقاتی خود را به‌مثابه ایده‌نولوژی تمام جامعه و تمامی خلق وانمود نمایند و از این طریق، سلطه‌ی ایده‌نولوژیک خود را به‌مثابه یک طبقه از اذهان مخفی کنند و منافع خویش را به عنوان منافع کل جامعه جا بزنند. اما پرولتاریا نخستین و تنها طبقه‌ای است که می‌تواند به صراحت و بدون هراس اعلام نماید که ایده‌نولوژی وی ایده‌نولوژی یک طبقه‌ی اجتماعی معین است. زیرا فقط میان منافع وی و اکثریت عظیم زحمت‌کشان، میان جهان بینی وی و سمت تکاملی جامعه خویشاوندی وجود دارد.

۱- لنین: «چه باید کرد؟»

ج.ر. تیرماه ۱۳۸۶

منظور از ایده‌نولوژی اجتماعی، مجموعه ایده‌های مختلف طبقه یا طبقات مسلط برجایمانده است. اما خود ایده‌نولوژی شامل ایده‌های سیاسی، تشکیلاتی، سبک کاری، قضائی، اخلاقی، علمی، فلسفی، هنری، مذهبی و غیره می‌باشد. مع‌الوصف علاوه بر ایده‌نولوژی حاکم، طبقات تحت استثمار و ستم نیز دارای دیدگاه‌های خود بوده و ضرورتاً از ایده‌نولوژی حاکم پیروی نمی‌کنند. اشکال مختلف دیدگاه‌های اجتماعی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و میان آنها واکنشی متقابل موجود است. از میان این اشکال، ایده‌های سیاسی و حقوقی انعکاس مستقیم‌تر و فشرده‌تر زیربنای اقتصادی بوده و خصلت طبقاتی بارزتر و قوی‌تر دارند و بر دیگر زوایای ایده‌نولوژی تأثیر مهمی می‌نهند. در جامعه هیچ فکر و اندیشه‌ای وجود ندارد که مهرطبقاتی برپیشانی آن نخورده باشد.

محتوای ایده‌نولوژی چه راستین باشد و چه دروغین و یا حتی موهوم (مثل خرافات مذهبی)، انعکاس هستی اجتماعی است و همواره به وسیله شرایط تاریخی جامعه تعیین می‌شود. ایده‌نولوژی حاکم در هر جامعه بر شرایط مادی آن جامعه منطبق است. ایجاد دگرگونی در هستی اجتماعی (پایه اقتصادی) جامعه به طرز اجتناب‌ناپذیری، دیر یا زود، سبب ایجاد دگرگونی در ایده‌نولوژی اجتماعی می‌شود. لذا دیدگاه یا آگاهی و یا شعور اجتماعی وابسته به هستی اجتماعی است، اما در عین حال از نوعی استقلال نسبی برخوردار است. بارزترین تظاهر این استقلال نسبی واکنش یا عمل متقابل آگاهی اجتماعی بر هستی اجتماعی است.

یک ایده‌نولوژی اجتماعی نوین و پیشرو می‌تواند به شکل کامل یا کم و بیش کاملی نیازهای عینی تکامل جامعه را منعکس و بازگو نماید. در این صورت، این ایده‌نولوژی نقش سلاح معنوی طبقه پیشرو و نیروهای اجتماعی مترقی را ایفا کرده، به تکامل جامعه کمک شایان می‌کند. به‌عکس، یک ایده‌نولوژی اجتماعی کهن و عقب‌مانده نسبت به قوانین و نیازهای تکاملی جامعه، نقش مخالف و بازدارنده ایفا می‌کند. یک نظام اجتماعی منحط و فاسد، که منافع و خواست‌های طبقات ارتجاعی را نمایندگی می‌کند، ایده‌نولوژی این طبقات مرتجع نیز با تحول جامعه در تضاد قرار می‌گیرد.

در نتیجه در جوامع طبقاتی، بر آگاهی ایده‌نولوژیک انسانها همواره مهر طبقاتی خورده است. در درون یک جامعه واحد، از آن‌جا که تعلقات و منافع طبقاتی افراد متفاوت

درحالی‌که طبقات ارتجاعی از روابط تولیدی کهن، زیربنای اقتصادی کهن و روبنای منحط و فاسد موجود برای ممانعت از این دگرگونی استفاده می‌کنند. به همین دلیل است که طبقاتی که نماینده نیروهای مولده پیشرو هستند، باید سلطه‌ی طبقه یا طبقات ارتجاعی را از طریق انجام انقلاب اجتماعی واژگون و روابط تولیدی و روبنای قدیمی جامعه را نابود سازند، تا بتوانند روابط تولیدی و روبنای نوینی را که با تکامل نیروهای مولده متناسب باشد، به‌جای آنها مستقر نمایند. فقط از این طریق است که راه تکامل سریع نیروهای مولده باز می‌شود.

مثلاً در جامعه‌ی سرمایه‌داری تولید هرچه بیشتر اجتماعی می‌شود، درحالی‌که مالکیت برابر تولید خصوصی باقی‌می‌ماند. این امر موجب بروز تضادهای گوناگونی در درون جامعه می‌گردد. از میان تضادهای مختلف در جامعه، تضادهای اساسی نقش مهمی در حرکت جامعه به پیش دارند. در شرایط ایران دو تضاد اساسی موجودند: تضاد طبقه کارگر و توده‌ی زحمت‌کشان با طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت حاکم از یک سو و تضاد اکثریت عظیم مردم ایران با امپریالیسم و مداخله‌گری آن در امور ایران از سوی دیگر؛ حل این دو تضاد که گاه یکی و گاه دیگری جنبه‌ی عمده می‌توانند پیدا کنند، تضمین‌کننده‌ی حل تضادهای غیراساسی دیگر جامعه می‌باشد.

برخی از نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی چنین فکری می‌کنند که علت عدم حرکت جامعه به پیش فقدان آزادیهای دموکراتیک است. اما آنها فراموش می‌کنند که این فقدان ناشی از حاکمیت نظام سرمایه‌داری و دخالت‌گری امپریالیسم در صدسال گذشته در امور ایران صورت گرفته است و تا زمانی که آن حاکمیت و این مداخله موجود باشند، تحقق آزادیهای دموکراتیک، ممکن نیست. به این اعتبار، مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک به‌معنای واقعی کلمه یعنی آزادی برای اکثریت مردم تحت استثمار، ستم و سرکوب، باید سمت سرنگونی نظام استثمار سرمایه‌داری در ایران و قطع کامل نفوذ امپریالیسم در آن را داشته باشد.

۱- مارکس: پیشگفتار بر «نقد اقتصاد سیاسی»

ایده‌نولوژی اجتماعی





جوان کنونی نیست بلکه این جدائی خود معلول عواملی بس مهمتر و پایه‌ای تر است که نه تنها چپ نسل جدید را در ایران، بلکه در سراسر جهان از سمتگیری به احزاب و سازمانهای نسل گذشته دورنگه داشته است. چنین حالتی را می‌توان از تشکیل "فوروم اجتماعی جهانی" نتیجه گرفت". پایان نقل قول

اولا اگر این چپ خودش را با کمونیسم هم هویت بداند، باید معتقد باشد که کمونیسم علم رهایی طبقه‌ی کارگزار استثمار و ستم و گذار به جهانی بی طبقه است. علم را باید آموخت و بکار بست ولو از ابتدا و الفبای آن و در عین حال آموزش از عمل کرد آن در گذشته، پیداکردن مشکلاتی که در عمل این علم با آن روبه رو بوده و رشد دادن دیالکتیکی آن. پس نسلی که هنوز دوران محفلی را می‌گذراند نمی‌تواند به حدی از معرفت از جهان اطرافش برسد که بتواند کمونیسم را کنار گذاشته و "فوروم اجتماع جهانی" را نمونه‌ی خود قرار دهد.

ثانیا واقعیت حرکت جهان در ۳۰ سال اخیر نشان می‌دهد که هم راه با شکست جنبش کمونیستی جهان، ناشی از غلبه‌ی رویزیونیسم مدرن و سه جهانی به مثابه عاملین سرمایه در درون جنبش کمونیستی بر آن، و تلاش امپریالیسم در ایجاد تمرکز سرمایه در حدی جهانی و پیش راندن نئولیبرالیسم برای تسخیر تمامی بازارهای جهان جهت نفوذ سرمایه در کوچکترین سلولهای جامعه جهانی، خرده بورژوازی در سطحی جهانی که پیوسته در کلیه کشورها تحت فشار سرمایه‌های بزرگ قرار دارد، همراه دیگر نیروهای ضد امپریالیست، تحت عنوان "مبارزه با گلوبالیزاسیون" جنبش ضد گلوبالیزاسیون را راه انداخت در غالب "دنیائی دیگر ممکن است". ناشی از رقابتهای امپریالیستی در ابتدا حتی برخی از نمایندگان سرمایه‌های انحصاری نیز با آن حرکت هم راهی می‌کردند. طبق ماهیت ایده‌نولوژیک این قشر وسیع جهانی، حرکت اولیه‌ی پرسروصدایش در سیاتل آمریکا، تدریجا رنگ باخت. دستگاہهای تبلیغاتی امپریالیستی از جمله در مورد ماهیت این حرکت نوشتند:

"این اتحادی جهانی نیست، بلکه ترتیبات یک جانبه‌ی قویترها است که باعث بروز اعتراض می‌شود. این نه مخالفت با آزادی جهانی سرمایه، بلکه عدم آزادی جهانی قربانیان آن در این روند است که موجب بروز اعتراضات می‌گردد" (مجله اشپیگل شماره ۳۰، ص ۳۴، ۲۰۰۱) ◀

زایش چپ انقلابی، یا چپ آنارشیت؟

دهقانان در طرف ما هستند" (سخنرانی مائو در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین درباره کار تبلیغاتی - ۱۲ مارس ۱۹۵۷) و یا: "ماتریالیستهای تمام عیار افراد نترسی هستند. ما امیدواریم که هم‌زمان ما با جرئت از عهده‌ی مسئولیتهای خود برآیند و تمام مشکلات را بر طرف سازند، از شکست و یا طعنه و استهزاء نترسند و از انتقاد از ما کمونیستها و یا طرح پیشنهادهای خود به ما، پروائی نداشته باشند." کسی که از چهارشقه شدن نترسد، جرئت می‌کند که قیصر را هم از اسب بزیر بکشد". ما باید در مبارزه در راه سوسیالیسم و کمونیسم، چنین روحیه‌ای داشته باشیم." (همانجا)

"بررسی مداوم کار خودمان و در این روند توسعه‌ی سبک دموکراتیک کار، نهراسیدن از انتقاد و انتقاد از خود و پیروی کردن از این پندهای آموزنده‌ی خلق چین: "درباره‌ی آنچه که می‌دانی، سکوت اختیار مکن، آنچه گفتنی داری برای خودت نگه مدار"، "هیچ کسی را به خاطر حرفی که زده‌است گناهکار ندان، بلکه از گفته‌های او پند بگیر"، "اگر عیبی داری اصلاح کن و اگر نداری، مراقب باش" - این است یگانه وسیله‌ی موثر برای حفظ ذهن رفقا و ارگانیزم حزب ما از سرایت گردوخاک و میکروبهای سیاسی." (مائو - درباره دولت ائتلافی - ۲۴ آوریل ۱۹۴۵)

و بالاخره: "نشان دادن نواقص ما از طرف هرکسی که باشد، جایز است؛ و اگر او برحق باشد، ما آن نواقص را اصلاح خواهیم کرد. هرگاه پیشنهادی که او می‌کند، به سود خلق باشد، ما حتما طبق آن عمل خواهیم کرد" (مائو - خدمت به خلق - ۸ سپتامبر ۱۹۴۴) و اما در مورد نقد ایده‌نولوژیک - سیاسی وی از گذشته:

او معتقد است: "جنبش چپ در ایران به علت فاصله‌ی سده‌های از جنبش پیشین... کاملا به صورت خودجوش بوجود آمده و اینک این جوانان به همت خودشان بایافتن یکدیگر در سطح دانشگاه و جامعه توانسته‌اند از حالت منفرد به محفلی وارد شوند. اما چنین حالتی تنها معلول عدم پیوند عناصر باقیمانده از مراحل پیشین با جنبش

بینا داراب زند ناراحت از این است که "اتهامات و فحشنامه‌هایی" علیه وی و عده‌ای از دوستانش در چندماه اخیر انتشار یافته و کسانی هم که این گونه مقالات را به باد انتقاد گرفته‌اند "ناصران خوش نیت بی انصاف"، نامیده و حتی به نتیجه‌ی "نجابت کثافت می‌آورد" رسیده‌است.

ای کاش وی در نوشته‌ی "زایش چپ انقلابی" به دفاع از روش درست و اصولی انتقاد کردن می‌پرداخت و نشان می‌داد که گرفتار یک جانب‌گیری و هرج و مرج فکری نیست. ولی در نوشته‌ی فوق به خاطر ناتوانی از پرواز بر فراز کوه رفیع کمونیسم علمی، چون صعوه‌ای کوچک به نق و نال زدن پرداخته، خود را به کوه زده تا آن را جابه‌جا کند و چون نتوانسته رجز خوانی کرده و نشان داده‌است که جز تکرار نظرات تجدیدنظر طلبان تروتسکیست و شبه تروتسکیست صدسال اخیر چیزی در چنته ندارد. این مسائل را از نزدیک مورد بررسی قرار می‌دهیم. اما قبل از پرداختن به آنها، شیوه‌ی نقد کمونیستی را برای وی یادآوری می‌کنیم:

شیوه‌ی کمونیستی در برخورد به نظرات انتقادی متکی است بر استدلال و روشنگری علمی تا هر خواننده و یا شنونده‌ای بتواند از لابلای این برخوردها حقیقت را کشف کند. به همین علت نه اتهام زنی و فحشنامه نویسی کیفیت نقد پیدا می‌کنند و نه عکس‌العملهای خودخواهانه و بی احترامی نسبت به کسانی که در مقابل شیوه‌های نادرست ایستاده‌اند.

آنچه که از برخوردهای وی و ناصر زرافشان به یکدیگر مستفاد می‌شود، اینان اختلاف نظر سیاسی دارند و هیچ چیزی بهتر از آن نیست که هرکسی سعی کند نظر مخالف دیگری را به نقدی همه جانبه بکشد. اما این کار صورت نمی‌گیرد و حتی کسانی که با هر انگیزه‌ای و به احتمال قوی دل‌سوزانه، به نقد شیوه‌های برخورد آن دو پرداخته‌اند، با موضعی از بالا روبه روده و آنها را "ناصران خوش نیت بی انصاف" می‌خواند و حتی پارا از این هم فراتر نهاده و برای مرعوب کردن طرف مقابل، به شیوه‌ی تفکر عقب مانده‌ی "نجابت کثافت می‌آورد" پناه می‌برد! این شیوه برخورد فرسنگها از اخلاقیات کمونیستی به دور بوده و نشان می‌دهد که وی به شیوه‌ی کینه توزانه در قضاوت مبتنی بر انتقام‌گیری، سخت گرفتار آمده‌است.

شیوه‌ی کمونیستی برخورد به انتقاد چه‌گونه است؟

"حزب کمونیست از هیچ انتقادی واهمه ندارد. زیرا ما مارکسیست هستیم، حقیقت با ما است، توده‌های عمده کارگران و



به نقل از کتاب رهبر حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست آلمان، اشتفان انگل - "غروب خدایان" از طریق "نظم نوین جهانی"، ص ۵۲۴ - تاریخ انتشار (۲۰۰۳/۳۱/۲۹)

اشتفان انگل ادامه می‌دهد: "درواقع انتقاد خرده‌بورژوازی از گلوبالیزاسیون مدعی است که گویا می‌توان آزادی از سرمایه را، بدون آزادی استثمارشده‌ها و ستمدیده‌ها داشت. این توهم بیان ایده‌نولوژی بورژوازی است. انتقاد خرده‌بورژوازیانه از گلوبالیزاسیون هم اساسا از تاثیرات آن درامان نیست." دربرنامه ی حزب می‌خوانیم: "طرز تفکر خرده‌بورژوا ظاهرا موضع انتقادی نسبت به وضعیت اجتماعی را می‌پذیرد. در همان حال از سرمایه علیه آلترناتیو اجتماعی دفاع می‌کند" (همانجا، ص ۵۲۵)

اگر به راستی و طبق ادعای داراب زند، چپ ایران "فوروم اجتماع جهانی" را انتخاب کرده باشد، این به معنای آن است که این چپ هنوز خود را از ایده‌نولوژی خرده‌بورژوازی و بورژوازی رها نساخته است. پس چنین چپی زایشی انقلابی نداشته است. اما استناد وی به این فوروم نشان دهنده‌ی درک خود او از اوضاع تشکلیابی در جهان در مقابل سرمایه است که دورنمایی خرده‌بورژوازیانه دارد و نه چپ کمونیستی دانش‌گامها!

و اما در توضیح تغییرات به‌وجود آمده در جهان، داراب زند می‌نویسد: "با رجوع به تاریخ رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری در قرن بیستم ما با دوبرحان اساسی روبه‌رو می‌شویم... در پایان دهه ۲۰ و آغاز ۳۰ قرن میلادی گذشته بحران اضافه تولید سرمایه‌داری طبقات حاکم این کشورها را برآن داشت تا بر مبنای الگوی "اقتصاد کینزی" برای خروج از شرایط بحرانی به دخالت مستقیم دولت در امر اقتصاد رضایت دهند... بر این مبنا از جمله اقدامات ایشان روی کار آوردن دولتهایی بود که به سیاست حمایتی از درآمد طبقه کارگر و ایجاد شرایط شغلی و با پرداخت یارانه و بیمه‌های اجتماعی برای بیکاران و کارگران شاغل اما کم درآمد، معتقد بودند. نتیجه این سیاستها در کشورهای سرمایه‌داری بالا رفتن استاندارد زندگی کارگران و ایجاد الگوی زندگی مصرفی همراه با تورم برابری موقعیتهای اجتماعی برای کلیه افراد جامعه بود که زمینه عینی ظهور نظریه سازشکارانه سوسیال‌دموکراسی و رویزیونیستی "گذار مسالمت آمیز" و "پیشروی گام به گام به سوی سوسیالیسم" و غیره را مهیا ساخت..."

برخلاف نظر داراب زند، روی‌آوری

امپریالیستها به کینزگرایی و دخالت دولت در امور اقتصادی که ناشی از بروز بحران عظیم سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۳ بود، در به کارگیری شکسته‌بسته‌ی برنامه‌ی ریزی متمرکز اقتصاد در همین دوران درشوروی سوسیالیستی بود که با گامهای استواری به پیش می‌رفت و از شکوفائی اقتصاد برخوردار بود و نه "اعتقاد یافتن به سیاست حمایت از طبقه‌ی کارگر"! اما بحران جهان سرمایه‌داری با توسل به کینزگرایی قابل حل نبود. تنها جنگ جهانی می‌توانست امپریالیسم را از بحران نجات دهد. امری که اتفاق افتاد. در دهه‌ی ۱۹۳۰، ناشی از بحران، تدارک و شروع جنگ از طریق دست اندازی فاشیسم در آسیا و اروپا به کشورهای دیگر آغاز گردید. اگر در آن زمان، کینزگرایی این همه تاثیر مثبت در وضعیت اقتصادی جهان امپریالیستی داشت که الگوی جامعه‌ی مصرفی بر آن غالب شد، پس چه ضرورتی بود که امپریالیستها را به جنگ جهانی دوم کشاند؟

وانگهی ظهور نظریه‌ی سازشکارانه در سوسیال‌دموکراسی و رویزیونیسم، مربوط به دوران ۳۰ سال قبل از بروز بحران بزرگ فوق است. با رشد انحصارات سرمایه‌داری در فاصله‌ی ربع آخر قرن ۱۹ و طلوع قرن بیستم، ابرسودهایی که این انحصارات از استثمار طبقه‌ی کارگر و غارت جهان تحت استعمار به دست می‌آوردند و دادن بخش ناچیزی از آن به کارگران یقه سفید و اعضای احزاب سوسیال‌دموکرات که در پارلمانهای اروپا و دستگاههای بوروکراتیک لم داده بودند، باعث شد تا اینان از انقلاب روی گردانده و به دفاع از وضع موجود برخاستند. نفی انقلاب و گرایش به رفرمیسم و سازش طبقاتی که لنین در نیمه دوم دهه‌ی اول قرن بیستم به روشنی آنها را بررسی کرد، تحت عنوان رویزیونیسم کهن برنشتاین - کائوتسکی کاملا شناخته شده‌است. به وجود آمدن انترناسیونال سوم کمونیستی در نیمه‌ی دوم دهه‌ی دوم آن قرن، پس از مدتی مبارزه علیه سوسیال‌دموکراسی انترناسیونال دوم که مدافع جنگ امپریالیستی اول بود، نشان از این داشت که بورژوازی توانسته بود از طریق نفوذ در جنبش کارگری، بخشی از آن را به عدول از خواسته‌های انقلابی بکشاند. پس تا این جا می‌بینیم که داراب زند درک درستی از تاریخ هم ندارد. دولتهای رفاه هم اساسا پس از جنگ جهانی دوم به‌وجود آمدند، دورانی که مصادف بود با بازسازی پس از جنگ و رشد و شکوفائی اقتصادی کشورهای امپریالیستی و رقابت

آنها با اردوگاه سوسیالیستی. پس از این ادعا وی می‌نویسد: "همین ضرورتهای تحمیل شده بر سرمایه جهانی به تمایل امپریالیستی تسخیر بازارهای بکر کشورهای توسعه نیافته شدتی تازه بخشید. تهاجم امپریالیسم به این کشورها... انبوهی از جمعیت این کشورها که امرار معاششان هنوز بازار سنتی و تولیدات بومی وابسته بود... در تضادی آنتاگونیستی با کشورهای امپریالیستی و حکومتهای وابسته‌به‌ایشان قرارداد و به مقاومت کشانید...

انقلاب دهقانی چین و پیروزی آن، و همچنین موقعیتهای دهقانان کوبائی و ویتنامی و... در استقرار حکومتهایی مستقل، اما بر مبنای الگوی مصرفی لیبرالی به این تئوریها (منظور اساسا انقلاب دومرحله‌ای است - ن) انچنان اعتباری بخشید که ماهوز هم گرفتار همان ها هستیم... یکی از مهمترین و نافذترین و به همان اندازه مخرب ترین و انحرافی ترین این تئوریها، تئ "انقلاب دومرحله‌ای" است... که در وهله و گام اول حکومتی بر مبنای الگوی لیبرالی یعنی هرم قدرت با سه قوه مجزا... تشکیل می‌دهند تا بورژوازی بومی صنایع را رشد دهد. این تئوری اقدام بورژوازی را "مترقی" اعلام کرده و معتقد بود تا زمانی که این بورژوازی مترقی است نیازی به انقلاب سوسیالیستی و برقراری حکومت شوراهای نیست... برداشتی کاملا اکونومیستی از تئوری تکامل اجتماعی... مائوتسه دون حناقم را از این جلوتر گذاشته و در مقالات سالهای دهه ۵۰ قرن گذشته میلادی "بورژوازی ملی" را متحد دوران سوسیالیستی نیز معرفی می‌کند) رجوع شود به مقاله تحلیل طبقاتی جامعه چین - مائو!"

کثرت تحریف در این بخش به قدری است که انسان متحیر می‌شود چه‌طور داراب زند به‌خود اجازه می‌دهد، بدون بررسی دقیق علمی و آگاهانه‌ی تاریخ مبارزات طبقاتی در قرن گذشته، چنان بی پروا دست به قلم ببرد برای ارائه‌ی مثنی تحریف به مثابه نقد گذشته و از آنجا به نتیجه‌ی عروج چپ انقلابی جدید برسد!!

اولا هر کسی اطلاع اندکی از تاریخ داشته باشد، می‌داند که امپریالیستها حتاقبل از جنگ جهانی اول کشورهای عقب مانده را تحت عنوان مستعمره و نیمه مستعمره تحت سلطه‌ی خود قرار داده بودند و جنگهای امپریالیستی هم برای تقسیم مجدد بازارهای جهان بین خودشان بود. مداخلات سرمایه‌داری و امپریالیسم در کشورهای جهان تحت سلطه باعث تقسیم بورژوازی



این کشورها به بورژوازی بومی و بورژوازی وابسته شد. بورژوازی وابسته و اساسا تاجر، منافعش با منافع امپریالیسم کاملا گره خورده بود و بدون امپریالیسم نمی توانست به سودهای فراوانی برسد. درحالی که بورژوازی بومی که وابسته به صنایع و تجارت داخلی بود، از سلطه امپریالیسم رنج می برد و خواهان استقلال کشور برای رسیدن به قدرت بود. روشن فکران خرده بورژوا که درک درستی از ماتریالیسم دیالکتیکی ندارند معتقدند هر بورژوا استثمار می کند، پس فرق نمی کند که سرمایه اش به حد انحصارات امپریالیستی رسیده باشد و یا درحد دکان دارکوچک و یا صاحب کارگاه کوچک پینه دوزی که کارگری را استثمار می کند، باشد. این نفی این ضرب المثل ساده فارسی است که: "هرچه قدر پول بدهی آش می خوری".

واقعیت هم نشان داد که بورژواهایی در انقلاب مشروطیت شرکت کردند، یا بورژواهایی که برای ملی کردن صنعت نفت به رهبری مصدق جلو امپریالیسم ایستادند و یا درچین، فیلیپین، اندونزی، هندوچین، هندوستان، آفریقا و آمریکای لاتین درمقابل مداخلات امپریالیستی ایستادند. این تصویری اختراعی و ذهنی نبوده و از وضعیت عینی مرحله ی رشد این کشورها ناشی می شد. آنهایی که تحت عنوان بورژوازی، بورژوازی است، از بررسی اوضاع مشخص تفره می روند، به مارکسیسم پشت کرده اند.

دوما "انقلاب دوم مرحله ای" در جریان انقلاب روسیه پیش آمد که از یک سو روسیه به مثابه یک کشور فئودالی با جمعیتی اساسا دهقان بود و از سوی دیگر رشد سرمایه داری اش حتی به مرحله ی انحصارات رسیده و لنین آن را کشور فئودال - امپریالیستی می نامید.

مسئله اساسی هم این است: اگر درکشوری که هنوز دهقانان زیرسلطه ی نظام فئودالی به سربرده و حتی اقتصاد کشور براساس آن نظام می چرخد، می توان انقلاب سوسیالیستی کرد یا نه؟ آیا مثلا در جامعه ای با نظام برده داری می توان سوسیالیسم رامستقر نمود، بدون این که تاحدی شرایط مادی برای چنین کاری ، حداقل درسطحی از نیروهای مولد و نیروهای ذهنی و توانائی این نیروها درسرنگونی نظام برده داری، فراهم آمده باشد؟

استراتژی های انقلاب و کمونیستهای راستین نظیر لنین با درک درست از آرایش طبقاتی در جامعه معتقد بودند باید در روسیه انقلاب بورژوا دموکراتیک اول صورت بگیرد و پرولتاریا هم باید بکوشد تا در اس این

انقلاب قرار گیرد (رجوع شود به دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک در روسیه). در همان زمان تروتسکی که بین بلشویکها و منشویکها درنوسان بود و بین دو صندلی دائما می نشست از تئوری انقلاب یک مرحله ای دفاع می کرد.

عمل چه نشان داد؟ انقلاب بورژوا - دموکراتیک ۱۹۰۵ صورت گرفت اما باشکست روبه روشد و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به سرنگونی نظام تزاری انجامید و بورژوازی توانست برمسند قدرت بنشیند. پس تا این جا عمل و سیر مبارزات اجتماعی در روسیه سیلی محکمی بر تئوری انتزاعی و ناب گرایانه ی تروتسکی زد و نشان داد که وی درکی خرده بورژواپانه و افراطی از انقلاب دارد. چرا که اگر نظرات وی درست بودند، می بایستی در عمل صحت خود را نشان می دادند و تزاریسم هم در قدرت ابقاء می شد.

پس از انقلاب فوریه و گرایش روزافزون بورژوازی حاکم به ارتجاع و ادامه ی جنگ جهانی اول، مسئله ی سرنگونی آن در دستور بلشویکها به رهبری لنین قرار گرفت که منجر به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شد. اما پس از انقلاب و در شرایط بسیار ناگوار تخریب روسیه در جریان جنگ، محاصره ی روسیه توسط نیروهای ۱۴ کشور امپریالیستی و کمک رسانی آنها به بقایای ارتش تزاری برای برانداختن حکومت شوراهای، مشکلات کمونیستها در اداره ی اقتصاد کشور و مجموعه خراب کاریهای دیگر توسط ضدانقلاب، حزب کمونیست برنامه نپ را پیش کشید و موقتا برای غلبه بر مشکلات به سرمایه داری دولتی اجازه حفظ موجودیت داده شد، هر چند که قدرت دولتی اساسا در دست پرولتاریا بود. برای خرده بورژواهای ناب گرا و فاقد درک درست از تاکتیک و استراتژی پرولتاریا، همه ی اینها خیانت و عدول از آرمان است و باد به غیغ انداختن و پز انقلابی گرفتن. اما رهبران پرولتاریا هدفشان پیش راندن انقلاب است در جزیره ای که در محاصره ی جهان سرمایه داری قرار دارد و نه ردیف کردن حرفهای ناب بی محتوا و غیر عملی!.

آیا در چین اتفاقی غیر از این افتاد؟ انقلاب چین اساسا انقلابی بود بورژوا - دموکراتیک برای براندازی سلطه ی فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه داری کمپرادور. آیا درچینی که بیش از ۸۰٪ جمعیت آن دهقانان بودند که در زیر یوغ فئودالیسم قرار داشتند و پرولتاریای صنعتی در چین ۴۰۰ میلیونی تنها ۲ میلیون نفر بود، چه گونه می شد بدون گذار از انقلاب

ارضی به سوسیالیسم رسید؟ چرا آقای داراب زند به واقعیت این کشورها که می رسد برخلاف نظر خود در همین نوشته اش که می نویسد: "علم مبارزه طبقاتی از نظر ایده نولوژیک بریستر پراتیک اجتماعی عینی مبارزه طبقاتی و بر مبنای روابط و مناسبات زیربنائی انسانها ست که شکل می گیرد"، چند خط بعد از این اظهاریه عدول می کند و به سبک تروتسکی شلنگ و تخته می اندازد که انقلاب دوم مرحله ای مخربترین تئوریهاست؟

سوما کجا در پیشبرد انقلاب چین اظهار نظر شده که هدف انقلاب دموکراتیک نوین چین استقرار الگوی مصرفی لیبرالی است؟ وی خواننده گان را رجوع می دهد به کتاب "تحلیل طبقاتی جامعه چین - مائو - مارس ۱۹۲۶". ولی به نظر می رسد حتی خودش یک بار هم دقیقا این مقاله را نخوانده است. مائو در همان مقاله می نویسد: "موضع گیری بورژوازی متوسط نسبت به انقلاب چین متضاد است: این طبقه زمانی که از ضربات سرمایه خارجی و ستم دیکتاتورهای نظامی رنج می برد، ضرورت انقلاب را حس می کند و جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتورهای نظامی را تأیید می کند؛ ولی وقتی که پرولتاریای داخلی متهورانه در انقلاب شرکت جوید و پرولتاریای بین المللی نیز از خارج فعالانه به انقلاب یاری رساند و در نتیجه بورژوازی متوسط حس کند که انقلاب آرزوهای طبقه اش را در رسیدن به موقعیت بورژوازی بزرگ مورد تهدید قرار می دهد، نسبت به انقلاب تردید می نماید. بورژوازی متوسط از نظر سیاسی طرفدار برقراری حکومتی است که فقط زیر سلطه یک طبقه، یعنی بورژوازی ملی قرار گیرد.... ولی تلاش بورژوازی متوسط برای برقراری یک حکومت بورژوازی ملی به هیچوجه عملی نیست، زیرا اوضاع جهان طوری است که در آن دو نیروی بزرگ، یعنی انقلاب و ضدانقلاب، در نبردنهائی بایکدیگر دست به گریبانند و هر کدام پرچم بزرگی را برافراشته است: اولی درفش سرخ انقلاب است که انترناسیونال سوم به اهتزاز در آورده و از کلیه طبقات ستمدیده جهان دعوت می کند در زیر آن گرد آیند و دیگری پرچم سفید ضدانقلاب است که مجمع اتفاق ملل بلند کرده و از کلیه ضدانقلابیون جهان دعوت می کند در زیر آن گرد آیند... از این رو اندیشه بورژوازی متوسط چین درباره انقلاب "مستقلی" که خود رکن اساسی آن را تشکیل دهد، پنداری واهی بیش نیست."

حزب کمونیست چین براساس تحلیل



از جامعه ی چین، وجود شورشهایی چون شورش دهقانان هونان باجمعی ۱۰ میلیون نفری و روستاها به مثابه حلقه ی ضعیف سلطه ی رژیم حاکم، انقلاب چین را مسلحانه و از طریق جنگ درازمدت در مناطق روستائی تشخیص داد و در آن جا تحت رهبری آن و نیروی ارتش سرخ، حکومت های سرخ کارگران و دهقانان را تشکیل داد. پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و در اس آن حزب کمونیست چین مائو نوشت:

"بأسرنگونی طبقه مالکان ارضی و طبقه سرمایه داران بوروکرات، تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی به صورت تضاد عمده در چین درآمده است. از این رو نباید بورژوازی ملی را دیگر به مثابه یک طبقه بینابینی تعریف کرد" (۶ ژوئن ۱۹۵۲- آثار منتخب جلد ۵). در تمام دوران ساختمان سوسیالیسم نیز مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا جریان یافت. انقلاب فرهنگی در چین اساسا برای جاروب کردن بورژوازی رخنه کرده در حزب با دیدگاهی رویزیونیستی بود که میخواست چین را به جامعه ی سرمایه داری تبدیل کند. انقلاب فرهنگی توانست ۱۰ سال چین را از افتادن به دست بورژوازی مانع شود و نهایتا بعد از گذشت مائو در سال ۱۹۷۶ بورژوازی نظام سوسیالیستی در چین را از طریق غصب رهبری در حزب کمونیست، به شکست موقتی کشاند و به دامن بورژوازی بازگرداند. آیا این مواضع بیان گر آنند که "انقلاب دهقانی" چین قصد "استقرار الگوی مصرفی لیبرالی" داشته است؟

آن دسته از منتقدین انقلاب دو مرحله ای لنین و مائو معمولا عمدا سعی در ایجاد سردرگمی و عدم شفافیت در پراتیک واقعی و تجارب این انقلابات می کنند. در اصل آنان از پاسخ به سوالات اصلی می گریزند که رهبری این انقلابات به دست کدام طبقه و کدام حزب است؟

"هدف از این انقلاب نه ایجاد یک جامعه سرمایه داری به رهبری بورژوازی بلکه رامگشائی به سوی جامعه سوسیالیستی به رهبری پرولتاریاست. پرولتاریا وظیفه ی رهائی ملی را به عهده می گیرد چرا که انقلاب پرولتری بدون مبارزه علیه کلیه ی شکل های سلطه و نابرابری به پیروزی نمی رسد. ولی هرگز کوتاه نظرانه به این وظیفه به مثابه هدف خود نمی نگرد. تاریخ نشان داده است، آنها که هدفشان به رهائی ملی محدود شده و ایدئولوژی ناسیونالیستی داشته

اند اساسا از پس وظایف رهائی ملی نیز بر نمی آیند." (۱) این امر به طور مستقیم در نوشته های تئورسیین های پُست مدرنی مانند آنتونیو نگری و هارت به تصویر کشیده می شود و معمولا به سازش با "امپراتوری" یا بخوانیم امپریالیسم منجر می گردد.

در نقد پُرباری که "ک.ج.آ" بر نوشته "امپراتوری" نگری و هارت نوشته است می توان به خوبی به رد پای نگرش های از این دست نگاهی دقیق تر انداخت. "انقلاب چین معروفترین انقلابی است که در آن مبارزه رهائی ملی به واقع به "اکتبر"، یعنی به انقلاب سوسیالیستی، منتهی شد. انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون، یک مبارزه طولانی علیه فئودالیسم و امپریالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را به پیش برد ولی این مبارزه را نه در خود و برای خود بلکه به عنوان پیش درآمد ضروری برای انقلاب سوسیالیستی پیش برد. این خطر که وظیفه رهائی ملی باعث شود هدف کمونیسم از جلوی چشم انقلابیون کنار رود (البته با فرض این که اصولا چنین هدفی را داشته باشند)؛ این خطر که «اکتبر هیچگاه فرا نرسد»، همیشه هست. ولی خطر واقعی را نمی توان عذری کرد بری اجتناب از حرکت در مسیری که هر چند خطرناک، اما ضروری است. پرولتاریا باید جرئت کرده و وظیفه رهبری رهائی ملی و متحد کردن اکثریت جمعیت از جمله عناصری از بورژوازی ملی (چه علنی باشند و چه در پوشش) را به عهده بگیرد. عناصر بورژوازی ملی، هدفشان در واقع چیزی نیست جز برپائی یک نظام بورژوائی مستقل. بنابراین، پرولتاریا باید وظیفه رهائی ملی را بر عهده گرفته و نگذارد رهبری آن به دست عناصر بورژوا بیافتد و اقدامات لازم را انجام دهد تا توده های مردم به طور فزاینده ای درگیر آن روند انقلابی شوند که به سوسیالیسم و نهایتا به کمونیسم می انجامد.

مائو چالش "منفصل" کردن چین از جهان متخاصم امپریالیستی را روی دست گرفت و یک جامعه سوسیالیستی بنا نهاد که یک «ساختار اقتصادی خودگردان» بود و به نظام امپریالیستی یا بازار جهانی وابسته نبود. در جای دیگری نویسنده های کتاب "امپراتوری" به چین دوران مائو اساسا به عنوان یک پروژه "مدرنیزاسیون" اشاره می کنند. واقعیت این است که انقلابیون کمونیست چین داشتند جامعه ای واقعا متفاوت می ساختند، جامعه ای کاملا متضاد با نظام سرمایه داری که در اروپا و غیره ظهور

کرده بود. درست است که انقلاب چین اهمیت زیادی به ریشه کن کردن بقایای روابط ماقبل سرمایه داری در روستا و بنا گذاشتن یک زیربنای صنعتی و سایر نمادهای یک زندگی مدرن می داد، ولی این انقلاب تحت رهبری مائو، با قطب نمای دست یابی به جامعه ی بی طبقه و اتکاء به نقش پویای انسان ها در مبارزه برای رسیدن به چنین جامعه ای، پیش رفت. بر خلاف مائو و کمونیست های انقلابی درون حزب کمونیست چین، رویزیونیست هایی نظیر دن سیائو پین، مدرنیزاسیون را هدفی در خود می دیدند و بعد از مرگ مائو تحت لوای "چهار مدرنیزاسیون" قدرت را از دست انقلابیون کمونیست گرفتند" (۱)

برخورد غیرمسئولانه و سرسرانه به این تجارب عظیم انقلابی، نفی آن و ادعای این که هدف "انقلاب دهقانی" چین ایجاد "الگوی مصرفی لیبرالی" بود، نهایت درجه سطحی نگری، کم دانشی و بی مایه گی نظری و تکرار تهمت های امپریالیستی گونه با آن انقلاب می باشد. آقای داراب زند با این نظرات نه در خدمت انقلاب که در خدمت ضدانقلاب قلم می زند، حال آگاهانه و یا ناآگاهانه! قلم به دستان تبلیغاتچی امپریالیستی هم همین گونه "دریافتهای تئوریک" را به خورد دیگران می دهند، که نتیجه اش نفی جنبش کمونیستی با عظمت قرن گذشته و حيله بازانه پناه بردن به مارکس برای این که به وقت خود او را هم نفی کنند.

قبل از آنکه به دیگر انحرافات نظری داراب زند بپردازیم لازم می دانیم به مقوله "دهقانی" بودن انقلاب چین نگاهی کنیم، این اول بار نیست که نگاهی چنین سطحی سعی دارد دست آورد های انقلاب چین را کم اهمیت جلوه دهد در حقیقت "نظریه پردازان" از این دست برعکس کینه توزی و دشمنی خود را با اهداف این انقلاب آشکار می سازند. آنچه انقلاب دهقانی نامیده می شود در اساس چیزی نیست جز تحلیل دقیق و نافذانه رفیق مائو تسه دون از انقلاب چین و وضعیت طبقاتی در آن سرزمین: "در واقع، مائو تأثیرات امپریالیسم بر جامعه چین را تحلیل کرده و گفته بود که کارکرد امپریالیسم چهره ی روستای چین، به ویژه تجزیه ی طبقاتی در میان دهقانان را، برای همیشه تغییر داده است. ولی مائو، در عین حال، این واقعیت را فهمید که پروسه ی فوق در چارچوبی صورت می پذیرد که امپریالیسم خارجی مانع از این می شود که چین همچون یک جامعه ی سرمایه داری کامل ظهور کند، و نیاز چین به از سرگزراندن



حرف آقای داراب زند مربوط به نیروهای است که به جنبش کمونیستی در قرن گذشته ارج می نهند. اما ایشان فراموش می کنند نظرات کمونیسم علمی منتج از تاریخ مبارزات طبقاتی است و به مثابه تئوری راهنما باید با شرایط مشخص هرکشور تلفیق داده شود. مسائل انقلاب در افغانستان با مسائل انقلاب در فرانسه، یکسان نیستند. هرچند که تئوری انقلابی کمونیسم علمی را باید با شرایط مشخص آنها تلفیق داد. لذا صحبت از "انقلاب دهقانی" کردن مثلا در فرانسه یاومگویی ای بیش نیست. مع الوصف، بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی ممکن نیست. این رابطه ی دیالکتیکی بین تئوری و عمل است. آن جوان انقلابی که امروز در ایران برای تغییر مناسبات حاکم موجود به نفع اکثریت کارگر و زحمت کش تلاش می کند، بدون مجهز شدن به تئوری انقلابی قرن گذشته، قادر به جمع بندی درست از پراتیک موجود نخواهد بود. در علم اگر کسی مراحل مختلف آن را نداند قادر به خلاقیت و کشف ناگفته ها نمی شود. آن جوانی که در حد محفل فعالیت می کند، بدون تردید باید رشد تئوری انقلابی طبقه ی کارگر و تاثیرات آن را تا به امروز و اخلاقی که توسط عوامل بورژوازی در آن از طریق "گرگان درلبای میش" و درمانعت از عمل انقلابی صورت داده شده، بدانند تا از طریق جمع بندی تجارب جدید به ارتقاء سطح تئوری - آنهم نه در محدوده ی چند پراتیک جزئی، بلکه در حد پراتیکی که طبقه کارگر در سطح ملی و بین المللی پیش می برد - بپردازد.

شرایط عینی مبارزه طبقاتی در سطح ایران و جهان هم نشان می دهد:

الف - وجود حاکمیت دیکتاتوری سرمایه بر جهان و ایران و سرکوب وحشیانه ی کمونیستها که باعث شده است تا اینها از داشتن احزاب قوی انقلابی محروم مانده و ارتش شکست خورده ی کمونیستها زمینه را برای فرقه بازان خرده بورژوازی مساعد ساخته است.

ب - مشخصا در ایران که خرده بورژوازی و به ویژه افرادی از جناح روشن فکر آن، قشروسیعی را در جامعه تشکیل می دهد، باجنگ زند به تئوری انقلابی پرولتاریا و تحریف آن در خدمت خود، اولاً به تفرقه کمونیستها کمک کرده است و ثانیاً عصای دست سرمایه ی جهانی و داخلی در نفی کمونیسم در لباس کمونیسم شده است.

پ - حملات تبلیغاتی امپریالیسم و بورژوازی کشورهای پیرامونی

مزارع سرمایه داری دولتی تبدیل شدند. هر چند شرایط زندگی کارگران کشاورزی بهتر شد، ولی در آن شرایط اساسی که کارگران را تبدیل به بردگان مزدی می کند، تغییری حاصل نشد. (۱)

داراب زند "انقلاب دومرحله ای" را "برداشت غلط از تاریخ انقلاب روسیه و ایجاد دید پیغمبرگونه در مورد شخص لنین و قادر مطلق بودنش در حزب سوسیال دموکراسی کارگران روسیه در تمامی طول عمرش و عدم اعتقاد به تکامل نظرات او و دیگر رهبران حزبی"، ذکر می کند.

به راستی آیا چنین برداشت هیستریک را می شود به نام تحلیل از واقعیت عینی یک انقلاب، جازد و بر اساس آن به تخطئه ی جنبش کمونیستی قرن گذشته پرداخت؟

آقای داراب زند سپس به صورتی دوپهلوی می نویسد: "اگر واقعیت قرن بیستم پنهان کننده حقیقت آنتاگونیسم تضادکار و سرمایه بود (عجبا از این کشف!) واقعیات امروز آشکارکننده ی حقیقت تهاجم خشونت آمیز وحشیانه سرمایه به کاراست. به همین دلیل است که تئوریهای گذشته سوسیال دموکراتیک و رویزیونیستی آن دوران اعتبار خود را از دست داده و نیروی جاذبه ای برای جلب نسل جدید ندارد".

منظور کدام تئوریهای سوسیال دموکراتیک و رویزیونیستی است؟ این تئوریهای همان طور که در بالا گفتیم به دلیل نفی تضاد آنتاگونیستی کار و سرمایه، در ابتدا توسط لنین و سپس پس از روی کار آمدن رویزیونیسم مدرن در قدرت در شوروی مورد نقد حزب کمونیست چین و در راس آن مانو قرار گرفت. اما اگر منظور این است که هر چه در قرن گذشته توسط کمونیستها گفته شده همه "سوسیال دموکراتیک و رویزیونیستی" بوده که نمونه ی آن هم "انقلاب دومرحله ای" است، این صاف و پوست کنده بلغور کردن نظرات شبه تزوتسکیستی منصور حکمت و دارودسته و هواداران دور و نزدیک اوست که از زرادخانه ی امپریالیستی بیرون داده شده اند برای تکه پاره کردن جنبش کمونیستی!

وی سپس می نویسد: "پس ... شخص من و ... نیستیم که جنبش را تکه تکه کرده و جوانان را از پیروی از احزاب و سازمانهای پیشین باز داشته و چپ را تضعیف می کند، بلکه این شرایط عینی مبارزه طبقاتی است که اعتبار تئوریهای سازشکارانه با بورژوازی و حاملان آن را بی اعتبار ساخته و جوانان را به استقلال در تفکر و سیاست گشاده است." "تئوریهای سازشکارانه با بورژوازی" امروز توسط کدام نیروها داده می شود؟ ظاهرا

انقلاب بورژوا دموکراتیک هم از اینجاست. ولی میان این انقلاب دموکراتیک بورژوازی جدید با انقلاب دموکراتیک بورژوازی نوع قدیم تفاوت است. زیرا این نوع - نوین باید به رهبری پرولتاریا و به نحوی انجام شود که راه را برای سوسیالیسم باز کند. مانو بر خلاف آنچه رویزیونیست های شوروی و انور خوجه تصویر کردند، به هیچ وجه یک "دهقان انقلابی" نبود. همان طور که نگری و هارت بدرستی اشاره می کنند «پیروزی نهائی انقلاب دهقانی، پایان دهقانان است.» مانو با این دید درازمدت، روند کلکتیویزاسیون (اشتراکی کردن) کشاورزی را در چین آغاز کرد که گام به گام تفاوت میان کارگر - دهقان و شهر - روستا را در جهت پیشروی انقلاب سوسیالیستی محدود کرد. ولی نویسندگان از دیدن این گام بسیار مهم و انقلابی که در چین با تجدید تقسیم اراضی برداشته شد، قاصرند. این درست است که هدف ایجاد تغییرات سوسیالیستی در روستای چین بود ولی این امر نمی توانست از طریق تجزیه دهقانی (differentiation) یا پرولتاریزه شدن قسمی - بخش های وسیعی از دهقانان جامعه کهن، تحقق پذیرد.

برای پیشروی به سوی آینده ی سوسیالیستی لازم بود مشکل "قدیمی" زمین به شیوه ای انقلابی یعنی از طریق دادن زمین به کشتگر، حل شود. به این طریق شوق دهقانان برای از هم دریدن نظام ارتجاعی، نظامی که طی قرن ها آنان را برده کرده بود، برانگیخته شد و روابط فئودالی در روستا داغان شد. ولی این اقدام انقلابی شمشیری بود دو لبه! زیرا در را بروی رشد سرمایه داری و روند تجزیه دهقانان به دهقانان فقیر و غنی نیز باز می کرد؛ روندی که نتیجه حتمی اش تمرکز زمین در دست دهقانان ثروتمند یا زارعین سرمایه دار است و اکثریت به دهقانان بی زمین تبدیل می شوند. در واقع در سال های اولیه رفرم ارضی، اقتصاد سرمایه داری یا اقتصاد دهقانان ثروتمند، سریعاً در حال رشد بود.

مانو دادن زمین به کشتگر "را عملی در خود و برای خود نمی دید، بلکه قدمی می دید در خدمت به شکل گیری تعاون داوطلبانه دهقانان. فقط از این طریق بود که می شد اشتیاق به (کلکتیویزاسیون) اشتراکی کردن را در دل دهقانان به کمال شعله ور کرد و از داوطلبانه بودن آن مطمئن بود. این تجربه با عملکرد رویزیونیست ها تفاوت فاحش داشت. یک نمونه از این دست تجربه کوبا است که املاک قدیمی شکر صرفاً به



سوما درک کمونیستی "سازمان انقلابی" از سازمانهای دموکراتیک ضدامپریالیستی و توده‌ای ایجاب می‌کرد که با چپ‌روی مُد روز در آن زمان که انتظارداشت یک سازمان علنی توده‌ای دانش‌جوئی بی‌مسئولانه شعار سرنگونی رژیم شاه را بدهد، مخالفت کند. چنین شعارچپ روانه‌ای هم باعث فرار توده‌ی دانش‌جو از آن می‌شد و هم هیچ زمینه مشخص عینی برای پیاده کردن شعار سرنگونی برای این سازمان دانش‌جوئی در خارج از کشور مهیا نبود. پس آن جریاناتی که با اتهام "خط راست"، آن سالها تلاش به تخطئه‌ی نظر سازمان انقلابی کردند، درک درستی از مبارزه‌ی طبقاتی و شیوه‌های متفاوت آن نداشتند. انقلابی‌گری کاذب، مخصوص روشن‌فکران خرده‌بورژوا است برای مخوش کردن خط پرولتاری در جنبشهای طبقاتی و دموکراتیک که در آن سالها رواج فراوانی یافته بود. این خط نادرست امروز نیز در پیش روی چپ دردانش‌گاههای درون کشور اخلاص می‌کند و نتیجه‌اش هم سرکوب شدید جنبش چپ دانش‌جوئی توسط رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی است. جنبشی که آماده‌گی مقابله با آن را هنوز نیافته است.

نتیجه‌ی چپ رویهای درون کنفدراسیون هم باعث انشعاب و ایجاد تشکلهای متعددی گردید و کنفدراسیونی که قدرت افشاگری بزرگی علیه رژیم شاه و دفاع از مبارزات مردم ایران داشت، با تحمیل این انشعاب، به غایت ضعیفتر از قبل شد. چنین بود نتیجه‌ی انقلابی‌گری کاذب که داراب زند امروز هم از آن دفاع می‌کند!!

جنبش چپ دانش‌جوئی اگر به دنبال نظراتی از این دست برود که آقای داراب زند مروج آن است، قادر به ادامه‌ی حیات و رشد و شکوفائی نخواهد شد و همانند کنفدراسیون باید انشعابها را تجربه کند و تدریجا از نفس بیافتد. چنین خطی نه تنها انقلابی نیست، بلکه من غیرمستقیم به ضدانقلاب خدمت می‌کند. "زایش چپ انقلابی" تنها بریستر انقلابی‌گری پرولتاری ممکن است و نه انقلابی‌گری خرده‌بورژوائی از خودراضی!

(۱) برای مطالعه مقاله "درباره امپراتوری: کمونیسم انقلابی یا «کمونیسم» بدون انقلاب" نگاه کنید به سایت حزب کمونیست (م-ل-م) و یا سایت "مجله هفته"

مجید - ابراهیمی - ۱ اسفند ۱۳۸۶



شعار "سرنگونی سلطنت پهلوی" از سوی کنفدراسیون مخالفت می‌کرد. حال اینکه چنین سازمانی با چنان باوری چه نیازی به یک بازوی مسلح داشت، التقاط و سوالی است که می‌بایست خودشان به آن پاسخ دهند. و از این گذشته، بیاییم و با تساهل بگویم که باور به "مبارزه مسلحانه چریکی" نشان می‌دهد که حداقل این جناح از "سازمان انقلابی" از سرنگونی رژیم پهلوی طرفداری می‌کرده است (۲) ولیکن حداقل امروز بر ما هویدا گشته که این تئوری چیزی جز توجیه خشم دهقانی توسط چند روشنفکر ماجراجوی معتقد به "سوسیالیسم تمام خلقی" (پوپولیسم) نیست و هیچ قرابتی با مارکسیسم و علم مبارزه‌ی طبقاتی ندارد.

در این جا نیز می‌توان درک نادرست داراب زند را از سازمانهای توده‌ای به روایت مارکسیستی ملاحظه کرد.

اولا گروه "ستاره سرخ" ربطی به سازمان انقلابی نداشت و سالها بعد از تشکیل سازمان انقلابی تشکیل شد. این نشان می‌دهد که آقای داراب زند در گفتن مطالب نادرست دغدغه‌ای به خود راه نمی‌دهد.

دوما "سازمان انقلابی" به مثابه یک سازمان کمونیستی از ابتدای تاسیس‌اش شعار "انقلاب قهرآمیز راه رهائی خلقهای ایران است" را مطرح کرد و در راه تحقق آن و دیگر وظایف کمونیستی‌اش نظیر "ایجاد حزب کمونیست ایران" تلاش نمود، قربانی داد و نتایج فعالیت‌هایش هم در برابر چشم همه‌گان هست و تنها در حد حرف باقی نماند. در مورد انجام این انقلاب هم هیچ تضادی در درون سازمان انقلابی وجود نداشت. زیرا یکی از علل جدائی این سازمان از حزب توده، گرویدن رهبری حزب توده به نقطه نظر رویزیونیستی "گذار مسالمت آمیز" بود. در مورد مواضع مربوط به کنفدراسیون هم، دوخط در سازمان انقلابی وجود نداشت. امروز هم بعد از گذشت بیش از ۳۰ سال از آن تاریخ، بر شما جناب داراب زند چیزی جز دست و پا زدن در مرداب اخبار و اطلاعات ناقص خرده بورژوائی، هویدا نگشته است.

"سوسیالیسم تمام خلقی" و "پوپولیسم" که از فرمایشات منصور حکمت هست و شما طبق ایده‌ئولوژی‌تان همانند بسیاری دیگر به ساده‌گی به آن گرویده‌اید، چیزی جز نفی کمونیستها با اتهام زنی از نوع سوسیال دموکراتیک و رویزیونیستی نمی‌باشد! چراکه نظرات این چنانی در آن تاریخ کاملا معلوم بودند و تشکلاتی هم که مدافع آن خطوط بودند مشخص هستند و جالب این که شما از آنها با احترام یاد می‌کنید.

در نفی کمونیسم و تخریب آن با توسل به هر نوع دروغ و دغل‌کاری به ایجاد اغتشاش فکری در جنبش چپ دامن زده است.

ت - جنبش خودبه خودی کارگران چه به دلیل سرکوبهای پیوسته توسط بورژوازی، چه به دلیل کشانده شدن به رفرمیسم و سازش طبقاتی توسط سوسیال دموکراسی و رویزیونیسم، کورمال کورمال پیش رفته و فقدان رهبری واحد، متمرکز، آگاه و با کیفیتی که بتواند مبارزات طبقه کارگر را در کوران مبارزات بغرنج طبقاتی جاری رهبری کند، زمینه را برای رشد آنارشیسم و پلورالیسم تشکیلاتی که به مذاق خرده بورژوازی، از نظر سازمان یابی در فرقه‌ها، بسیار مناسب است، فراهم نموده است.

ث - امروز چپ انقلابی در ایران موظف است با وجدانی علمی، به دنبال نفی گران پرمدعا و بدون پشتوانه‌ی پراتیک نیافتاده و با کمال وجدان به بررسی گذشته و حال پرداخته و بر دستاوردهای تئوریک غنی که حاصل مبارزات صدها میلیون کارگر و زحمت کش جهان در قرن گذشته است، به راحتی قلم فرمز نکشیده و نفی گران را از صفوف خود طرد کند.

ج - واقعیت این است که متاسفانه فقط این جمهوری اسلامی نیست که از دست به ریشه بردن جنبش دانش‌جوئی و "شبح لنین بر فراز دانش‌گاهها" در هراس است، تروتسکیست‌ها و شبه تروتسکیست‌های ایرانی نیز از این تحولات نگران شده و با دستپاچه گی به فحاشی و قلب ماهیت تجارب جهانی طبقه کارگر و انقلاباتشان پرداخته اند، تا در لفافه‌ی انقلابی‌گری کاذب، از پیشروی اصولی این جوانان انقلابی جلوگیری کنند.

تجربه نشان داده که "چپ" علنی!! و "انقلابی‌گری‌هایش" خطرناک برای رژیم نیست. این چپ مدافع راستین طبقه‌ی کارگر نمی‌باشد. زیرا به تجارب جهانی این طبقه پشت می‌کند. او به قول شاملو "از جنمی دیگر است".

در خاتمه آقای داراب زند در مقاله‌ی "فرا فکنی‌های پوستی‌پوش" می‌نویسد:

"همچنین، آنچه در زندان از گذشته‌ی خود می‌گفت نیز چندان قابل اعتنا نیست. او خود را به گروه "ستاره سرخ" نسبت می‌داد که تا آنجاییکه من به خاطر دارم، بخشی از "سازمان انقلابی حزب توده" و از مائونیست‌های معتقد به تئوری سازشکارانه‌ی "سه جهان" بود، که سازمان مادرش در زمان انشعاب کنفدراسیون به عنوان "خط راست" لقب گرفت. چرا که با پذیرش

گوشه‌ای از عمل‌کرد امپریالیسم در عرصه‌ی جهان

۱- داغان کردن مجلس قانونی. آنها به صورتی زیرکانه جلو عمل کرد مجلس را می‌گیرند. آنها نماینده‌گان مجلس را مورد تهدید قرار داده، برخورد فیزیکی با آنها کرده و نهایتاً به قتل آنانی می‌پردازند که می‌بایستی منطقه‌ی سوکر را ترک کنند. گویی که این منطقه توسط دشمن فتح شده‌است. در نتیجه مسئله‌ی مجلس موضوع دومی است که مورد سوء قصد ارتجاعیون می‌باشد و همچنین قانون اساسی جدید که باید مقدمتاً به‌طور کلی و سپس به‌طور مشخص موادش به‌رای گیری گذاشته شوند. صحبت از گروه‌های فاشیست به مثابه تجزیه‌ی سرزمین ملی و ایجاد "کشور کامبا" و "کولا" درسوکر، مشغولند. به عقیده‌ی ما، این توطئه هم اکنون گام اولیه را با انجام کودتائی وحشیانه درسوکر برداشته و تا آخر و تحقق اهدافشان ادامه خواهند داد. لذا این مسئله‌ای عمده در تسخیر قدرت است که ما باید به‌طریق جدی با آن روبه‌رو شویم. برای انجام این عمل مخرب، ارتجاع توطئه‌گرفاشیست بهانه‌ای جورکرده‌است: جابه‌جائی پایتخت (۱). نکات اساسی پیرامون این پیشنهادخرابکارانه عبارتند از:

اعلامیه‌ی حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مانویست بولیویا درمورد وضعیت سیاسی کشور. همان‌طور که اتحاد انقلابی ضدامپریالیست (ا.ا.ض.) مدتی پیش به کرات گفته است، ارتجاع فاشیستی مستقر در سانتاکروز و نوکرانش در سوکر که از طریق سفارت امپریالیسم آمریکا در لاپاز کمک مالی و مشورتی دریافت می‌کنند، به منظور جلوگیری از ادامه‌ی تغییرات زیربنائی، آماده‌کردن شرایط برای انجام کودتا و نهایتاً دست زدن به جنایت بزرگ:

روایت دو سناریوی امپریالیستی درباره آینده عراق - قسمت دوم

ثباتی، عدم امنیت و بی‌خانمانی در درون مرزهای عراق ادامه خواهد یافت. فرو پاشی و تجزیه عراق به سه بخش و شهر بغداد به دو بخش از یک سو و شیوع یک رشته جنگ‌های داخلی در مرزهای عراق از سوی دیگر، دولت‌های همسایه‌ی عراق را نیز که فقط در فکر و ذکر بقای حاکمیت خود هستند، وادار خواهد ساخت که با درک بالقوه گسترش درگیری‌ها به کشورهایشان، تلاش کنند که آشفتگی و آشوب را در داخل مرزهای عراق نگاه دارند. در این راستا آنها احتمال دارد که دست به یک رشته "جنگ

های نیابتی" در مناطق مرزی عراق، دست بزنند. ولی تشدید جنگ داخلی و افزایش جنگ‌های نیابتی در قلمرو عراق شرایط را برای گسترش آشفتگی‌ها و ناامنی‌ها به کشورهای همجوار آماده خواهد ساخت. شکست سناریوی "آشفته‌گی کنترل شده" به نو محافظه‌کاران حاکم در کاخ سفید فرصت خواهد داد که آنها گزینه‌ی نهائی خود یعنی ایجاد "امپراتوری آشوب" را در عراق و خاورمیانه به‌مورد اجرا در آورند. آنها با گسترش آشوب و آشفتگی تلاش خواهند کرد که کلیدی‌ترین و استراتژیکی‌ترین منطقه

سناریوی امپراتوری آشوب از دید نو محافظه‌کاران، اگر سناریوی "دیکتاتوری وحدت ملی" با موفقیت پیاده نگشته و به نفع پیشبرد پروژه منجر نگردد، در آن صورت آنها برنامه و سناریوی دوم خود را به روی صحنه خواهند آورد. در این سناریو که به آن عنوان "آشفته‌گی کنترل شده" داده شده است، با تقابل و درگیری‌های خونین رو به رشد بین "سنی‌ها" و "شیعه‌ها"، (که خود نو محافظه‌کاران عامدانه و با برنامه به اشتعال آن در عراق به‌ویژه طی پنج سال گذشته دامن زده اند) بی

از میان نامه‌های رسیده!

با سلام

است به‌طوری که اهمیت مبارزات کارگران در یک کارخانه (مثلاً لاستیک البرز) بیشتر از تمام نشست و برخاست‌های شورا بوده است. تا زمانی که حزب کمونیست واحد به وجود نیامده است نمی‌توان انتظار داشت که جنبش کارگری به صورت خود به خودی به راه صحیحی برود یا این‌که جنبش به معنی واقعی کلمه سراسری و طبقاتی بشود.

در مورد جنبش دانش‌جویی نیز به نظر من تاکتیک‌های به‌کار برده شده تاکنونی غلط بوده اند. عده‌ای عقیده داشتند که دانش‌جویان چپ می‌توانند در انجمن‌های اسلامی فعالیت کنند و عده‌ای نیز بر این گمان بودند که می‌توانند خود را تحت عنوان چپ کارگری، چپ شورایی، چپ انتقادی، چپ آزادی‌خواه و برابری طلب و ... استوار کنند. در صورتی

به نظرم مطالب مربوط به مسائل کارگری و دانش‌جویی که در رنجبر شماره ۳۴ آمده اند، درست هستند. پس از اعلام موجودیت شورای همکاری تشکل‌ها و فعالین کارگری، عده‌ای درباره اهمیت آن مبالغه کردند. ولی این شورا تاکنون هیچ فعالیت تأثیر گذاری نداشته

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

Postbox 227
Vällingby 13 162
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org